



iranisch Bibliothek in Ham

اخبار

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۶۰ ریال شماره: ۵۹ بهمن ماه ۱۳۶۷

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به مناسبت

دهمین سالگرد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

در صفحه ۲

رژیم جمهوری اسلامی، رژیم چوبه‌های دار و ارباب

انقلاب متناقض

بازنگری به انقلاب ۵۷

در دهمین سالگرد آن

و

درسی که به ما میدهد

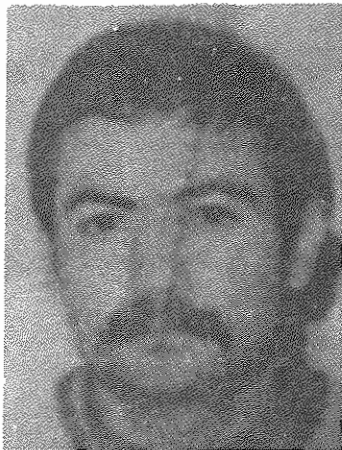
جمهوری اسلامی پرازاترین در جنگ ۸ ساله، حمام خون براه انداخته است تا شاید بتواند از طریق تصفیه خونین، ایجاد رعب و وحشت بر بحران‌های داخلی دم افروز و رشد بی وقته نارضایتی توده‌ها، فائق آید. گسترش روزافزون ترور و خشونت در پایان دهه عمر حکومت اسلامی، نشانگر آن است که این رژیم پس از سپری شدن ده سال از عمر تکلیف بیش از هر موقع دیگری برای تداوم حیات و موقعیت خود، به قصابی و خشونت نیازمند است و بدون آن یکدم نمیتواند به حیات نکبت بار خود ادامه دهد.

در رژیم اسلامی همه چیز بشیوه‌های فاشیستی و در نهایت بربریت و خشونت پیش میرود. با اصطلاح عفو زندانیان پس از یک پاکسازی خونین و گسترده، مبارزه با اعتیاد از طریق اعدام بوسيله چوبه‌های دار و بنمایش گذاشتن اجساد حلق آویز شده در میادین و تقاطع پررفت و آمد شهرهای بزرگ، تحمیل قوانین و مقررات مذهبی بر مردم و خاموش ساختن زبان اعتراض توده‌ها از طریق ایجاد رعب و مفسد فی الارض اعلام کردن، صدور فرمان و حکم رسمی ترور حتی برای شهروندان غیر ایرانی که بخود جرئت افشا ریاکاری مذهب آخوندها را نداشتند و...

حوادثی که اینروزها در ایران تحت سلطه رژیم فقها صورت گرفته و میگردد برآستی چهره بغایت درنده و مافوق ارتجاعی جلا جباران و دار و دسته آخوندهای حاکم را، که مردم ایران ده سال است آن را با گوشت و پوست خود احساس میکنند، بحرمانترین وجه ممکن در سطح جهانی بنمایش بقیه در صفحه ۳

از تجارب کمیته‌ها و واحدها بیاموزیم

در صفحه ۷



جاودان باد یاد رفیق احمد پیگدله

پلورالیزم:

آزادی ولی با قید و شرط؟

در صفحه ۱۱ (۱)

“انتفاضه”

و تأسیس دولت فلسطین

در صفحه ۲۷

بیانیه انشعاب از سازمان اکثریت

همراه با

پلاتفرم ایدئولوژیک - سیاسی ما

آقای قاسملو و استراتژی مذاکره

در صفحه ۳۲

اطلاعیه دبیرخانه

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اخراج رفیق “باباعلی” از سازمان

در صفحه ۱۴

توضیح در پیرامون

اخراج رفیق “باباعلی” از سازمان

در صفحه ۱۵

توضیح انتقادی دفتر سیاسی

در صفحه ۱۹

اعلامیه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

به مناسبت



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

دهمین سالگرد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

ده سال پیش ، در بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ ، رژیم سلطنتی توسط قیام مسلحانه توده‌ای سرنگون شد . این قیام ، نقطه اوج يك انقلاب توده‌ای بود که بر بستر بحران عمومی اقتصادی و سیاسی در کشور شکل گرفته بود . استبداد ، اختناق پلیسی ، پایمالی حقوق و آزادی های سیاسی مردم ، خانه خرابی ، بیکاری ، بی‌خانمانی و فقر و محرومیت فزاینده اکثریت جمعیت کشور ، و تشدید ستم اجتماعی و افزایش فاصله طبقاتی ، انگیزه اصلی مردم برای انقلاب بودند . شاه مطهر تمامی ستم های سیاسی و طبقاتی و وابستگی نظام سیاسی و اقتصادی کشور به امپریالیسم بود ، و طبیعی بود که شعار "مرگ پادشاه" ، مظهر آزادیخواهی ، عدالت طلبی اجتماعی و استقلال طلبی مردم باشد . اما سقوط شاه و سلطنت به خودی خود نمی‌توانست مساوی با آزادی سیاسی مردم ، و برقراری عدالت اجتماعی باشد ؛ زیرا شاه ، مظهر ، نماینده و پاسدار يك نظام طبقاتی مبتنی بر بهره کشی سرمایه‌دارانه و از لحاظ اقتصادی وابسته به امپریالیسم بود ، که حفظ و اداره آن در شرایط و وجود يك اکثریت تحت ستم و استثمار ، و در محاصره اکثریتی از محرومین و تهیدستان مساوات طلب ، بدون رژیم سیاسی دیکتاتوری متکی بر سرکوب ، اختناق ، عوام‌فریبی و قهر عریان یاپنهان ، امری ناممکن بود . انقلاب توده‌ای ، با سرنگونی شاه و سلطنت ، رژیم جمهوری اسلامی را جایگزین آن کرد ، رژیم مذهبی ، کورسالت‌داشت از درون انقلاب برآمده و در برابر آن بایستد و راه‌بر پیشروی آن در جهت نابودی نظام طبقاتی و برچیدن بساط بهره‌کشی سرمایه‌دارانه سد کلاه رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر اعتماد توده‌هایی استقرار یافت که به امید آزادی و عدالت اجتماعی انقلاب کرده بودند ؛ اما آنچه برای همین توده‌ها به ارمغان آورد ، بازگشت به قهقرا ، استبداد مطلقه مذهبی ، بی‌حقوقی کامل سیاسی ، پایمالی آزادی های مدنی ، افزایش فقر و فلاکت و فاصله طبقاتی ، جنگ و مرگ و ویرانی و تشدید وابستگی اقتصادی به امپریالیسم بود . کارنامه دهساله رژیم اسلامی ، طومار سیاه و ننگینی است آغشته به خون ؛ بازسازی ارتش ضد مردمی و افزودن سپاه و کمیته ها و بسیج بر آن ؛ احیاء ساواک و تبدیل آن به وزارتخانه "واوک" ؛ گسترش شبکه جاسوسی و اختناق از طریق انواع سازمانها و نهادهای اطلاعاتی دیگر نظیر انجمن های اسلامی کارخانجات ، ادارات ، مدارس ، دانشگاهها و غیره ، نوایر عقیدتی سیاسی ارتش ، امور تربیتی مدارس ، نظام گزینش دانشگاهها و ... ؛ ابداع انواع گوناگون کشت های سرکوبگر خیابانی و از جمله کشت های موسوم به "مبارزه با منکرات" ؛ تعرض به حریم آزادی های فردی و مدنی شهروندان ؛ برقراری شدیدترین سانسور و کنترل بر مطبوعات و رادیو - تلویزیون و بر آموزش ؛ تنزل زنان به مقام شهروندی درجه دوم و محروم کردن رسمی آنان از بسیاری از حقوق مسلم اجتماعی و انسانی ؛ کشتار و سرکوب کم سابقه جنبش های دمکراتیک خلقهای کشور ؛ دهها و صدها برابر کردن بکیر و ببندها ؛ گسترش زندان ها ؛ اعاده ، تکامل و توسعه حیوانی ترین شکنجه ها بر زندانیان سیاسی ؛ اعدام دهها هزار مخالف سیاسی رژیم و قتل عام اخیر در زندان های سیاسی کشور ؛ اصرار بر تداوم جنگ ارتجاعی بمنظور صدور "انقلاب اسلامی" ، کشتار جوانان کشور در جبهه های جنگ بیپایه و به ویرانی کشاندن کشور ؛ گسترش عظیم بی‌خانمانی و خانه خرابی و بیکاری و فقر و فاصله طبقاتی ، و پروراندن سرمایه داران سوداگر و تجار بازار ؛ سرکوب شوراهای کارگری و حتی عدم تحمل اتحادیه های کارگری و فقدان قانون کار بعد از دهسال ؛ افزایش سرسام آور قیمت ها و کاهش شدید سطح زندگی مردم ؛ گسترش دهشتناک اعتیاد بخاطر فشارهای تحمل ناپذیر سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی بویژه بر جوانان ؛ افت شدید سطح کیفیت و سطح آموزش در کشور و افزایش نسرخ بیسودی ، گسترش جهل و خرافات ؛ از هم پاشیدگی کامل نظام بهداشت و درمان در کشور ؛ تشدید بحران مهاجرت از روستاها و گسترش زاغه نشینی توأم با سرکوب خشن تهیدستان حاشیه نشین و تخریب زاغه های آنان و تشدید بحران مسکن ... این فهرست کوتاهی است از کارنامه سیاه و خونین رژیم جمهوری اسلامی در تلاش دهساله برای به قهقرا بردن کشور .

جایگزینی سلطنت با جمهوری اسلامی ، شکست انقلاب بود ؛ و شکست انقلاب بدان سبب بود که يك نیروی ارتجاعی ، یعنی روحانیت ، در رهبری انقلاب قرار گرفت و جنبش توده‌ای را که علیه نظام سیاسی و اجتماعی موجود طغیان کرده بود ، در جهت قهقرائی هدایت کرد . کارنامه دهساله جمهوری اسلامی ، در عین حال محصول ناگزیر سیاست های ضد دمکراتیک و اختناق سلطنت پهلوی است که بویژه در دوران گسترش سرمایه‌داری و برای حراست از سود سرمایه‌داران و امپریالیست ها و تحکیم اقتدار دربار ، طی سالیان متعادی هر صدا و ندای ترقی خواهانه و هر خیز و سازمان و تجمع انقلابی ، مترقی و دمکراتیک را در نطفه خفه و نابود کرد و جز برای روحانیت ، که از طریق مذهب و مساجد و سنت ها و انواع تشکل ها و مجالس و وسائل نیرومند تبلیغی با توده های مردم در ارتباط بود ، امکان پا گرفتن و تبلیغ و کار روشنگرانه و سازماندهی در میان توده ها را نداد و بدینسان با سلطه اختناق و جهل و تاریک اندیشی ، میدان برای یکه تازی روحانیت در انقلاب خالی ماند .

خلا رهبری انقلابی ، راز شکست انقلاب بود . اما انقلاب اگر شکست خورد و اگر مردم به خواسته های خود نرسیدند ، پس یقیناً انقلاب دیگری در راه است و هیچکس نمی‌تواند جلو آن را بگیرد . پیروزی یا شکست انقلاب آتی هم در گرو رهبری آن خواهد بود . این مهم ترین درسی است که مردم ایران اگر بخواهند به اهداف بر حق خود برسند ، باید آن را از شکست انقلاب پیشین بیاموزند . این تنها درس بزرگ و اساسی است که به مصائب و مشقات فزون از حد دهساله اخیر می‌آورد .

در جامعه سرمایه‌داری تنها نیروی واقعا انقلابی ، طبقه کارگراست و تنها طبقه کارگر میتواند تکیه‌گاه حقیقی دمکراسی پیگیر و پایدار و رهائی از بهره کشی و ستم های اجتماعی و طبقاتی باشد . پیروزی انقلاب آتی ایران چیزی نیست بجز آگاهی طبقاتی و تشکل طبقه کارگر و حلقه زدن تمامی زحمتکشان ، تهیدستان ، دهقانان و روشنفکران مترقی و آزادیخواهان ، در زیر پرچم سرخ و رها بیخس طبقه کارگر ایران . با درس گرفتن از شکست انقلاب ، پیش به استقبال انقلاب آتی ! پیش بسوی تدارک پیروزی !

سرنگون باد جمهوری اسلامی ! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق !

زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم !

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۲ بهمن ۱۳۶۷

رژیم جمهوری اسلامی رژیم چوبه‌های دار و ارباب

بقیه در صفحه ۱

میگذارد. از میان مجموعه حوادث اخیر نگاهی کوتاه به سه مورد برجسته یعنی تصفیه و عفو زندانیان، مساجرای مصاحبه يك دختر دانشجو بمناسبت "روز زن" و بالاخره فرمان ترورسلطان رشدی که منطق و هدف واحدی هر سه را بهم پیوند میدهد می افکتیم.

الف - تصفیه زندانیان و آزادی تعدادی از آنها: بدنبال آتش بس و قرار گرفتن مساله بازسازی يك کشور نیمه ویران و مطالبات توده های ناراضی در برابر رژیم و در شرایط استبداد فراقبر فقهی حاکم و نیز فشارهای بین المللی، توجه عمومی به سرنوشت زندانیان سیاسی بمثابه تجسم بارز رژیم سرکوب و شکجه و فقدان هرگونه دمکراسی، جلب شده و رهایی و کاهش فشار بآنها را بیک مساله مبرم وازکاتون های داغ مبارزه و افشاکاری علیه رژیم تبدیل کرد. بطوریکه علاوه برنارضایتی توده هاو اعتراضات خانواده های زندانیان سیاسی، منتظری که سخت نگران ابعاد نارضایتی مردم و سقوط اعتبار اسلام وروحانیت بود و علاوه برآن دامنه ترور اطرافیان او را نیز دربرگرفته بود، بمثابه "سخنگوی" نارضایتی عمومی دربرون روحانیت حاکم، لب به اعتراضی گشود. نامه نمایندگان مجلس دراعتزانی به عملکرد قوه قضائیه و گسترش اعتراضات حتی جناحهای درونی حاکمیت علیه این نهاد نیز درهمین رابطه قابل ذکر است. درسطح جهانی نیز محکومیت قاطع نقض حقوق بشردرایران و کشتارهاو اعدامهای زندانیان سیاسی در سازمان ملل، انتشار گزارشات مستند و تکان دهنده عفوین الملل چهره جمهوری اسلامی را بیش از پیش رسواساخته و رژیم را بشدت زیرفشار قرار داد. و این درحالی بود که در دوره جدیدبازسازی رژیم حاکم نیازفراوانی به ترمیم رابطه با دول امپریالیستی جهت کسب اعتبارات مالی و کمکهای فنی، و جذب کارشناسان مهاجرایرانی داشت. باین ترتیب، درشرایط جدید پس از جنگ عوامل سه گانه نارضایتی توده ها، و فشارهای درونی رژیم و عوامل بین المللی در بستر نیازهای فاز نوین بازسازی، مساله زندانیان سیاسی را تدریجا بصورت یکی از کانون های مطالبات سیاسی مردم درمی آورد. پاسخ رژیم تبه کار ولایت فقیه، در شرایط شکست خفت بار در جنگ و رشد شتابان نارضایتی توده ها باین مساله، يك پاسخ فاشیستی و بغایت سبعانه بود که شاید نتوان بجز کشتارهای دسته جمعی نازیها در جنگ دوم مشابهی برای آن یافت: حل مشکل زندانیان از طریق پاکسازی وسیع و ایجاد گورهای دسته جمعی

و سپس "عفو" تعدادی از باقیمانده های بزم رژیم بوزار. بدین ترتیب بود که هیئت های اجرائی خمینی به زندانیان گوناگون رفته و با به صف کردن زندانیان سیاسی ابتدا به تصفیه خونین وسیعی پرداختند و سپس فرمان "عفو عمومی" داده شد تا بدین وسیله بخیال خود هم سروصدای ناراضایتی خانواده های زندانیان سیاسی را خاموش سازند، هم افکار بین المللی را بقربیند و هم باصطلاح از موضع قوی تن به عقب نشینی جزئی داده و ضمن انهدام وسیع کارهای وسیع جنبش ویرزندگان کمونیست و دمکرات و با ایجاد رعب و وحشت، توده های زحمتکشی را از پیشروی و گسترش توقعات اقتصادی - سیاسی بازدارند. شیوه "عفو" نیز بادورزدن منتظری و با درخواست ری شهری و پاسخ مثبت خمینی صورت گرفت تا زواریز شدن آن بحساب منتظری و تقویت مواضع وی جلوگیری گردد.

آیا رژیم اسلامی گریبان خود رازز مسائلی به نام زندانیان سیاسی رها ساخته است؟
درنامه ری شهری به خمینی وی ۹۰۰ نفررا خارج از شمول "عفو" قرار داده است. که درواقع اسم جمعی است برای تداوم پدیده زندانی سیاسی، بازداشت تمامی فعالین و مخالفین رژیم و این بدان معناست که آزادشدگان از نظر رژیم تنها شامل عناصری میشوند که با معیارهای رژیم فاقد خطر و نقش در جنبش میباشند و تمام کسانی که دارای چنین خصوصیتی بودند پاکسازی شدند. برای دستگاههای سرکوب و زندانیان جمهوری اسلامی که هرگز تن به بازرسی و نظارت بین المللی نمیدهند رقم واقعی زندانیان هرگز روشن نمیشود، بسیار ساده خواهد بود که تمام فعالین و مخالفین خود را بازداشت کرده و بانابودی آنها، شمار زندانیان را کمابیش در همان سطح دیکور ۹۰۰ نفر رسمی نگاه بدارد. بعبارت دیگر پاکسازی در دوره نوین بصورت دائمی درمی آید تا بدین وسیله از تراکم زندانیان سیاسی و مساله آفرینی آنها جلوگیری شود. بعقیده زمامداران حکومتی، در اسلام نباید مسائلی بنام زندان وجود داشته باشد: یا کسی نفسی نمیکشد یا اگر نفسی کشید بلافاصله قصاص میشود. زندان به هزینه ها و سروصدایش نمی آرد!

"عفو" تعدادی زندانی، بخودی خود هیچگونه تغییری در رابطه رژیم و مردم در جهت کاهش جو سنگین ترور و سرکوب ایجاد نمیکند و گسترش بحران اقتصادی - سیاسی و ماشین سرکوب و ترور رژیم، همچنان زندان و ترور و مساله زندانیان و اعدام ها را با تولید خواهد کرد و رژیم نمیتواند از شر آن خود را رها سازد.

رژیم برآنست تا با زتاب کشتار و گورهای جمعی را، زیر فریاد "عفو" بخاموشی بکشاند. و معلوم

نیست چه تعداد نامعلومی را مجددا درهمین جیوه بیبی سر به نیست کند. باید تمام گورها ی

جمعی و فردی شیدای کشتارهای اخیر یکی یکی کشف شده و لیست و بیوگرافی تمام زندانیان قتل عام شده استخراج شود باید این کشتار را به محاکمه قطعی کرگان خون آشام و تعریف به یکی از آسیب پذیرترین نقاط رژیم ولایت فقیه تبدیل ساخت. حل معضله زندانیان سیاسی بشیوه فاشیستی از یکسو ترس و نگرانی رژیم را از گسترش جنبش توده ای و نارضایتی عمومی بنمایش میگذارد و از سوی دیگر نه فقط

نشانه کاهش سرکوب در دور جدید نیست بلکه نشانگر آنست که رژیم برای بقا خویش بیش از پیش به پراکندن و تعمیم رعب و وحشت، نیازمند است. کشتار وسیع و آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی، تعریف و عقب نشینی توأمان دشمن است. عقب نشینی بشیوه فاشیستی که بر آنست تا با ایجاد خوف و ترس در حریف و بزاز پیشروی بازدارد.

ب: ماجرای دیگری کسه در این روزها بازتابهای وسیعی در سطح جهان و مطبوعات داشته و دنیا را بیکبار دیگر از دامن سرکوب و آنچه که در ایران میگذرد غافلگیر ساخت فرمان فراقانونی خمینی در مورد سرنوشت يك دختر دانشجو و دست اندرکاران تهیه يك برنامه رادیویی بود. جرم دختر دانشجو این بود که در گفتگوی کوتاه بمناسبت "روز زن" ضمن ستایش از فاطمه زهرا، الگوی اوشین را (قهرمان ژاپنی یکی از سریالیهای تلویزیون ایران) برای زن ایرانی مناسب تر از الگوی ۱۴۰۰ سال پیش فاطمه زهرا دانسته است! تنها همین سخن کافی بود تا خمینی را کسه بمثابه ولی فقیه خود را صاحب جان و مال و اندیشه تمام خلایق در سطح ایران و مسلمانان جهان میداند، چنان بر آشوبد تا حکم مفسد فی الارض یعنی خوشن مباح باد بدهد! این ماجرا بیکبار دیگر عمق تاریک اندیشی و درجه تحمل پذیری و ارتجاعیت رژیم فقها را با درخشش خیره کننده ای در مقابل مردم و انظار جهانیان بنمایش گذاشت. در همین حال واقعه فوق شدت ترس و نگرانی رژیم را از ابعاد مقاومت و گسترش لائیسیم (عرف کرائی) از یکسو و نیازمندی ویرابه ایجاد رعب و وحشت تعمیم یافته در مردم از سوی دیگر، برای کنترل اعتراضات مردم نشان میدهد.

هنوز گردو خاک واقعه فوق فرونشسته بود که حادثه شگفت انگیز دیگری دنیا را مات و میوهت ساخت: فرمان ترور و حکم مفسد فی الارض اینبار در مورد مردی صادر شد که دیگر نه از اتباع ایران بلکه يك نویسنده هندی تبار تبعه انگلیس بنام سلمان رشدی بود که بخود جرئت داده و در کتابی بنام آیات شیطان گویا پرده از مذهب ریاکارانه آخوندها بر گرفته است. فرمان ترور تمام ناشرین و دست اندرکاران را نیز در بر گرفته است. بنیاد پانزده خرداد جایزه يك

انقلاب متناقض

بازنگری به انقلاب ۵۷ در دهمین سالگرد آن

ودرسی که به ما میدهد

دنیاله از صفحه ۱

مردم را که چیزی جز اعطای نامۀ علیه بنیاد و بی‌عدالتی در حاکمیت سلطنت و سرمایه نبوده‌اند، تخطئه کند. بخشهایی از بورژوازی باصطلاح "جمهوریخواه"، یعنی آن بخشی از بورژوازی لیبرال که طرد شدگی خود از بازی در بساط جمهوری اسلامی را شکست "انقلاب" مینامد؛ و فرمیست‌ها، که امیدهای خود را به معجزات در سایه "شکوفائی جمهوری اسلامی" از دست ندادند، مبدا و منشأ ارتجاع را در سال‌های بعد از انقلاب می‌جویند: یکی در "خیانت" خمینی، که "وعدمهای پاریس را زیر پا گذاشت"، دیگری در کودتای حزب جمهوری اسلامی و "تک پایه شدن رژیم" پس از ۲۰ خرداد ۶۰؛ و آن دیگری در "نفوذ" عمال امپریالیسم و سواک در دستگاه‌های دولتی و غلبه "حجتیه بر خط امام"!

چپ انقلابی ایران، تا جایی که بحق، نفس موجودیت جمهوری اسلامی را مترادف ارتجاع دانسته بیراهه نرفته است؛ حتی مبداً زمانی شکل‌گیری این ارتجاع را در قبل از قیام بهمن، و در رهبری روحانیت بر انقلاب دیده است؛ با اینحال، تحلیل عمومی آن از رابطه این ارتجاع و آن انقلاب، متافیزیکی، خوشبینانه و گمراه‌کننده بوده است. در تحلیل عمومی چپ انقلابی، جنبش تودم‌های سالهای ۵۶ و ۵۷ زمینها و تمایلات اسلامی نداشته و در مسیر انقلابی، در مسیر روشنائی و رهائی به پیش میرفته که ناگهان روحانیت با نطق‌های خمینی در "نوفل لوشاتو" و اعلامیه‌های او به میدان آمده، خود را روی موج انداخته، و با وعده‌های دروغینی که در جریان انقلاب به مردم داده، آنان را نسبت به خود دچار "توهم" ساخته و با این "حقه"، رهبری انقلاب را "تصحب" کرده و جنبش تودم‌های را از مسیر وجهت انقلابی‌اش "خارج کرده" و "منحرف ساخته" است.

این تحلیل، متافیزیکی است، چون رابطه درونی میان يك جنبش تودم‌های و رهبری

انقلابی‌اند و حامل طبیعی گرایش‌های مترقی و انقلابی. بر پایه این پندار نادرست، جنبش تودم‌های نمی‌تواند گرایش ارتجاعی را در خود جای دهد و ضد انقلاب را در بطن خود بپرورد! اما واقعیت انقلاب ایران این پندارها را باطل میکند. باید توضیح داد که انقلاب ضد استبدادی ایران، چرا به استبدادی بمراتب هولناکتر منتهی شد؛ انقلاب ضد امپریالیستی، چرا اسباب بی‌سابقه ترین قلع و قمع نیروهای واقعا ضد امپریالیست را بگونه‌ای فراهم کرد که در رژیم وابسته به امپریالیسم شاه شدنی نبود؛ انقلاب ضد سرمایه‌داری چرا خشن‌ترین اشکال بیرکشی و حتی برده‌داری را به سرمایه‌داری افزود و فاصله طبقاتی را بمراتب افزایش داد؟ باید بتوان توضیح داد که يك انقلاب خلقی، چگونه با قیام مسلحانه و یورش به ماشین دولتی بورژوازی و با شعار سراسری و همگام "زیربار ستم نمی‌کنیم زندگی - جان فنا میکنیم در ره آزادی"، رژیم بردگی و بندگی مطلق انسان در برابر نمایندگان خدا در روی زمین را سازمان داد؟ باید پذیرفت که این يك تناقض است و تناقضی در انقلاب ایران بوده است.

برای درک رابطه درونی میان انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی‌گزاران زاده‌شد، نمیتوان بصری‌حوادث روزهای انقلاب و عوامل تاکتیکی در آن قطع بسنده کرد. این تناقض، محصول عوامل اقتصادی و سیاسی يك دوره کامل تاریخی بوده، که بستر تکوین انقلاب ۵۷ را ساخته‌اند. از اینرو برای کالبد شکافی این تناقض باید به مرور وضعیت زیربنائی و روبنائی کشور، در دست کم پانزده ساله پیش از انقلاب پرداخت؛ کاری که در حد این مقاله، میتواند با يك نگاه گذرا بر خطوط عمده و کلی صورت پذیرد.

حوزه غلبه سرمایه داری بعنوان شیوه مسلط تولیدی بردیگر شیوه‌های تولیدی، پس از اصلاحات ارضی توسط استبداد سلطنتی (که تحت اجبار و فشار اولیه امپریالیسم آمریکا صورت گرفت) در چگونگی صف‌آرایی‌های سیاسی، آرایش‌ها و پیگیرهای طبقاتی بعدی تأثیرات مهمی برجای گذاشت. سرمایه‌داری در ایران، در اتحاد مستقیم با منافع امپریالیسم، از بالا، یعنی توسط دولت و بسا تکیه بر امکانات عظیم حاصل از درآمد نفت به پیش رانده و به شیوه مسلط تولیدی تبدیل شد. دولت خودگامه، با افزایش جهش آسای بهای نفت، بیش از پیش نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد پیدا کرد. این دولت، ارباب قدر

آن را با "موج سوری" و "ناگهانی" رهبری به میدان توضیح میدهد، و در نهایت، تولد هیولای ولایت فقیه را محصول نوعی تصادف؛ محصول "تاکتیک"های حقه بازانه و وعده‌های دروغین روحانیت در حین انقلاب، و محصول فریفتگی لحظهای تودم‌های مردم به این وعده‌ها میداند. این تحلیل، خوشبینانه است، چون این پندار را القا میکند که گویا مسئله رهبری در انقلاب ۵۷ پاسخها و آلترناتیوهای دیگری بجز روحانیت هم در دسترس خود داشته است و مثلاً اگر دروغ بودن وعده‌های روحانیت برای تودم‌ها افشا میشد، توهم تودم‌ها نسبت به روحانیت از بین میرفت و رهبری انقلاب بدست نیروهای انقلابی می‌افتاد. و بالاخره این تحلیل گمراه‌کننده است، چون بر این پندار واهی راه می‌کشد که چون توهم تودم‌ها نسبت به روحانیت ریخته، پس گویا دیگر شعور "در دیده شده" خود را دوباره بدست آورده و آگاه شده‌اند؛ گویا دیگر از بیراهه به راه برگشته‌اند و کافی است دوباره خیزش تودم‌های در بگیرد، و جنبش تودم‌های خود به خود در جاده روشنائی و رهائی به حرکت در آید!

انقلاب ۵۷ يك انقلاب متناقض بود شکست این انقلاب اینطور نبود که ارتجاع بیاید و سیب سالم انقلاب را از شاخه بقاقد؛ سیب انقلاب از درون پوسید؛ کرم ارتجاع در درون انقلاب رشد کرد و ضدانقلاب از درون انقلاب بیرون آمد. اما چپ انقلابی ایران با چسبیدن به تئوری "موج سوری" روحانیت، از پذیرش این واقعیت که هیولای جمهوری اسلامی در بطن انقلاب تودم‌های یورش یافته و از شکم آن زائیده شده است، فرار کرده است. این فرار، یکی بخاطر آن است که مبدا انقلاب تخطئه شود و اعتبار آن مورد انکار قرار گیرد؛ دیگر بخاطر يك خرافه پوپولیستی است که گویا تودم‌ها، چون سرکوب شده‌اند، چون محرومند، چون مظلومند و چون در برابر ستمگراند، پس خود بخود

را کاهش نداد، بلکه این توده چندین میلیونی ساقط و لکمال شده را، تازه به عمق فاصله خود از آنچه زندگی و حق حیات نامیده میشود واقف ساخت و کینه علیه این بی عدالتی و نابرابری را در دلش بارورتر و تیزتر کرد.

برجسته ترین تناقضی در نحوه غلبه سرمایه‌داری بر دیگر شیوه های تولیدی در این بود که سرمایه‌داری ایران از ایجاد اشتغال متناسب، یعنی حتی از استثمار نیروی کار عظیمی که "آزاد" میکرد عاجز بود! این جمعیت عظیم که نه فقط در حاشیه سرمایه‌داری و حاشیه شهرها، بلکه فی‌الواقع در حاشیه زندگی متراکم میشد، دیگر روستائی و دهقان نبود؛ توده ساقط از هویت و بی طبقه‌ای بود که حتی از "نعمت" تهمیل شدن به پرولتاریا و استثمار شدن محروم مانده بود! کار و نان و مسکن، مطالبه و نیاز حیاتی این توده بود؛ و عدالت طلبی و عصبان برای طلبانگش، آشکارا خصلت ضدسرمایه‌داری داشت.

و در اینجاست که یکی دیگر از فاجعه بارترین تناقضات در گسترش سرمایه‌داری در ایران را میتوان مشاهده کرد: سیاست استبداد سلطنتی و اثرات آن در اقتصاد، با پروار کردن يك اقلیت کوچک و با گستراندن ستم و بی عدالتی در سرتاسر کشور، جمعیت عظیمی از خانه خراب ها و ساقط شدگان را با سرعت برق به تقابل با سرمایه‌داری و نبرد با نظام اجتماعی موجود سوق داد، در حالی که همین سیاست، تنها طبقه اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری را که در صورت تشکل و آگاهی بر رسالت رهایی بخش خود، میتواند مبارزه عدالت طلبانه و ضد سرمایه‌داری این توده‌های لکمال شده و بی هویت را در راستای رهایی رهبری کند - یعنی طبقه کارگر را- در پراکندگی و ناآگاهی طبقاتی و سیاسی هولناکی نگاه داشته بود.

تسلط و توسعه سرمایه‌داری، موجب افزایش عددی طبقه کارگر و ترمز کارگران صنعتی در واحدهای بزرگ تولیدی شد؛ اما استبداد و اختناق، با هشیاری تمام و به هر طریقی، این طبقه را از تشکل و آگاهی - که تنها وسیله او برای نبرد با برکنی سرمایه است - دور نگاهداشت. پراکندگی و ناآگاهی طبقه کارگر در طول پانزده ساله پیش از انقلاب، مانع از رشد توان بالقوه این طبقه برای پیشقراولی و پیشاهنگی بر جنبش آزادی خواهانه و عدالت طلبانه شده، و حتی ظرفیت دنباله روی از این توده‌های ناآگاه و عقب مانده و آلوده به خرافه‌های مذهبی را افزایش داده بود.

وزن مخصوص بسیار بالای این جمعیت بی طبقه و معلق در مرز هستی و نیستی، و

غیر مولد میکشاند و سرمایه‌داران برای دست یافتن به سود هر چه کلان تر، بیش از آنکه در پی سازماندهی تولید باشند، در تلاش برای پیوند هر چه نزدیکتر با دولت و اتصال به کانون اصلی قدرت - یعنی دربار- بودند تا با دریافت سهم بیشتری از سفارشات دولتی، سود سرشارتری را نصیب خود کنند. استراتژی عمومی اقتصادی رژیم چنان بود که نه فقط هزینه‌های مصرفی دولتی، بلکه حتی هزینه‌های سرمایه‌داری دولت هم اساسا در حوزه‌های غیر مولد صورت میگرفتند و غالبا رشته‌های غیر مولد را به زیان رشته های مولد اقتصاد متسووم میساختند.

یکی از مهمترین عواقب رشد ناموزون و عدم تناسب میان بخش‌های تولیدی و مصرفی اقتصاد، ویرانی اقتصاد روستائی بود. با وجود رشد سرمایه‌داری در اقتصاد مصرفی و بالا گرفتن تب مصرف در شهرها، مصرف روستائی از نزدیک به نصف مجموع هزینه‌های مصرفی کشور در اوائل اصلاحات ارضی، به يك ششم در آستانه انقلاب تنزل یافت؛ و این در حالی بود که در تمام دوره پانزده ساله، جمعیت روستائی کشور همچنان بیشتر از جمعیت شهری بوده و در حدود يك سوم نیروی کار کشور، در کشاورزی اشتغال داشته است. رژیم شاه در حالی که رنگین ترین سفره یغما را برای امپریالیست‌ها گسترده بود، و در حالی که درآمدهای سرمایه‌داری حاصل از فروش نفت را به جیب مهربان و وابستگان به دربار و به کیسه بورژوازی انگل موریخت روستا را به قطب فقر مبدل ساخت و بیش از نیمی از جمعیت کشور را خانه خراب کرد و به خاک سیاه نشاند. این فقر و خانه خرابی دهشتناک منشا مهاجرت بی‌پایان به امید یافتن کار و نان بسوی شهرها شد. اما در جریان این مهاجرت بود که یکی از مهمترین تناقضات در نحوه غلبه سرمایه‌داری بر دیگر شیوه‌های تولیدی، خود را نمایان ساخت: سرمایه‌داری انگلی ایران نتوانست در جریان چیرگی خود بر دیگر شیوه‌های تولیدی، به تناسب تخریب آنها شرایط جذب نیروهای تولیدی آزاد شده را فراهم سازد؛ زیرا سرمایه گذاری عمدتا در شاخه‌های غیر مولد، در بوی بازی، در خدمات، در تجارت و امثال آن صورت میگرفت و در نتیجه رشد غول آسای بخش مصرف و خدمات نسبت به بخش تولید در اقتصاد، اکثریت جمعیت رانده شدگان از شیوه‌های تولیدی پیش سرمایه‌داری، راهی برای جذب شدن در تولید سرمایه‌داری نداشتند. این جمعیت عظیم که به توسط سرمایه‌داری خانه خراب و آواره شده بود، در حاشیه سرمایه‌داری، در کمر بندهای فقر در حاشیه شهرها، در زائنها، حلبی‌آبادها، حصیرآبادها و گودها متراکم میشد. مهاجرت از روستا به شهر نه تنها فاصله قطب فقر و ثروت

تقریبا همه طبقات اجتماعی و تعیین کننده مسیر و آهنگ گسترش سرمایه‌داری بود و این گسترش را بیشتر با نیازهای بقا و افزایش قدرت خود تطبیق میداد تا با نیازهای بورژوازی. تقریبا تمام مواضع کلیدی اقتصاد در دست بخش دولتی بود. سرمایه دولتی به همه جا سرازیر شده و شرایط سودآوری برای سرمایه خصوصی را فراهم میکرد. استبداد سلطنتی که برای نگهداری خود نه به مالیات بلکه بر درآمد نفت تکیه داشت، از طریق دنبال کردن منافع خود، منافع عام بورژوازی را نمایندگی میکرد. استبداد، در پی تقویت هر چه بیشتر دستگاه دولت بود تا بتواند تمام حیات کشور را زیر کنترل مرکزی دربار و شخص شاه قرار دهد. گرایش به گستراندن بی مهار بخش دولتی، زیر کنترل گرفتن بخش خصوصی و به اطاعت در آوردن اقتصاد کشور از دربار نیز از همین جا سر چشمه میگرفت. تقریبا هیچیک از لایه‌های بورژوازی نمیتوانست در تعیین سیاست های دولت و بنابراین در تعیین مسیر و آهنگ گسترش سرمایه‌داری ارادتهای موثر داشته باشد؛ مگر امکان نفوذی در دولت یا پیوندی با دربار داشته باشد. چنین بود که گروهی اندک - ولی بسیار قدرتمند - از تکنوکرات‌ها، واسطه‌ها و امتیازگیرهای دولتی و یا وابسته به دربار روی کار آمدند که جز از مجرای آنها هیچ طرح مهم اقتصادی نمیتوانست به جایی برسد، و همین قشر بود که بیشترین بهره را از توسعه سرمایه‌داری میبرد. با اینحال شاه در عین گسترش بخش دولتی و اصرار بر کنترل بخش خصوصی، خواهان شکل دادن به يك طبقه بورژوازی وفادار و سرسپرده دربار بود که هستی خود را مدیون سلطنت بداند و بقای خود را در پایداری این ولینعمت بجوید. از اینرو شاه با تمام نیرو اعتبارات و منابع عمومی را به کیسه سرمایه‌داران بخش خصوصی سرازیر میکرد و تزریق سهم هر چه بیشتری از درآمدهای نفت را به بخش خصوصی از وظایف مهم خود میشمرد و به شیوه خاص خود انجامش میداد.

انباشت سرمایه که بدینسان سرعت سرکجه‌آوری داشت، تا حدودی با آهنگی مستقل از آهنگ تولید ارزش اضافی داخلی صورت میگرفت؛ زیرا انباشت عمومی سرمایه اساسا در ارتباط با هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری های دولتی عملی میشد که سودآورترین بستر سرمایه‌گذاری هم بود. اما اساسی‌ترین منبع مالی برای هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری های دولتی، درآمد نفت بود؛ یعنی درآمدهای که تحصیل آن به افزایش بهره‌وری کار و به تکامل سطح نیروهای تولیدی کشور نیازی نداشت. این مستقل شدن آهنگ انباشت سرمایه از آهنگ تولیدات داخلی، سرمایه‌گذاری ها را به حوزه‌های

خیمینی به ترکیه و سپس به عراق، از او برای همین اقشار سنتی (حتی برای مقلدان مراجعی که عملاً سکوت و محافظه کاری یا سازش میکردند)، یک قهرمان و "شهیدزنده" ساخت. خیمینی از تبعیدگاه خود، شبکه وسیعی از کادرهای روحانی و غیر روحانی طرفدار خودش را سازمان داده و از آن طریق در تمام دوران بین ۱۵ خرداد تا انقلاب ۵۷ به گسترش نفوذ خود

در میان اقشار و لایه‌های سنتی، تهیدست و زحمتکش مشغول بود. کتاب‌ها و نوارهای او مخفیانه دست بدست می‌گشت و بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی که هر از چند گاه منتشر میکرد از برنامه فارسی رادیو بغداد (که شنونده بسیاری داشت) پخش میشد. به این ترتیب، مذهب بعنوان یک ابزار سیاسی (و شاید تنها ابزار قابل حصول) و روحانیت بطور کلی و خیمینی بطور مشخص، از سالها پیش از انقلاب، برای وسیع‌ترین و در عین حال سنتی‌ترین و عقب مانده‌ترین اقشار توده‌ها شناخته شده، مطرح و مقبول بود؛ و ابتدا تصادفی نبود که جنبش تودهای که پیش‌آمدهای آن در تخریب آلودگی‌های خارج از محدوده خود را نشان میداد،

با قیام ۱۹ دی در قم، در اعتراضی به یادداشت ساواک علیه خیمینی که در روزنامه اطلاعات چاپ شده بود، و آشکارا با انگیزه‌ها و شعارهای سیاسی و مذهبی آغاز شد؛ قیام ۲۹ بهمن تبریز، بمناسبت چله شهید ۱۹ دی قم صورت گرفت؛ و از آن پس، رشته بی‌پایان چله‌های شهید، همچون فتیله دینامیت، شعله انقلاب را از شهری به شهری گستراند و انقلاب را سراسری کرد. اتوریته بلامنزاع خیمینی حتی روی آیات عظام و قدرتمندترین مراجع تقلید، چه در جریان انقلاب، و چه در منکوب و خفه کردن آنان پس از انقلاب؛ و از جمله، به خفت و ذلت کشاندن یکی از قدرتمندترین آنها، یعنی آیت الله شریعتمداری را جز با اعتبار و نفوذ گسترده خیمینی در پایمهای جامعه، و حتی در میان مقلدین دیگر مراجع تقلید، نمی‌توان توضیح داد. این نفوذ و قدرت، یکسبه و با "موج سواری" حاصل نشد.

اما قدرت خیمینی و موفقیت‌های روحانیت طرفدار او، از همان آغاز، بیش از آنکه محصول توانایی‌های آنان باشد، محصول ناتوانی‌های دیگران بود. شاه نه تنها نتوانست یک روبنای بورژوازی برای سرمایه‌داری در حال گسترش بسازد، بلکه حتی بخاطر آنکه اقتصاد انگلی را پیش ببرد و سلطه بی‌منازع خود را بر جامعه محکم سازد، به سرکوب آن نیز پرداخت. بورژوازی انگل و فاسد، برای دفاع از ایدئولوژی خود جرئت و لیاقتی نداشت و از فرهنگ

بقیه در صفحه ۳۵

و آمادگی، و همه گونه امکان سازماندهی و رهبری این جنبش را در اختیار نداشت؛ و میتوانند روشن کند که قدرت روحانیت محصول تصادف، یا توهم مردم نسبت به وعده‌های دروغین آن در جریان انقلاب نبوده، بلکه دست کم در دوره پانزده ساله قبل از انقلاب، زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی نیرومندی داشته است.

روحانیت‌شیعه در طول تاریخ ایران، قدرت نا محدود سلطنت را خطری برای اقتدار خود میدانسته و به همین خاطر برای حفظ و گسترش اقتدار خود از هر فرصتی برای محدود ساختن قدرت سلطنت بهره گرفته است. در دوره بعد از شهریور ۲۰ و در مقطع کودتای ۲۸ مرداد، روحانیت از ترس کمونیسم و دمکراتیسم، با سلطنت متحد شده بود، اما در مقطع اصلاحات ارضی و "انقلاب سفید" در برابر سلطنت ایستاد. علت اصلی این ایستادگی خطر در هم شکستن روبنای سنتی جامعه و نیز گسترش همه جانبه اقتدار سلطنت بود که فضای حیاتی را برای او تنگ میکرد. در تغییر ساختار اجتماعی اوائل دوره پانزده ساله، خرده بورژوازی سنتی، به غریزه در می‌یافت که تهاجم "انقلاب سفید" به مناسبات سنتی، موجودیت او را نیز تهدید میکند. خرده بورژوازی سنتی تحت نفوذ ایدئولوژیک روحانیت بود و در میان زحمتکشان شهری که تحت فشار اقتصادی و در آستانه عصیان بود، نقش بسیار فعالی داشت. تلاشی حزب توده بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دخیل بستن آن به "سیاست ملی مستقل" و اصلاحات "مترقی تر از فئودالیسم" او، و از طرف دیگر نرمانگی و بی برنامه‌گی جبهه ملی (دوم) که دیگر کاری جز بازنشسته کردن خود نداشت، سبب شدند که روحانیت با سهولت بیشتری رهبری شورش علیه "انقلاب سفید" را بدست گیرد. خیمینی که برخلاف دیگر مراجع تقلید، مستقیماً قدرت استبدادی شاه را مورد حمله قرار میداد و باشعارهای ضد استبدادی، ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی، طیف گسترده‌ای از زحمتکشان شهری را حول خود جمع میکرد، در راس جنبش ۱۵ خرداد قرار گرفت. ۱۵ خرداد ۴۲ از بسیاری جهات، از جمله خالی بودن میدان برای رهبری نهضت؛ آمادگی روحانیت برای پرکردن این خلأ؛ و بویژه از جهت تناقضی میان اهداف جنبش و رهبری ارتجاعی آن مشابهت بسیاری به انقلاب ۵۷ داشته و در واقع، تمرین بازی نهائی بوده است.

قیام ۱۵ خرداد، چهره سیاسی مذهب شیعه را در میان وسیع‌ترین اقشار سنتی، از کوره دهات گرفته تا بازار تهران زنده کرد و اعتبار بخشید. سرکوب خشن قیام، تبعید

خصلت عصیانی و شکل شورشی مبارزه مساوات طلبانه آن از سوئی، و پراکندگی و ناآگاهی ناشی از اختناق شدید در درون طبقه کارگر از دیگر سو، سبب میشد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا نه فقط تحت الشعاع مبارزه میان فقرا و ثروتمندان قرار گیرد، بلکه حتی از آن عقب تر بماند. جامعه سرمایه‌داری بجای قطبی شدن بر مدار دو طبقه اصلی، یعنی پرولتاریا و بورژوازی، بر مدار "فقرا و ثروتمندان" قطب بندی شد؛ چیزی که در انقلاب، با عبارات قرآنی "مستضعفین و مستکبرین"، یا با عباراتی چون "کوخ نشینان و کاخ نشینان" و "پا برهنه‌ها و طاغوتی‌ها" تبیین شد.

در این قطب بندی که شکل مسخ شده مبارزه طبقاتی بود، همین جمعیت بی‌شکل و بی هویت بود که نیروی ضربتی، جنبش تودهای و سراسری سالهای ۵۶ و ۵۷ را تشکیل داد و به لگوموتیو آن تبدیل شد. روحانیت که پیوندهای دیرینهای با خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی بازار داشت و رهبر طبیعی آنها محسوب میشد نتوانست بویژه از طریق خرده بورژوازی سنتی همزبونی خود را در میان توده‌های تهیدست بگستراند و آنها را بمثابه نیروی ضربت انقلاب تحت سیطره خود در آورد. نکته مرکزی که باید بر آن تاکید گذاشت این است که: مسئله رهبری انقلاب ایران، اساساً مسئله رهبری همین نیرو بود. در فقدان رهبری طبقه کارگر روحانیت را این نیرو بعنوان رهبر خود، برای هدایت نهضت خویش احضار کرد. روحانیت، رهبر حی و حاضر و دم دست انبوه جمعیت تیره بخت و بی نوازی بود که در عصر "تمدن بزرگ آریامهری"، در مقابل تاریخ تمدن میزیست؛ در جهل و بی‌سوادی و بی‌خبری و خرافات دست و پا میزد، سهمی بجز فقر مادی و فرهنگی نصیب نشده بود و جز به وسیله مذهب، ترکی از حال و تصویری از آینده نداشت.

درست است که طبقه کارگر با اعتصابات خود کم دیکتاتوری را شکسته و زمینه قیام همگانی را آماده ساخت اما نقش نیروی ضربت جنبش عمومی ضد دیکتاتوری متعلق به، همین توده "بی طبقه" بود. توده حاشیه تولید، شناسنامه انقلاب ۵۷، و مظهر و کانون تناقضی درونی آن بود: نیروئی در شورش علیه سرمایه‌داری، اما بنهایت درجه فاقد آگاهی و شکل و غرقه در تاریک اندیشی قرون وسطائی؛ چنین نیروئی را یا طبقه کارگر میبایست زهبری میکرد

... و به پیش؛ یا روحانیت - و به قهراً. نگاهی گذرابه وضعیت روبنایی کشور در پانزده ساله آخر حیات استبداد سلطنتی میتواند روشن کند که روحانیت، تنها نیروئی بود که نقداً توان

از تجارب کسب‌ها و واحدها بیاموزیم

شده است" از این به بعد مرحله دوم کار شروع می‌شود یعنی فاز اول شکل سازی. در این مرحله سعی می‌کنیم متناسب با ویژگیهای محیط به ایجاد یا شرکت در تشکلهای قانونی و علنی مثل محافل خانوادگی به مناسباتی طبیعی مختلف، مجامع ورزشی یا مجامع صنفی - رفاهی ۰۰۰ مبادرت کنیم. مساله اساسی همانا نحوه و چگونگی شکل گیری و تکوین تشکلهای توده‌ای است. واقعیت اینست که هیچ تشکل توده‌ای با فرامین از بالا و با هیچ ورود جادویی شکل نمی‌گیرد بلکه تجارب تا کنونی تشکل های توده‌ای نشان داده که مسیر سازمانیابی توده‌ها از کانال مبارزه برای خواسته‌های فوری میرم و بیواسطه توده‌ها می‌گذرد. بنابراین توجه به خواسته‌های بیواسطه برای تکوین و شکل گیری تشکلهای توده‌ای از اهم وظایف رزمندگان جنبش توده‌ای میباشد. نکته مهمتر از توجه به خواسته‌های بیواسطه اینست که هر خواست بیواسطه لزوماً و ضرورتاً به امر سازمانیابی توده‌ها نمی‌انجامد بلکه سازمانگران عملی جنبش می‌باید در "هر مورد مشخصی بر کوشش ترین ملموس ترین و توده‌گیرترین" خواسته‌های بیواسطه را انتخاب حول آن به گرد آوری نیرو بپردازند. تفکیک خواسته‌های بیواسطه از خواسته‌های واسطه و برجسته نمودن مبرمترین و توده‌گیرترین مطالبه از میان خواسته‌های بیواسطه جزء وظایف و هنر سازماندهی رهبران عملی جنبش قرار دارد که در هیچ يك از آثار علمی نمیتوان سراغ آنرا گرفت. در رابطه با سازماندهی تشکلهای توده‌ای علاوه بر توجه به خواسته‌های بی واسطه می‌بایست "سنن مبارزاتی - قدرت تشکل پذیری - خودبزرگی طبقاتی - اشکال مبارزه - شرایط عمومی حاکم بر جامعه و مهمتر از همه تعادل قوا در هر شرایط معین" نیز مورد توجه قرار گیرد. نوشته‌های زیر از آنجا که تجارب بخشی از رفقای داخل در زیر سرکوب عنان گسیخته و سایه شوم و سنگین رژیم فقیها را در خود دارد ارزش فراوانی داشته و نقد پاره‌ای از اشکالات نوشته‌های فوق تنها در جهت تقویت عناصر مثبت این تجارب میباشد. ما در نوشته‌های آتی مفصلتر به این موضوعات خواهیم پرداخت. امید است که کلیه رفق با ارسال گزارش تجارب خود به سازمان و برای ارگان مرکزی در انتقال این تجارب به کل سازمان، مداخله موثر و فعالی داشته باشند.

ما تاکنون در ادبیات سازمان مقالات و نوشته‌های گوناگون و متنوعی حول مقوله "سازمانگری توده‌ای" داشته ایم. آنچه که وجه مشخصه این مقالات را منعکس مینماید همانا تشریح و توضیح قانونمندی کار توده‌ای - سازمانگرانه است و ما غالباً پیرامون این موضوع به بحث پرداخته ایم. هر چند تشریح جوانب گوناگون امر "سازمانگری توده‌ای" ضرورت تام دارد و ما همچنان جنبه‌ها و جلوه‌های دیگر مسئله را در آینده بازهم بیشتر خواهیم شکافت و لیکن امر تشریح قانونمندی کار سازمانگرانه بدون تکمیل آن با تجارب ملموس و زنده کار توده‌ای فعالیتی ناقص و نیمه تمام خواهد بود از اینرو ما تلاشی خواهیم نمود از این پس به درج مقالاتی در نشریه از سازمانگران تشکیلات که تجارب عملی گردآوری نموده اند مبادرت ورزیم طبیعی است که هرکجا که لازم باشد مواضع خود را نیز در قبال نکات مثبت و ضعف آنها بیان خواهیم نمود. در همین رابطه ما در این شماره "راه کارگر" به انتشار پاره‌ای از نوشته‌های رزمندگان تشکیلات که از داخل برابیان ارسال نموده اند، پرداخته ایم اما مقدماتاً به چند نکته ضروری در این رابطه اشاره خواهیم نمود.

کار سازمانگرانه در میان کارگران و زحمتکشان بدون "حضور مادی، مستقیم و تشکیلاتی" امری ناممکن است، از همین رو ضرورت استقرار در مناطق کارگری - توده‌ای مقدمترین وظیفه رزمندگان تشکیلات ما را تشکیل میدهد. نوشته‌های رفقا ارزنگ و عارف هر يك به گونه‌ای اصل فوق را مورد توجه خود قرار داده اند بطور مثال رفیق ارزنگ مینویسد "گام اول ما حضور در محیط‌های توده‌ای است" و یا رفیق عارف مینویسد "گام اول ما شناخت از پدیده‌ای است که قصد تاثیر گذاری بر آن را داریم". هر کار سازمانگرانه بدون ایجاد و یا شرکت در تشکلهای توده‌ای معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد بعبارت بهتر کار سازمانگرانه جز کمک به سازمانیابی خود توده‌ها معنای دیگری ندارد. از اینرو تلاش در جهت ایجاد و یا شرکت در انواع و اقسام تشکلهای توده‌ای یکی از اصلی ترین وظایف سازمانگران کمونیست میباشد. این اصل در نوشته رفیق ارزنگ چنین فرموله

گزارش اول: سازماندهی ونحوه ارتقا روابط تودهای

نداریم. بر این اساس اگر فکر میکنی که طرحی پخته و شسته و رفته داریم مطمئن باش که چنین نیست، ثانیاً کارگر پیشرو بر بستر مبارزه رشد کرده و ایجاد شده است هیچ کارگری مادرزاد پیشرو نیست و کمتر کارگر پیشروی از طریق مطالعه و کتاب و غیره به ضرورت پیشرو بودن پی برده است. البته این بدان معنی نیست که عوامل بیرونی در تسریع رشد کارگران دخیل نیستند. ثالثاً کار سازمانگرانه برخلاف کار چریکی کاریست ریشهای و مستمر که با پیگیری و بردباری میبایست زره زره پیش برود و چه بسا شخصی نتیجه کار خود را آنچنان که باید و شاید سالها ببیند. پس اگر شکل کار کسرا راضی نمیکند میبایست درک وی از مبارزه کمونیستی تامل کرد. شما که به چنین مرحله‌ای از برنامه رسیده اید میتوانید عناصر مستعد را در حوزه امور صنفی در حوزه مسائل طبقاتی و سیاسی در کل در حوزه مسائل مطالعاتی و ۰۰۰ از میان روابط پیرامون خود گلچین کرده و بشکلی طبیعی در مقام پاسخگویی به مشکلات سایر بچه‌ها که به شمارجوع میکنند برآئید. اینکار اگر باظرافت و با برنامه و همانطور که گفتیم بشکلی طبیعی انجام شود. اولاً زمینه تفکر و تعمق و نهایتاً رشد فکری تجری عناصر مستعد فراهم میکند ثانیاً باعث رشد انگیزه‌های مبارزاتی وی میشود ثالثاً باعث نفوذ و اعتبار وی

... طی بحثی که با یکی از رفقا داشتیم وی مطرح میکرد "متعاقب طرح قبلی مبنی بر ضرورت احیای روابط فعال گذشته، ایجاد و یا شرکت در تشکلهای علنی یا مخفی، داشتن بیشترین ارتباط توده‌ای در محیط کار و زیست و خویشان و دوستان و ۰۰۰ مادر حال حاضر چند تشکل علنی ایجاد کرده ایم روابط نسبتاً وسیعی در پیرامون خود داریم. لیکن اولاً هیچ کارگر پیشروئی در پیرامون خود نیافتیم ثانیاً کارگران تن به مبارزه نمیدهند و در بهترین حالت صرفاً حول محور مضمون تشکل گرد می‌آیند، چرا که احتمالاً مشکلی از ایشان را حل میکند. ثالثاً احساس میکنیم که در جا میزیم و پتانسیل ما بیش از این حد مبارزه است. کارگران تک تک بشکل خصوصی برای حل تقریباً هر مشکلی به ما رجوع کرده و چاره جوئی میکنند اما آیا هدف ما ایجاد فلان تشکل علنی است؟ و ۰۰۰

در پاسخ گفته شد اولاً پیروسه رشد تئوری به این ترتیب است که طرح پیشنهاد شده و در عمل به آزمایش در آمده بعد از مدتی با بررسی نتایج حاصله میتوان برخوردی واقع بینانه تر به مسئله داشت به سخن دیگر تجربه عملی با توده‌ها و واقعیات، سنگ محکی برای تشخیص صحت و سلم و یا نشاندهنده نقاط ضعف و قوت تئوری‌ها هستند. اگر توقع داریم که پیشاپیش کلیه مسائل روشن باشد. بالطبع درک درستی از دیالکتیک مبارزه

را خواهیم داشت. و نهایتاً اعضا حزب را خواهیم داشت و... البته رفقا در نظر دارید که نوشته فوق چکیده بحثی چند ساخته بود باشد تا بایشیرد وظایف خویش براننده نام يك كميونست باشيم. موفق باشید. آذر ارزنگ

میکرد رابعا تحت شرایط امنیتی تنها و گاو پیشانی سفید محیط نخواهیم بود. بدین ترتیب ما به کار سازمانگانه توده ای خود که همانا ارتقا رابطه است عمل کرده ایم. حرکت مابانگه برتوده ها و مضمون دموکراتیزم توده ای خواهد بود و نهایتاً نیروهای مناسب جهت تشکیل هسته های مخفی کارگری

گزارش دوم: چگونه در محیط کار کنیم؟

حاصل میشود یعنی هم دیگران ما را می‌شناسند و هم ما دیگران و محیط را شناختیم. از این به بعد مرحله دوم کار شروع میشود یعنی فاز اول تشکل سازی. در این مرحله سعی میکنیم متناسب با ویژگیهای محیط بر ایجاد یا شرکت در تشکلهای قانونی و علنی مثل محافل خانوادگی به مناسبتهای طبیعی مختلف، مجامع ورزشی یا مجامع صنفی - رفاهی و... مبادرت کنیم. اگر در این رابطه روی ویژگیهای محیط تاکید داریم بدین معنی است که اگر در محیط علاقه و کشش به مثلا فوتبال وجود دارد، دیگر ما نمیتوانیم بی توجه به این زمینه در پی تشکیل گروه کوهنوردی باشیم و یا اگر صندوق قرنی الحسنای وجود دارد که از جانب محیط حمایت میشود، طرح ایجاد صندوقی مجزا بی معنی است و در چنین حالتی تاکتیک ما شرکت در آن و سازماندهی بالا و پایین برای تغییر خط آن خواهد بود.

هدف ما از اینگونه تشکلهای عمدتاً نه ورزش کردن است و نه دادن وام یا نخود لوبیای ارزان از طریق تعاونی صرف، در این تشکلهای ما با توجه به تماس نزدیکی که با تعدادی از اطرافیان داریم سعی میکنیم سبک سنگینشان کرده و شناخت نسبتاً جامعی از ویژگیها و خصوصیاتشان بدست آوریم (البته دقت داریم که کسب شناخت از محیط و اطرافیان تنها منحصر به تشکلهای نمی‌شود، بلکه همانطور که در محیط هستیم هم میتوانیم در جهت کسب شناخت اقدام کنیم) کونیستها با تکیه بر تودهها حرکت میکنند چرا که توده ها بستر کارما هستند و میبایست به آن حد از توانایی ذهنی - علمی برسند که بتوانند حاکم بر سرنوشت خویش باشند. در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که "تودهها" منظور کارگران و زحمتکشان هستند هرکدام متناسب با سازمان اقتصادی - اجتماعی خویش ظرفیت مشخصی در روند تکاملی تاریخ دارند. طبقه کارگر بالقوه نیروی تابه آخر انقلابی است و دهقانان یا خردسپرزوای شهری ظرفیتهای تاریخی کمتر و متفاوتی دارند. باتوجه به این نکته در برنامه ریزی، کونیستاعده و غیرتوده کرده و سعیشان در جهت تحقق رهبری بلامنازع طبقه کارگر چندرجنبش دمکراتیک و چندرئوسوسالیزم است. چه اگر غیر از این باشد براساس مبانی علمی و تجربیات جهانی - طی عملاً امر انقلاب به کجراه میرود. بکنریم. در بالا گفتیم که کارگران و زحمتکشان باید بر سرنوشت خویش حاکم شوند، بهمین خاطر ضرورت داشتن برخوردی دمکراتیک (از نوع پرولتری) احساس میشود. دمکراتیزم پرولتری یعنی بیشترین تکیه بر تودهها برای اقدام مستقل، میبایست به تودهها فرصت رشد خلاقیت و ابتکارات را داد. یا بهتر بگوئیم تاریخ حکم میکند که چنین جو و مناسباتی وجود داشته باشد. در دمکراسی های غیر پرولتری تودهها آلت دست و سیاهی لشکرند و جریانات بورژوایی به هزار و یک ترفند متوسل میشوند تا حضور تودهها را به نفع خود در آورند و در نهایت وقتی که حضور ایشان خطرناک شد باز به هزارویک ترفند، متوسل میشوند که ایشان را به خانه برگردانند. از طرف دیگر تکیه بر تودهها به معنی عدم مرزبندی با انحرافات موجود دیگر نیست، در اینجا مرزبندی با جنبش دنباله روانه و خود بخودی ضروری است. کارگران مادرزاد به منافع آبی و آبی خود واقف نیستند. در بهترین حالت براساس تجربه روزمره خود چه بسا نسبت به منافع آبی خود واقف

رفقا!

پیشبرد هر امری با بیشترین برآیند و در حداقل زمان ممکن نیست و با صرف کمترین انرژی مقدر نیست، مگر آنکه هدفمند و برنامه دار باشد لذا سعی میکنیم در زیر طرخی کلی از نحوه پیشبرد کار سازمانگانه تودهای ارائه دهیم. بحث ما بالطبع متناسب با تجربه فعلی ماست. باشد تا با برخورد فعال رفقا اصلاح شده و تعمیق یابد. برای آنکه بتوانیم طبقه کارگر را به علم رهائی خود آشنا سازیم تا بتواند در مبارزه روزمره خود بکار برد و نهایتاً به قدرت سیاسی برسد و برای آنکه زحمتکشان بطور طبقه حلقه زده و سرکردگی او را بپذیرند چه باید کرد؟ تجربه گذشته و تحلیل علمی نشان میدهد که تنها میبایست به درون ایشان رفت، در میان آنها مستقر شد و با ایشان زندگی کرد. تودهها در زندگی روزمره خود هر لحظه درگیر مبارزه طبقاتی هستند، ممکن است این درگیری ها بعضاً به موفقیت نینجامد، و یا در مرحلهای از موفقیت در جازند، این وظیفه کونیستهاست که براساس برنامه خویش حرکات اعتراضی تودهها را در جهت برنامه رهبری کنند. با تودهها زندگی کردن یعنی با تودهها در مبارزه همگام بودن و در عین حال سعی در ارتقا مضامین و اشکال مبارزه داشتن. بدین ترتیب گام اول ما حضور در محیط های تودهای است (کارگری و زحمتکشی) هر کجا که تودهها زندگی میکنند، زمینههای مبارزاتی وجود دارد و حضور کونیستها در آنجا الزامی است. تودهها باید مارا همچون خودشان بدانند. ما نه وکیلیم و نه يك سروگردن از دیگران بالاتر، سر و وضع ما، رفتار ما، رفت آمدهای ما و... در عین حفظ اصولیتهای اخلاقی میبایست همچون سایرین در محیط باشد. یکی از رفقا میگفت بعد از يك ماهی که در کارخانه کار میکردم، یکروز یکی مرا کنار کشید و گفت "منهم مثل تو چپم در صورتیکه من تا آنوقت به اعتقاد خودم خیلی مراعات کرده و دست از پا خطا نکرده بودم" - بپر حال غرض این است که میبایست اولین اقدام ما در محیط عادیسازی باشد. البته تجربه کردیم که بعضی از دوستان عادیسازی را با لومین نمای اشتباه گرفته اند و لات تراز جاهل محل میشوند. اگر برخوردهای عجیب و غریب روشنگرانه ما را لو میدهد، برخوردهای لمپنی هم ما را بی اعتبار میکند. ما به لحاظ ذهنی پیشروان طبقه هستیم و میرویم تا این ذهنیت پیشرو خود را در عمل پیوند زنیم، در نتیجه به اعتماد تودهها نیازمندیم، البته جلب اعتماد تودهها نباید به برخوردهای اومانستی بیانجامد. ماجور کش دیگران نیستیم، ما هالونویستیم. اعتماد میبایست: بريك زمینه مادی شکل بگیرد - یکی از رفقا میگفت: در خط تولید کارگر کنار دستم اوایل با توجیحات و معذوراتی و کهمک بشکل عادت از زیر کار در رفته و کارهایش را به عهده من رها میکرد. کهمک متوجه شدم که این بابا بقول معروف مرا هالو گیر آورده. منم تصمیم گرفتم کهمک مثل خودش رفتار کنم بعد از چند روزی صدایش در آمد که فلانی چرا کارهایت را سرمن میریزی و جیم میشوی. گفتم نادان! اگر من کار تو را انجام میدادم برای آن بود که من و تو ندریم و اگر من و تو نداریم پس یکبار شعبان و یکبار رمضان، زد زیر خنده و رفت عادیسازی علاوه بر بحث فوق از نظر امنیتی هم مدنظر است.

بعنازمدتی کاریا زندگی در محیط بالطبع شناخت اولیه دو جانبهای

سمت برنامه ریزی و سازماندهی ما، پاسخگویی به نیازهای مبارزاتی محیط است. در اینجا وارد فاز دوم استقرار می‌شویم یعنی به مرحله‌ای می‌رسیم که در حیط محیط حضور فعال داریم. سریعاً تأثیر مینی‌بریم و تأثیر می‌کناریم و باز در اینجا وارد فاز دوم تشکل سازی می‌شویم. از این پس می‌توانیم به ایجاد تشکلهای تودم‌ای وسیعتر (اتحادیه‌ای) یا تشکلهای مخفی کارگری اقدام کنیم. در فرآیند این پروسه می‌توانیم کارگر پیشرو بپرورانیم، می‌توانیم نیروی سازمانی جذب کنیم و می‌توانیم راهبر و رشد دهنده مبارزات محیط باشیم. گفتنی است که انجام کلیه مراحل فوق‌الذکر در چهارچوبه خط‌وبرنامه سازمان و با ابتکارات و خلاقیت و ظرفیتهای خود رفیق در محیط است. در این رابطه اساساً با برخورد‌های کلیشهای و نگر و یا آماده فوری و کارمند و مجری صرف بودن مرزبندی داریم. بدنیت کمی هم راجع به مضامین کار بپردازیم. بدیهی است که اساس و سمت و سوی مضمون تبلیغ و ترویج و سازمانگری همان برنامه سیاسی است. برنامه شامل چند بخش است که بخش مربوط به طبقه کارگر (طرح خواسته‌های پایهای) است که در کارخانه و محلات کارگری اساس کار ما را تشکیل میدهد.

اما از آنجا که به ضرورت سرکردگی طبقه کارگر معتقدیم و سایر بخشهای برنامه به سایر مسائل از زاویه نقطه نظر تاریخی طبقه کارگر می‌پردازد در نتیجه کار روی این بخشها هم چه در میان طبقه و چه در میان زحمتکشان مضمون و راستای کار ما است. در عین حال یقین داریم که انجام مواد برنامه از ظرفیت رژیم جمهوری اسلامی و بعضاً نظام سرمایه داری خارج است و طرح درخواستهای مبنی بر مواد برنامه خود گامهایی در جهت سرنگونی نظام سیاسی - اقتصادی حاکم است.

محور دیگر تبلیغ جهت تنویر افکار و افشا رژیم و مناسبات حاکم و سازمانگری حول آنست که از مسائل تبلیغی که امکان اقدام دارند است. و محور آخر تبلیغ و سازمانگری کوتاه مدت و دراز مدت حول مسائل مربوط به محیط است که در تحلیل نهایی در چهارچوبه دو محور فوق‌الذکر می‌گنجد اما از این زاویه اهمیت دارد که پله‌هایی است در جهت ارتقا مبارزه نقشه مند و آگاهی. پیش بسوی سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان عارف محمودی



گزارش سوم: برخی از مشکلات واحداپایه

واحد پایه هم بمثابه "سلولهای سازمان" نمایندگان سازمان" و یا همان "سازمان در ابعاد کوچکتر" در جامعه مطرحند. خط و برنامه کمونیستی یعنی بر بستر عینیت موجود با توده‌ها پیوند خوردن و با استفاده از امکانات، توانائیهای خلاقیتها و... ایشان به سمت اهداف برنامه‌ای پیش رفتن و برای تحقق این بینش ضرورتاً می‌بایست سازماندهی درونی سازمان پرولتری به گونه‌ای باشد که ضمن داشتن بیشترین انضباط حزبی بر ابتکار و خلاقیت و نظرات نیروهای سازمانی نیز استوار باشد. چرا که بدون ایجاد چنین شرایط و مناسباتی هیچگاه نمیتوان در میان کارگران و زحمتکشان زندگی کرده و سازمانگر مبارزات ایشان شد. در حال حاضر وظیفه هر رفیق یا هر ارگان اجرای قرارها، نشستها، نقل و انتقال اسناد درونی، تدارک و نظارت اضتی اسناد و قرارها و نشستها، مطالعه اسناد و کتاب - گوش کردن رادیو، بحث و کار حول نظرات سازمان در ارگان، مکاتبه با مرکز ارتباطات، پیشبرد مواضع تبلیغی سازمان که بالطبع تدارکات و اضتی خاص خود را مطلقاً پیش‌بردار سازمانگری (استقرار، ارتباط گیری، تضمین و ارتقا رابطه و...) برگزار می‌گردد. هسته‌های مطالعاتی و خلاصه رفقا می‌بینیم که انبوهی از وظیفه پیش روی ماست که هیچکدام را نه میتوان حذف کرد و یا کم بیا داد و این همه را در کنار اشتغال جهت معیشت خانواده بگذاریم واقعیت این است که ما در هر هفته به هشت روز یا بیشتر احتیاج داریم!

شده و در جهت کسب آن اقدام کنند. ما مدیحه سرای ناخود آگاهی و خود بخودیسیم طبقه کارگر نیستیم و دنبال خیل کارگران و زحمتکشان به این اعتبار که اینها "خلق" هستند و یا "توده" هستند سینه نمی‌زنیم. ما با توده‌ها در افت و خیز مبارزاتشان هستیم، اما در همان حال یکم از تبلیغ و ترویج و سازمانگری حول کسب منافع آتی و برداشتن گام در جهت منافع آتی طبقه غافل نمی‌شویم. به مبارزات روزمره، ما به مثابه کلاسی و کانال عمده کسب آگاهی طبقاتی و ایجاد امکانات لازم جهت رهائی از قیود استثمار می‌نگریم، مبارزات روزمره زمانی راه به کجراه نمی‌برد که در پیوند با علم سوسیالیسم قرار گیرد، که علم سوسیالیسم هم ضرورتاً از بیرون طبقه و بوسیله کمونیستها آورده میشود - صف کار و زحمت محترم است، اما هر اقدامی سرمه چشم نیست و دقیقاً فلسفه وجودی حضور کمونیستها در زندگی روزمره ایشان از همین جاست. این وظیفه ماست که بر بستر عمل روزمره منافع طبقاتی و سلاح تشکل را بیاورانیم و به پیش ببریم. بر این اساس مرحله دوم مطرح میشود مرحله ارتقا رابطه، روابطی را که ما در محیط و در قالب تشکلهای شناخته‌شده با طبیع دارای سطوح مختلفی از پیچیدگی‌های ذهنی، ظرفیت مبارزاتی، خصوصیات اخلاقی، قید و بندها و محدودیتهای شخصی - اجتماعی و... هستند. از طرف دیگر مضامین مبارزاتی، حوزهای گسترده و سطوحی متفاوت دارد. هرکس نمیتواند در هسته مخفی کارگری بنشیند. فقط عمده معدودی کشتی و توانائیهای لازم را دارا هستند، اما عمده به مراتب بیشتری توانایی حضور در راهبری تشکلهای غلنی و یا حرکات صنفی - رفاهی را دارند و باز عمده‌ی مراتب بیشتری توانایی تبلیغ فلان اقدام یا فلان افشاکاری را دارند - عنای خاصی در هسته‌های مطالعاتی می‌گنجد، بعضی‌ها توانایی سازمانگری غلنی در محیط را دارند بعضی‌ها خوب حرف می‌زنند، بعضی‌ها خوب جسارت دارند و... ارزیابی ظرفیتها و بکارگیری افراد حول انبوه کارهایی که هرکدام یک هزارم میلیمتر می‌تواند به امر انقلاب پرولتری کمک رساند هنر یک کمونیست است. فعال کردن روابط اطراف و رشد و ارتقا ایشان، بر بستر عمل مبارزاتی عمدتاً پیش می‌رود پس

...در سازمان سیاسی پرولتری از آنجائیکه خط و برنامه (محتوا) آن پرولتری است و توده‌ها نقش سیاهی لشکر را دارند و نیروهای پائین سازمانی نقش مجری را دارند لذا مناسبات درونی چنین سازمانی مناسباتیست پرولتراتی و بدون توجه به رشد و خلاقیت توده‌ها و یا در یک سازمان چریکی از آنجائیکه خط عمدتاً شناسایی و تدارک ترور است لذا سازماندهی درونی پرولتراتی، غیرمتمرکز و حرفهای خواهد بود. سازمان ما با نقد پوپولیسم، باید آنرا در همه حوزة‌های نظری - عملی سازمان نقد کرده و پیش کمونیستی (سازمانگری پرولتری) را جایگزین می‌کند. ساخت درونی نیز می‌بایست به چنان شکلی درمی‌آید که پاسخگوی الزامات سازمانگری باشد. لذا تغییرات اساسی در این زمینه ایجاد شد. از اساسی ترین این تغییرات میتوان به ایجاد ساخت ارگانی و سازماندهی واحدهای پایه انگشت گذاشت. حال ببینیم اینها یعنی چه؟

اما قبل از آن توضیح این نکته لازم است که مادر اینجا قصد نداریم به بحث تفصیلی حول سازماندهی درونی و مسائل از این دست بپردازیم بلکه غرض بررسی ذهنیت امروز در ارتباط با مجموع وظایف ما است. ارگان یعنی یک مجموعه هماهنگ که در یک رابطه تأثیرپذیر - تأثیرگذار (ارگانیک) با یکدیگر قرار دارند بهین خاطر سعی میشود مناسباتی در ارگان جاری شود که واجد شرایط رشد تک تک رفقا و کل ارگان باشد (در اینجا بد نیست رفقا بر مناسبات درون ارگان تأملی داشته باشند)

اخباری از زندانها

— زن و شوهری که سال گذشته پس از خاتمه محکومیتشان آزاد گردیده بودند، شهریور ماه مجدداً دستگیر شده و پس از مدتی هر دو اعدام میشوند. این زن قهرمان که باردار بوده در مدت کوتاه اسارت مجدداً در زندان فرزندش را دنیا میآورد. و فرزند این دو جانباز از طرف جنایتکاران کثیف رژیم به خانوادهشان داده میشود.

○ ○ ○

— یکی از زندانیان زندان رشت که از کلاس درس دستگیر شده و روانه زندان شده بود با گرفتن ۵ سال محکومیت، توانست در زندان دیپلم خود را نیز بگیرد، معینا چند هفته مانده به پایان مدت محکومیت وی توسط جلدان رژیم اعدام شد. مزدوران زندان خبر اعدام این جانباز را به پدر و مادر وی که برای ملاقات به زندان آمده بودند، میدهند و تعهد میگیرند که هیچگونه مراسمی نباید برگزار کنند. مادر این شهید جوان بمحض شنیدن خبر، خود را به وسط خیابان پرت مینماید و با گریه و زاری میخواهد اقدام به خودکشی کند که اطرافیان وی، او را به خانه میبرند.

○ ○ ○

تجدید محاکمات در زندان اوین که عمدتاً در بند مردان متمرکز بوده بند زنان منتقل شده است و اکنون زندانیان سیاسی زن تجدید محاکماتشان شروع شده است. طبق گفته مزدوران رژیم به خانوادههای سه زندانی سیاسی زن، آنها از ترس تجدید محاکمه خودکشی نمودهاند. یکی از آنها طبق گفتههای زندانبانان اوین خودسوزی نموده، دیگری خود را حلق آویز کرده است و سومی با خوردن داروی نظافت خودکشی نموده است. طبق گفته خانوادههای زندانیان سیاسی زن، مزدوران رژیم در زندان اوین حکم قطعی در مورد زنان زندانی را موقوف به جواب آنان در اینمورد که چا آری یا نه، است.

○ ○ ○

— در شهر منجیل یک گوردسته جمعی دیگر توسط مردم کشف شده است. بارندگی سال باشتن خاکهای روی این گور دسته جمعی آنرا در ملاء عام قرار داده است. مردم دهات با شنیدن این خبر به سمت گور هجوم میآورند تا اجساد را بگیرند اما با مقاومت پاسداران مزدور مواجه میگردند. پاسداران منطقه را محاصره مینمایند و از نزدیک شدن مردم جلوگیری مینمایند.

— چوپانی در منطقه رودبار گیلان با سگی مواجه میشود که دست انسانی را بدهان داشت چوپان از وحشت این صحنه هولناک مردم منطقه را با خبر کرده و مردم با تعقیب آن سگ و جستجو به یک گور دسته جمعی در بیابان پی میبرند که حدود ۵۰ دختر و پسر جوان وطن ما بعد از اعدام در یک چاه برزنتی پیچیده شده و در این گور دفن شدهاند.

پیچیدن این خبر در بین مردم منطقه، مزدوران و جنایتکاران رژیم را واداشت تا با تهدید و ارباب مردم را ساکت کنند.

○ ○ ○

مزدوران جنایتکار رژیم در زندان کرمانشاه، با تحویل ندادن اجساد شهدای جانباز به خانوادههایشان، مقناری از لباسهایشان را به اضافه چند لباس دیگر که متعلق به شهید نیست به خانواده ها میدهند این امر باعث شك و دودلی میشود. خانوادهها میگویند: "شاید فرزند من اعدام نشده باشد". این تردید و دودلی مانع اقدام یگانه و متحد خانوادهها میگردد.

همچنین تعدادی از زندانیانی که در گورهدشت زندانی بودند، اسامیشان بعنوان اعدامی در زندان کرمانشاه اعلام شده است در حالیکه هنوز در تهران خبر موثقی از آنان بدست نیامده و خانواده هایشان از این زندان به آن زندان و از این نهاد به آن نهاد سر گردانند.

○ ○ ○

در دور جدید اعدامها، مزدوران در هراس از واکنشهای خشمگین خانوادهها و به منظور جلوگیری از پیچیدن اخبار در میان مردم، خبر اعدام زندانیان را تدریجاً و در روزهای مختلف به اطلاع خانوادههایشان میرسانند. و با تحویل ساک لباس زندانی به خانوادههایش، اعدام وی را اطلاع میدهند. گاهی اوقات علاوه بر اینها، از خانوادهها پول نیز میگیرند. در یک مورد به یکی از مادران گفتهاند که برای ملاقات با فرزندش ۱۰ هزار تومان پول و یک جعبه شیرینی بیاورد و پس از گرفتن پول و شیرینی، ساک فرزندش را بوی دادم گرفته اندازد اعدام کردیم. از خانواده شهید دیگری نیز برای تحویل ساک و جسد، چند هزار تومان پول خواستند.

○ ○ ○

— در گورستان تازه آباد رشت بوسیله بیل مکانیکی و جرثقیل چاه عمیقی کندهاند و صدها تن از شهدای قهرمان راه آزادی را در این چاه مدفون ساختند. سپس روی چاه را بتون کردهاند تا اثری از گور معلوم نشود. خانوادههای داغدار شهیدها اما، آن منطقه را گلباران کرده و دستجمعی به این محل میروند.

— برادر یکی از شهدای اخیر که در زندان کرمانشاه به شهادت رسیده بود به زندان مراجعه نموده و تقاضای ملاقات با رئیس زندان دیزل آباد "نوریان" میکند، وی در اتاق نوریان به این جنایتکار حمله میکند و از شدت خشم و کینه نسبت به این جانباز، قصد خفه نمودن وی را میکند. مزدوران سپاه که با شنیدن سر و صدا بداخل اتاق میایند، نوریان جنایتکار را که تقریباً بیهوش بود، نجات داده و برادر شهید را دستگیر میکنند. هم اکنون از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

○ ○ ○

— یک پزشک داروساز که در اوائل سال ۶۷ از زندان آزاد گردیده بود، اواخر مرداد ماه جهت معرفی خود به کمیته زندان واقع در تهران مراجعه میکند. اما وی را بلافاصله به اوین منتقل کرده و تیرباران میکنند. خانواده این مبارز قهرمان که از تاخیرش نگران شده بودند پس از مراجعات مکرر به کمیته زندان و سپس به زندان اوین، لوازم شخصی وی را از مزدوران جنایتکار اوین تحویل میگیرند.

○ ○ ○

— خانواده های شهدا در رشت، با وجود تهدیدهای مزدوران زندان مبنی بر برگزار نمودن مراسم، در خانه خود با نقل و شیرینی و میوه و خرما از کسانیکه جهت همدردی میامدند، پذیرایی میکردند.

رفت و آمد مردم با خانوادههای شهدا

بیشتر از پیش انجام میگردد، بویژه خانوادهها خود بطور دستجمعی و یا فردی به دیدن یکدیگر میروند. یا همگی بر سر قبرهای عزیزان خود رفته و آنجا را گلباران میکنند.

○ ○ ○

طبق اخبار خانواده های زندانیان سیاسی در ایران تعداد اعدامیهای ماههای اخیر به ۸ هزار و ۶۰ نفر بالغ گردیده است. در اطراف تهران دو جسد نیم سوخته پیدا کردهاند که مردم معتقدند آنها از زندانیان سیاسی بودند.

— خبری حاکی از اینستکه بیش از ۱۸۰۰ نفر در زندان اوین تیرباران گشتهاند.

○ ○ ○

بدنبال موج وسیع اعدام زندانیان سیاسی اخیر در سراسر کشور، زندان گورهدشت کرج نیز شاهد این کشتار عظیم و کم سابقه بوده است. بطوریکه ساکنین اطراف زندان میگویند، صدای شلیک مداوم گلوله، شعار و سرود خواندن زندانیان به همراه فریاد تکبیر مزدوران رژیم، سکوت و آرامش آنها را بکلی بر هم زده است.

= پلورالیسم: آزادی ولی باقید و شرط؟ (۱)

دهمهای گذشته در همه کشورها بوده است. کمونیستها بطریق اولی مدافع سرسخت تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک هستند، زیرا نه تنها بمطالبه پیشروان پرولتری ناگزیرند مطالبات طبقه خود را پیش بکشند، و حتی اگر توده عقب مانده تر طبقه به اهمیت این آزادیها واقف نیستند، آگاهی آنها را در این جهت ارتقا دهند که حقوق کامل یک شهروند جامعه بورژوازی را تحصیل کنند، بلکه اکنون دیگر همه میدانند که کمونیستها مرغ عزا و عروسی اند که در هر منازعه کوچک اجتماعی و سیاسی، در صف مقدم قربانیان قرار میگیرند و پیش از همه توسط سردمداران رژیم های حاکم بورژوازی سر بریده میشوند. و اگر رژیمی، استبدادی باشد دیگر به توجیه و اقناع افکار عمومی هم نیازی نیست و میتوان مثل رژیم پینوشه یا خمینی ده ها هزار کمونیست را یکجا سر برید و به گور دستجمعی سپرد. در شرایط حضور یک دولت استبدادی، هر نوع مشروط کردن حقوق بورژوازی، هر قدر ناچیز و کوچک باشد، بهانه ای است برای اعمال طبقه استثمارگر تا کمونیستها، این صف استوار را که تا پای جان، دفاع از حقوق استثمار شدگان را متعهد شدهاند، از صحنه سیاست برویند. بنابراین بدیهی است که کمونیستها، حکومت پلورالیستی را بر حکومت استبدادی در جامعه سرمایه داری مرجح میشمارند. بالاتر از آن کمونیستها ترجیح میدهند زایمان دموکراسی و حتی کسب حاکمیت، بدون درد و بدون خونریزی صورت پذیرد. مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم حتی اعلام کرد، اگر پرولتاریای انگلیس بتواند، بهتر است حکومت را از مستی از اقلیت استثمارگر بخرد، یعنی بابت کسب حاکمیت به بورژوازی باج بپردازد. حال مساله این است، چرا طبرغم این اعتقادات راسخ ما، دولت های نماینده طبقات استثمارگر سالهاست ما را به گلوله مینندند؟ چرا برای تر خواست حق تشکل حتی برپایی یک اتحادیه، یک سندیکا و نه فقط حزب، گروه گروه کارگران را به بازداشتگاه میبرند؟ آیا کمونیستها و کارگران در کشورهای عقب مانده، وحشی بودهایم که لایق نبودهایم حقوقی را که کارگر اروپایی بدست آورده است، کسب کنیم، یا دولت مردان ما وحشی و شرور بودندند؟ اگر چنین است چرا زایمان دموکراسی در اروپا چنین پرورد بوده است؟ چرا مبارزه قانونی کارگران آلمان، به قوانین ضد سوسیالیست انجامید؟ چرا در ۱۸۴۸ یا ۱۹۱۸ آنها را به گلوله بستند، چرا دولتهای متمدنی مثل دولت انگلیس و فرانسه و آلمان، دهها سال نه به نصایح روشنفکران بورژوا، نه به درخواست های ملتسمانه سوسیالیست های تخیلی - فوریه - اوئن - سن سیمون - کسیران - که همه بدون استثنا از انقلاب نفرت داشتند و به پرولتاریا توصیه میکردند با حرکات خشن خود دولتها را تحریک نکنند، واقعی نینهند و حتی دولتی مرن چون دولت انگلیس تمام تلاشهای خالصانه اوئن برای حق آموزش کودکان فقرا را که از طرف دانشمندان بورژوا حمایت میشد، با ناگامی مواجه ساخت و طبقه کارگر اروپا ناگزیر شد دهها سال برای تصویب این قوانین قربانی دهد؟ چرا مبارزه برای آزادی در اروپا از ۱۷۸۹ تا نیمه دوم قرن نوزدهم اینهمه قربانی گرفته است؟

ما مارکسیست ها، صاحب یک تئوری علمی هستیم و نمیتوانیم پدیدههای اجتماعی را بر مبنای توحش و شرارت دولتمردان و مردم این یا آن کشور و یا این و آن دوره تحلیل کنیم. هشتاد سال پیش پلخاند نوشت: طبقهای که با استثمار طبقات دیگر زندگی میکند، همیشه علاقمند به دفاع از بی عدالتی اجتماعی میباشد. از این رو با ارشاد دولت مردان نمیتوان آزادی و عدالت را به آنها تحمیل کرد. آنها بمطالبه نمایندگان طبقه حاکم آزادی و عدالت را اولاً فقط وقتی خواهند پذیرفت که مجبور باشند و ثانیاً تا آنجا

"پلورالیسم سیاسی، آزادی را ضمانت میکند"، این پرجمی است که رفرمیستها برافراشته اند تا جریان انتقادی "نوبینی" از مارکسیسم را شکل دهند. رفرمیستها برای اینکه این شعار را جا بیندازند، چنین تبلیغ میکنند که مارکسیسم ارتدکسی یا "سنتی"، یا به بیان روشن تر، مارکسیسم - لنینیسم و برنامه آن یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با پلورالیسم سیاسی در تضاد است. اما پلورالیسم بر آزادی اقشار کوناگون اجتماع برای تشکل و تحزب و مداخله آنها از طریق احزاب سیاسی خود در سازماندهی پیگیره قدرت سیاسی استوار است، اگر چنین است پس مارکسیست ها قدیمی ترین و بیگترین مبارزانی بودندند، که در تعمیم و گسترش پلورالیسم سیاسی در جوامع مدرن بورژوازی قاطع ترین نقش را بازی کردهاند. مارکسیست ها بیش از یک قرن است که در راه آزادی بیان، آزادی تشکل، آزادی احزاب، حق مردم برای تعیین سرنوشت خود و شرکت در قدرت سیاسی، زیر پرچم مارکس، انگلس و سپس لنین جنگیدهاند و جان خود را در این جنگ به گرو گذاشتهاند، قبرستان بلشویکها، یا "لعنت آباد" خمینی فقط مختص ایران نیست. در پنج قاره جهان، از شیلی تا اندونزی - از پاریس تا آفریقای جنوبی - مدفن کوناردهائی فرزندان است که نه تنها برای حکومت پرولتاریا بلکه اغلب فقط و فقط برای زوزه یک کلمه آزادی در کنار گوش محرومین و تهیدستان به خون تهیدند. پس هر آدم با فرهنگی که آشنائی مختصری با تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ملل مختلف داشته باشد، وقتی این هیاهوی رفرمیستها مبتنی بر مخالفت مارکسیستها با آزادی و پلورالیسم را - که درست در هنگامه کمونیست کشی رژیم اسلامی بر پا شده است - بشنود، فوراً متوجه میشود زیر کاسه، نیم کاسای است و نزاع بر سر چیز دیگری است. نزاع بر سر چیست؟ آیا واقعا علت اختلافات ما پذیرش یا عدم پذیرش پلورالیسم است؟ اگر نه پس چیست؟ مقاله حاضر میکوشد به این سؤال پاسخ دهد. ولی مقدمات لازم است رابطه پلورالیسم را با مساله آزادی مورد بررسی قرار دهیم. برای اینکار، رابطه مذکور را در دو حالت در نظر میگیریم.

۱- پلورالیسم قبل از پیروزی انقلاب اجتماعی، یعنی هنگامیکه آزادی از دولت سرمایه داری مطالبه میشود.

۲- پلورالیسم، پس از پیروزی انقلاب اجتماعی و در چارچوب دولت پرولتری.

۱- پلورالیسم در حصار سرمایه داری: آزادی بیان و مطبوعات، آزادی تشکل و تحزب و یک رشته دیگر حقوق و آزادیهای بورژوازی و در نهایت رژیم انتخابی مبتنی بر پارلمان بورژوازی (پلورالیستی)، آن آزادیایی است که در چارچوب سرمایه داری، بطور کلی متصور و قابل تامین است. بدیهی است پرولتاریا در جامعه سرمایه داری، خواهان تامین این حقوق است. هر نهاد دموکراتیک بورژوازی که ضامن تامین حقوق و آزادیهای بورژوازی باشد، و هر حق دموکراتیک بورژوازی، امکانی است که پرولتاریا میتواند از آن استفاده کند تا خود را بمطالبه یک طبقه سازمان دهد، بویژه ما لنینیستها تاکید میکنیم که یک پارلمان واقعا آزاد بورژوازی، نهادی است که پرولتاریا با بدست آوردن حق رای برای آن به تجربه خود میآموزد که با کسب حق رای، حاکمیت را نمیتوان بدست آورد، به تجربه خود میآموزد که دولت یعنی چه، قانون یعنی چه، قوه قهریه یعنی چه، قوه مجریه یعنی چه و انتخابات یعنی چه. پس نظر ما، نهادهای دموکراتیک بورژوازی مکتب مهمی برای آموزش پرولتاریاست. از این رو تامین حقوق فوق و تامین پلورالیسم سیاسی در جامعه بورژوازی، از جمله مطالبات فوری پرولتاریا در طول

پذیرفته میشود که بکار انتظام دولت بورژوازی بیاید یعنی در جامعه بورژوازی ، حکومت انتخابی اساسا در چارچوب احزاب بورژوازی مجاز است ، و ایس بنان معنی است که در جامعه بورژوازی این دولت نیست که انتخابی است بلکه راس هرم قدرت است که میتواند بین احزاب بورژوا جابجا شود . پس در مورد دولت، اصل بر دیکتاتوری یعنی اجبار است، در مورد راس هرم قدرت ، اصل بر انتخابات است و البته دومی تابع اولی است . این است مفهوم واقعی پلورالیسم بورژوازی . بعبارت دیگر پلورالیسم در جامعه بورژوازی، راه حل معقول منازعات درون طبقاتی بورژوازی است . این اصول را که مارکسیسم متهافت تئوریزه کرده است، بیش از یک قرن تاریخ دولت های مدرن بورژوازی تجربه و تایید نموده است . در قرن ۱۹ یا ۲۰، در آمریکا ، در آلمان یا در ترکیه ، پارلمانتاریسم بورژوازی همیشه در این چارچوب محصور بوده و عمل کرده است . پارلمانتاریسم بورژوازی تعیین میکند که: در آمریکا حزب دمکرات براس دولت بورژوازی بنشیند یا حزب جمهوری خواه ، در آلمان حزب دمکرات مسیحی بر مسند قدرت بنشیند یا حزب سوسیال دمکرات (که البته بطور کامل به یک حزب بورژواامپریالیست تبدیل شده است) ، در ترکیه حزب مام وطن دستگاه دولتی را در اختیار بگیرد یا حزب عدالت و ... حتی در جمهوری (!) اسلامی ، اگرچه هم جمهوری اش مضحکه است، هم انتخاباتی، اما بالاخره در نمایش انتخاباتی مسخ شدتاش ، ادای همین مدل در آورده میشود و انتخابات روشن میکند که حزب الله یا جناح بازار کدام یک بیشتر در رأس هرم قدرت شریک باشند (چون اینجا ولایت ، انحصاری و از آن آخوندی است که جانشین خدا شده و انتخابات باید تعیین کند نماینده خدا بر کدام دار و دسته بیشتر تکیه کند) .

از همین رو بسیاری از مفسران بورژوا گفتند در ولایت فقیه خمینی ، اصل انتخابات بیش از دوران ولایت شاه رعایت شده و مجلس خمینی نسبت به مجلس شاه، بیشتر محل منازعات واقعی جناحهای حاکم بوده است هرچه باشد مفسران بورژوا بیش از رقمیستهای ایپورتونیست ما که لباس سوسیالیسم بر تن کردهاند، عقلانی و علمی میاندیشند و تفسیر میکنند و میدانند هر نوع منازعه بین احزاب و دستجات، در درجه اول بر اصل دیکتاتوری استوار است، حال این دیکتاتوری میتواند دیکتاتوری دمکراتیک بورژوازی باشد و به شیوه پیشرفته پارلمانتاریستی اعمال شود یا دیکتاتوری غیر مستقیم طبقه بورژوا، از طریق ولایت فقیه باشد و از اینرو در جمهوری اسلامی منازعات احزاب هم در چارچوب استقرار ولایت مطلقه فقیه مجاز است، یعنی در آن، احزاب فقط تا آن حد مجازند که استقرار آخوندها را در راس هرم قدرت و حفظ حاکمیت بورژوازی و اصل مالکیت مقدس را در چارچوب اقتصاد بپذیرند .

پس اصل دیکتاتوری طبقاتی از طریق دولت طبقاتی را باید از پلورالیسم جدا کرد، پلورالیسم شکل اعمال دیکتاتوری طبقاتی است و البته شکل پیشرفته تر آن است . این شکل پیشرفته تر مستلزم آزادی احزاب بطور کلی یعنی حق تشکل و تحزب لایمهای مختلف مردم نیز هست . اما احزاب کارگران و تپی دستان تاکجا مجازند، تا آنجا که اصل دیکتاتوری بورژوازی دست نخورده بماند . مکانیسمی که اصل دیکتاتوری طبقاتی را، در شرایط وجود پلورالیسم تامین میکند، البته در کشورهای پیش رفته و عقب مانده متفاوت است و ما به بررسی هر کدام میپردازیم .

— در کشورهای عقب مانده سرمایه داری ، نه به دلیل بی فرهنگی طبقه حاکم بلکه به علت شیوه نفوذ ، گسترش و استقرار سرمایه داری — که از بحث ما خارج است — استثمار مردم تهیدست به شیوه های عقب مانده و وحشیانه صورت میگردد و سلطه سیاسی طبقه حاکم نیز عمدتا از طریق استحاله حکام قنودال یا ساخت و پاخت بورژوازی و قنودال ها یا از طریق کودتاها، دستجات نظامی، افراد دیکتاتور . بناپارتیست ها و ... تامین میشود .

خواهند پذیرفت که حق حاکمیت شان محفوظ بماند و گرنه آخرین تلاش خود را بعمل خواهند آورد — یعنی به قوه قهریه متوسل خواهند شد تا حاکمیت خود را حفظ کنند . بهمین دلیل انگلس در آخرین سالهای زندگی هنگامی که متهم شد يك سره به شیوه پارلمانی متوسل شده است، علیه این جوسازی ها در مورد نظریات خویش اعتراضی کرد و اعلام نمود که يك زور آزمایی نهایی انقلابی برای در هم شکستن قدرت طبقه بورژوا و نیروی قهریه آن ضروری است . از مطلب نور نشویم .

گفتیم بورژوازی پلورالیسم را تا آنجا خواهد پذیرفت که حاکمیتش بر زیر سؤال نرود . پارلمانتاریسم در اروپای امروز، تهدیدی برای سلطه سرمایه داران بشمار نمی آید و اگر روزی سلطه سرمایه داری با پلورالیسم در تضاد افتد، سرمایه داران نخواهند گذارد که کار به خیر وخوشی خاتمه یابد و حتی يك لحظه ، در مورد استفاده از قوه قهریه درنگ نخواهند کرد . دخالت مداوم پلیس ، در منازعات بین کارگران و کارفرمایان، خودبه بهترین نحو مبین این حقیقت است . آیا میتوان نهادی را تعبیه کرد که بر فراز مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی قرارگیرد و اصل پلورالیسم را همیشه ملحوظ بدارد؟ راستی کدام نهاد است که میتواند تضمین کننده پلورالیسم سیاسی باشد . میتوان پارلمان را مسئول حراست از پلورالیسم سیاسی خوند، میتوان موسساتی از قبیل نهادهای من درآوردی رژیم اسلامی از قبیل شورای مصلحت نظام و یا چیزی مشابه آن را سازمان داد و غیره . این نهاد هر نامی بخود بگیرد، پارلمان ، شورا یا موسسان یا عنوان دیگری، از آنجا که قرار است ضامن يك حق دمکراتیک باشد، باید بر قانونی که خود متکی بر قوه قهریه است استوار باشد، و گرنه قابل اجرا نخواهد بود . تمدن و فراست بشر دهه های پایانی قرن بیستم تا کون نتوانسته است ضامن رعایت قوانین مندرج در اعلامیه حقوق بشر شود، زیرا مجری این قوانین دولتهایی هستند که بر قوه قهریه طبقه خود و پس مطالبات طبقه خود استوارند . بنا بر این نهادی که قرار است پلورالیسم مطلوب ما را تضمین کند، نهایتا چیزی از سازمان دولت است، زیرا باید با اتکا به قوه قهریاتی اعمال شود که خود رکن و جز اساسی دولت است . فرنی کنیم برای حفاظت از پلورالیسم يك نهاد فرا دولتی در نظر گرفته شود که متکی بر قوه قهریه فرا دولتی باشد . اما چنین نهادی یا میتواند منبعت از توده مسلح انقلابی باشد که در اینصورت بنیاد حاکمیت بورژوازی را از جا میکند و دولت بورژوازی نمیتواند آن را تحمل کند، یا میتواند توسط گروه های نظامی و فاشیستی از طبقه حاکم سازمان داده شود که دولت سرمایه دار ناگزیر است به ترتیبی آن را در خود یا خود را در آن ادغام کند ، پس تردیدی نیست که نهاد تامین کننده پلورالیسم در جامعه سرمایه داری در هر حال دولت بورژوازی است، و ساله واقعی از اینجا آغاز میشود، زیرا دولت بورژوا، همه حقوق بورژوازی و منجمله پلورالیسم را میتواند با اتکا به قوه قهریاتی اعمال کند که متکی بر قانون است و قانون اساسی دولت بورژوا چیست ؟ قانون اساسی دولت بورژوازی، حفظ حاکمیت اقلیت استثمارگر بر اکثریت استثمار شونده است . اگر مارکسیست هستیم، پس باید بپذیریم که هیچ حکومتی بدون اعمال يك دیکتاتوری طبقاتی نمیتواند وجود داشته باشد ، و اینکه دولت ، طبقه متشکل در قدرت است . اگر چنین است ، پس در جامعه سرمایه داری دولت نمیتواند دامنه پلورالیسم را چنان وسیع کند، که دیکتاتوری طبقه، حاکمیت طبقه را زیر سؤال برد . یعنی پلورالیسم در چارچوب سرمایه داری همیشه مشروط است . هیچ دولت بورژوا بنا به قاعده نمیتواند پلورالیسم را بنا بر اصل آزادی بی قید و شرط بپذیرد . پلورالیسم بورژوازی همیشه مشروط است به حق حاکمیت اقلیت، و این خود ناقض اصل آزادی است ، زیرا ترجمان اصلی آن عبارت است از مشروط کردن آزادی اکثریت به آزادی اقلیت . حکومت منتخب بر آرا آری ولی مشروط به حفظ حاکمیت اقلیت! بدین ترتیب پلورالیسم در جامعه بورژوازی ، تا آنجا

تأمین سلطه طبقه سرمایه‌داری و ثانیاً مشروط به مذاکره با کارفرمایان. از آنجا که خشم طبقه کارگر از دولت و کارفرمایان در این کشورها بحدی نیست که تا پای جان برای مطالبات خود بایستند، در اینگونه کشورها - برعکس کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، رفرمیستها میتوانند کنار کارفرمایان و دولت شان بایستند و به کارگران بگویند، در چارچوب مشروط دولت سرمایه‌دار مبارزه کنید، تابوتانیم از طریق مذاکره امتیازات بیشتری بگیریم. و مساله اعتصابها در بهترین حالات بوسیله مذاکره بین بوروکراسی کارگری و کارفرمایان و یا دولت آنها و با پذیرش بخشی از حقوق همیشه عقب افتاده طبقه کارگر حل میشود. هر اعتصاب خارج از این چارچوب، اعتصاب غیرقانونی و وحشی خوانده میشود، و با اخراج، بیگاری، تعطیل کارخانه و سرکوب پلیس "حل" میشود و البته احزاب مزبور - چون قانونیاند خود را ملزم به حمایت از چنین اعتصابهایی نمیدانند. این تازه شیوه سازمان دادن یک مبارزه برای بهبود معشیت توسط پلورالیستهاست. اگر مساله از این حدود فراتر رود، که دیگر جای خود دارد. آنها میگویند ما انتخابات را داریم و در آنجا اگر پیروز شویم میتوانیم چارچوب بورژوازی را با چارچوب سوسیالیستی عوض کنیم! اما آن طبقه کارگری که حتی در مبارزه اتحادیه‌ای خود نتواند مستقل عمل کند، آن طبقه کارگری که سلاح اصلی اش، اعتصاب را آنقدر میسایند که به شمشیری زنگ زده و غیر قابل استفاده تبدیل گردد، آن طبقه کارگری که بر اساس صلح و سازش با سرمایه داران و اعتماد به آنان وقوانینشان تربیت میشود، چگونه میتواند استراتژی مستقلی داشته باشد. چه کسی است که نداند یک اعتصاب عمومی که واقعا بر منافع کارگران وفادار بماند، صلح اجتماعی را بیم میزند و دولت و کارفرمایان را به مقابله وامی‌دارد، اگر طبقه کارگر برای این مقابله آماده نشده باشد و از سازماندهی لازم، برای فراتر رفتن از چارچوب قانون بورژوازی محروم باشد و آموزش کافی در این جهت ندیده باشد، چگونه میتواند از چارچوب مذاکره و سازش برای بهبود معشیت خود فراتر رود؟

پلورالیستها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز سالیاست که مبلغ ثابت قدم صلح اجتماعی هستند. آنها به قیمت پوشیده داشتن تضاد خصوصیات بورژوازی و ماهیت واقعی توانین و دولت بورژوازی است که کارگران را در چارچوب دمکراسی مشروط بورژوازی محبوس کرده‌اند و به اختگی و تخریب پارلمانی در میان کارگران اروپا نامن می‌زنند. پلورالیستها در اینجا هم شریک دزد و یار غافلاند و نه مبارزه برای کسب حاکمیت اکثریت کسه مقتضای آزادی در جامعه طبقاتی است، بلکه حفظ سلطه یک مشت صاحبان سرمایه مالی را در جهان سازمان میدهند.

پس چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، پلورالیسم تنها بمعنای آزادی برای انتخاب این یا آن جناح بورژوازی است. آنچه مارکس پس از کون پاریس نوشت که حق رای عمومی در سرمایه‌داری عبارت است از اینکم" پس از گذشت سه یا ۶ سال تصمیم گرفته شود که چه عضوی از طبقات حاکم منافع خلق را در پارلمان نمایندگی یا پایمال کنند... نه ناشی از خشم نسبت به حکومتهای بورژوازی دوران خود، بلکه یک تحلیل دقیق از پارلماناریسم بورژوازی بود. تاریخ پارلماناریسم بورژوازی، چنان مفهوم گنگ و گمراه کننده‌ای به "پلورالیسم" سیاسی داده است، که تنها باید برنادانی مخاطب تکیه زد تا بتوان آنرا مترداف با دمکراسی، جلوه داد. چه بسا در چارچوب سیستم های چند حزبی و "دموکراسی" های پارلمانی - بویژه در کشورهای جهان سوم - تمام آزادیهای مردم لکنمال شده و بقیمت گلوله باران مردم معترنی و کشتار رهبران آنها و بستن همه تشکل های مردمی، توازن قوا برای حفظ این سیستم های چند حزبی بدست آمده است. از تحمیق تا اجبار و از تحمیل تا سرکوب و کشتار، اینهاست وسایلی که دموکراسی های بورژوازی برای بقیه در صفحه ۲۸

بهرحال در این کشورها، علی القاعده بی حقی عمومی رایج است و غارتگری و ستمگری وحشیانه دامنه گسترده‌ای دارد - هرچه ستم و خشونت اعمال شده بر مردم افزون تر باشد، خشم و تفر مردم نسبت به مأموران نظامی و اجرائی رژیم عمیق تر و اعتقاد مردم به دولت و نظم و قانونش متزلزل تر است. اینجا دیگر از آن اعتقاد خرافی به دولت که نزد کارگران و زحمتکشان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مشاهده میشود، اثر و خبری نیست، از این رو کوچکترین فضایی که برای ابزار عقیده و اعمال اراده مردم باز شود، فوراً خشم مردم را متوجه ستونهای محکم دولت بورژوازی یعنی ارتش، پلیس، دستگاه سرکوب و دستگاههای اعمال اراده دولت بورژوازی میکند. دستگاه دولت بورژوازی بلافاصله آماج خشم مردمی قرار میگیرد که دهها و صدها سال منکوب شده و به بیگاری گرفته شده است. از این رو در این کشورها بورژوازی از دمکراسی مردم و فوراً به سرکوب روی می‌آورد، اگر گسترش مبارزه طبقاتی که سریعاً بطرف سرنگونی این دولتها جهت گیری میکند، نتواند طبقه حاکم را به عقب نشینی وامانگد، این دولت ها تنها در صورتی حاضرند پلورالیسم سیاسی را بپذیرند که به قیمت سرکوب وحشیانه توانسته باشند مردم را به عقب رانده و آنها را وادار به سکوت کنند. توازن قوای لازم برای تأمین پلورالیسم در این کشورها پس از کشتار وسیع کمونیستها و انقلابیون و بستن احزاب و در هم شکستن اتحادیهها و غیره پذیرفته میشود. چنین بود در آرژانتین یا برزیل؛ در ترکیه یا پاکستان. پلورالیسم سیاسی در این کشورها به نمایشات موعود برای انتخابات قلابی و پارلمان های قلابی تبدیل میشود. در اینجا یا باید از مبارزه پرشور توده‌های کرسنه دفاع کرد، یا باید بین حزب رستخیز و حزب مردم آریامیری - بین جناح حزب الله و جناح رسالت انتخاب کرد. محدود کردن مبارزه در چارچوب پلورالیسم، در این گونه کشورها یعنی تأیید پارلمان های نمایشی. در کشورهای عقب مانده، فضای آزاد، فوراً به رو در روی مردم و رژیم های مستبد منتهی میشود و شما پلورالیستهای محترم ناگزیر باید یاستقیماً کنار رژیم بایستید و سرکوب انقلاب را تأیید کنید (که در اینصورت شاید به شما "آزادی" بدهند) یا باید کنار مردم بایستید و از انقلاب دفاع کنید.

- در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، گفتیم آزادی به قیمت یک قرن جنگ خونین به دولت‌های بورژوا تحمیل شد. اما در اینجا هم سرمایه‌داران پلورالیسم را تا حد بزیر کشیدن دولت بورژوازی نمی‌پذیرند، ولی اینجا همیشه و بشدت کشورهای عقب مانده نیاز به استفاده از قهر آشکار نیست، لاقلاً مردم به طیب خاطر به این یا آن حزب بورژوازی رأی میدهند. اینجا اعتقاد خرافی به دولت عمل میکند. (این که خرافه مزبور بر کدام شرایط استوار است و ما اکثریت مردم محروم جهان چه بهائی برای تأمین این شرایط میپردازیم و اینکه آیا این شرایط بین کشورهای ما و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری قابل تعویض است، مستقیماً به بحث کنونی ما مربوط نیست). اینجا آزادی فوراً به رو در روی مردم و قدرت سیاسی منتهی نمیشود، اما بهر حال طبقه کارگر از مبارزه باز نمانده است. طبقه کارگر در اینجا بشدت، و بطور نسبی حتی بیش از گذشته و بیش از طبقه کارگر ما استثمار میشود و علیه این استثمار مبارزه میکند. آیا سازمانها و احزاب کارگری اروپا - که عمدتاً زیر نفوذ سوسیال دمکراتها، سوسیال رفرمیستها، پارلماناریستها و پلورالیستها، یعنی نیروهایی که لنیسیسم و دیکتاتوری پرولتاریا را رد کرده‌اند، هستند، این مبارزه را در جهت کسب حاکمیت توسط اکثریت و سرنگونی اقلیت سازمان میدهند؟ بگذارید بجای پاسخ مستقیم به مکاتیب عملکرد آنها بنگریم.

میدانیم حربه اصلی طبقه کارگر در مبارزه با کارفرمایان، اعتصاب است. کارفرمایان و دولت آنها به کارگران میگویند شما آزادی اعتصاب کنید، ولی اولاً مشروط به قواعدی که هانتظیم کرده‌ایم و متضمن حفظ سود کارفرمایان و

توضیح انتقادی دفتر سیاسی



اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

اخراج رفیق "باباعلی" از سازمان

کمیته مرکزی سازمان در پلنوم ۱۰ بهمن با توافق آراء به عضویت رفیق باباعلی در کمیته مرکزی و در سازمان خاتمه داد. دبیرخانه سازمان لازم میباید علل اخراج رفیق باباعلی از سازمان را با اطلاع عموم برساند.

کمیته مرکزی سازمان با ایجاد کمیسیون برنامه، کار تدارکاتی برای تدوین طرح برنامه سازمان را در دستور کار خود قرار داد. پیش نویس طرح برنامه سازمان در فروردین سال ۶۶ منتشر شد و مباحثات علنی از طریق بولتن های برنامه آغاز گشت. متعاقب تدوین طرح برنامه، کمیته مرکزی سازمان کمیسویی را مامور تدوین طرح جدید اساسنامه سازمان نمود و تصمیم گرفت مباحثات اساسنامه ای نیز همچون مباحثات برنامه بشکل علنی انجام شود. کمیسیون مامور تدوین اساسنامه جدید سازمان پس از اتمام کار خود طرح پیش نویس جدید را آماده نمود و براساس تصمیم کمیته مرکزی این پیش نویس بشکل علنی منتشر شد. در پیش نویس مزبور در نکات مورد اختلاف نظر اقلیت کمیسیون نیز در کنار نظر اکثریت آن آورده شده است. نکته اصلی مورد اختلاف در پیش نویس اساسنامه اختلافی است که بر سر چگونگی سازماندهی مباحثات سازمانی وجود دارد. دفتر سیاسی پس از پایان کار کمیسیون تصمیم گرفت اولین بولتن اساسنامه به مباحثه در باره مسئله اصلی مورد اختلاف در کمیسیون یعنی چگونگی سازماندهی مباحثات سازمانی اختصاصی یابد. در این میان رفیق باباعلی (از اعضا سابق "راه فدائی") که یکی از مدافعان نظر اقلیت کمیسیون اساسنامه میباشد در مقاله خود ضمن دفاع از نظریه درباره آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی مطالب دیگری مطرح ساخته بود (مانند ادعای نقی بیانیه وحدت سازمان و راه فدائی در سال ۶۳ و عملکرد سازمان در عرصه مبارزه ایدئولوژیک علنی) که اولاً ارتباط مستقیم با موضوع مورد مباحثه نداشت ثانیاً مباحثات را به سطح منازعات فرقه ای تنزل داده و به فضای رفیقانه مباحثات لطمه وارد میساخت. دفتر سیاسی از نامبرده خواست تا عرصه هائی را که ارتباط مستقیم با موضوع مسوود مباحثه ندارد از مقاله خود تفکیک سازد و این مطالب نیز در درون سازمان به مباحثه نهاده شود. اما وی از موضع انضباط شکنانه حاضر به تبعیت از نظم معمول توسط کمیته مرکزی در سازماندهی مباحثات نشده و اعلام کرد بی قید و شرط بودن مباحثه ایدئولوژیک برای نامبرده یک پرنسپ غیر قابل عدول است و نظیر مخالف را در چهارچوب وحدتهای حزبی نمیداند. دفتر سیاسی که طبعاً نمیتوانست با انضباط شکنی و بینش فرقه ای و انشعاب طلبانه وی در باره وحدت های حزبی موافقت نماید اختلاف بروز نموده را به کمیته مرکزی ارجاع نمود. اما وی جلسات کمیته مرکزی و کنفرانس مشورتی دعوت شده توسط مرکزیت سازمان را بایکوت نمود و تلاشی کرد از طریق تهدید به انشعاب اراده خود را به کمیته مرکزی و سازمان تحمیل نماید. پس از به بن بست کشاندن تمام تلاشهای کمیته مرکزی نامبرده همراه همکاران سابق خود (از راه فدائی سابق) فراکسیون ضد تشکیلاتی علیه مرکزیت سازمان بوجود آورد و همراه با چند نفر از رفقای انضباط شکن مبارزت به ضبط اسناد سازمانی، پخش مخفیانه جزوه و نوار و سایر اقدامات گسترده فراکسیونبستی در جهت سازماندهی عملی انشعاب نمود. بالاخره فراکسیون نامبرده در تاریخ ۶ بهمن با ارائه یک پلاتفرم گروهی بمنظور تحمیل شرایط انحلال طلبانه خود فعالیت انقلابی سازمانی را متوقف ساخته و به کمیته مرکزی اعلام اولتیماتوم نمود. پلنوم فوق العاده ۱۰ بهمن کمیته مرکزی رفیق باباعلی را بخاطر نقی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و انضباط شکنی، عدم پیروی از نظم معمول توسط کمیته مرکزی در مباحثات سازمانی، ایراد اتهامات ناصدقانه و ناروا به کمیته مرکزی و سیاستهای اصولی و عملکرد سازمان (علیرغم آنکه خود وی در اکثر تصمیمات متخذ مشارکت داشته و تا این لحظه نظر مخالفی ابراز نداشته بود) به بلانسه بحثهای تدارکاتی کنفرانس، ایجاد فراکسیون ضد تشکیلاتی و مبارزت به اقدامات فراکسیونبستی و توقف فعالیت انقلابی سازمانی با توافق آراء از عضویت در کمیته مرکزی و سازمان اخراج نمود و عضویت مجدد وی را مشروط به انتقاد از کلیه اقدامات فوق کرد. کمیته مرکزی همچنین تصمیمات مقتضی در باره سایر اعضا فراکسیون و انضباط شکن اتخاذ کرد.

مرکزیت سازمان تمامی تلاشهای خود را برای حل این اختلاف در چهارچوب موازین حزبی بعمل آورد زیرا به نتایج مخرب اقدام انشعابگرانه رفیق باباعلی کاملاً واقف بود. اما سازمان ما که در یکی از بدترین شرایط سرکوب ضدانقلابی فعالیت میکند و دارای سنت دهساله قهرمانانه در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم علیه ارتجاع حاکم است، هیچگاه جایز ندانسته و جایز نمیداند به انضباط شکنی، فراکسیونبستیم و فرقه بازی روشنفکرانه مجال بروز دهد. رفیق باباعلی با اقدامات خود نشان داد که از نظر وی میساززه ایدئولوژیک مبین گسست در اعمال اراده تشکیلات کومونیستی، تدارک انشعاب و ایجاد تشکیلات در داخل تشکیلات است. او ترجیح داد از انضباط و سازمان بیولتری گریزان شده و مناقع تنگ محفلی خود را بر فراز پرنسپبهای لنینی حزبی قرار دهد.

دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۵ بهمن ۱۳۶۷

در دومقاله مندرج در شماره ۵۷ ارگان مرکزی سازمان تعابیری به کارگرفته شدند که نمیتوانند بیانگر اصول وحدت های برنامه ای و خط مشی شناخته شده سازمان ما باشند، تعابیر به کارگرفته شده عبارتند از:

الف - درمقاله "تفکر نوین یا تفکر کهنه سوسیال دموکراسی بین المللی" در اشاره به کشورهای سوسیالیستی، از "انحطاط بوروکراتیک دول کارگری" صحبت شده و مهتر از آن از لزوم "جراحی" در این کشورها سخن به میان آمده است که ظاهراً اشاره به لزوم انقلاب سیاسی علیه دولتهای سوسیالیستی است. تردیدی نیست که این تعبیر و این برخورد نه تنها با خط مشی شناخته شده سازمان ماقرباتی ندارد بلکه یک خط مشی شبه تروتسکیستی را در ذهن هر خواننده ای تداعی میکند. در ارزیابی های سازمان ما کشورهای سوسیالیستی، بارها از انحطاط و بوروکراتیسم ریشه دار و انگلی سخن به میان آمده است ولی ماهمیشه بانقد آشفته سرانه تروتسکیستی از جوامع سوسیالیستی، مرزبندی قاطع و روشنی داشته ایم و مخصوصاً در "بیانیه وحدت" صراحتاً اعلام کرده ایم که با طرفداران تز "دول منحن کارگری" نمیتوانیم وحدت حزبی داشته باشیم. ارزیابی ما درباره "تفکر نوین" قبلاً در گزارش سیاسی پلنوم مردامه ۶۷ کمیته مرکزی سازمان (شماره ۵۲ نشریه مرکزی) بیان شده است و مطالب مطرح شده در مقاله مندرج در شماره ۵۷ فقط تا آنجا که با آن ارزیابی انطباق داشته باشند، میتوانند موضع سازمان تلقی شوند.

ب - درمقاله "درباره دروغ پردازیهای گوبلزی رهبری مرتجع مجاهدین"، از نیروهای بدنه سازمان مجاهدین با تعبیر "دمکراتهای رزمند" یاد شده است. این تعبیر نیز تنها با ارزیابی های سازمان ما از نیروهای دموکرات و معیارهای هواداری از دموکراسی، همخوانی ندارد بلکه تعبیر گمراه کننده و نادرستی است. از نظر ما بسیاری از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین بانگیزه های صادقانه ای فعالیت میکنند و تردیدی هم نیست که کاملاً رزمند اند، منتی درک آنها از نظام سیاسی آینده ای که باید در ایران ایجاد شود، بهیچ وجه با اصول شناخته شده دموکراسی - حتی دموکراسی کاملاً بورژوازی - خوانائی ندارد. متأسفانه غالب آنها برای برقراری نوع دیگری از استبداد در ایران مبارزه میکنند که معلوم نیست با استبداد شاهنشاهی یاقفاهتی فاصله زیادی داشته باشد.

بنابراین سهل انگاری آشکار رفقای هیأت تحریریه نشریه مرکزی در انتشار این مقالات بنام سازمان، کاملاً درخور انتقاد است. اگر رفقای

توضیح در پیرامون اخراج رفیق "باباعلی" از سازمان

نابینگام است که انرزی سازمان راهرز میبرد. دفترسیاسی در ضمن در همان جلسه به رفیق یادآور شد که لحن مقاله و پاره ای از مطالب آن هیچ کمکی به دفاع از جوهر نظر رفیق نمیکند، بلکه فقط فضای رفیقانه مباحثه را خصمانه و غیظ آلوده میکند و این کار دلیلی ندارد. از اینرو لازم است برای انتشار بیرونی، تغییراتی در آن داده شود و بخش مربوط به ادعای نقی پلاتفرم وحدت و اشکالات داخلی تشکیلات در درون تشکیلات به بحث نهاده شود. هم چنین از رفیق خواسته شد که استعفاي خود را پس بگیرد در کمیسیون اساننامه شرکت کند و تذکر داده شد که مثل همه اعضای کمیسیون و همه اعضای سازمان، حق دارد پیش نویس مستقلی به کمیسیون ارائه دهد، و طبعاً هر نظری که نهایتاً از طرف اکثریت اعضا سازمان پذیرفته شود، نظر سازمان خواهد بود. در پاسخ به این تذکر، رفیق "باباعلی" برای نخستین بار عنوان کرده بود که: آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی را يك پرنسیپ تلقی میکند و اگر این اصل پذیرفته نشود جای خود را در این سازمان نمیبیند.

تبدیل ناگهانی "آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی" توسط رفیق به يك پرنسیپ یا اصل وحدت حزبی، تا آن حد که بدون آن جای خود را در سازمان ما نمیبیند، نقطه عطف عبور تا سف باروی از رعایت وحدت اراده و انضباط تشکیلاتی ضمن حفظ و ابراز نظر مخالف خود، به انضباط شکلی و فعالیت های فراکسیونیستی و انشعاب طلبانه بود.

بر اساس تبدیل مسئله مورد اختلاف به "اصل وحدت حزبی"، رفیق "باباعلی" (که در صحبت فوق الذکر با دفتر سیاسی، موکول شدن انتشار مقاله را به زمان شروع مباحثات علنی حول اساننامه جدید و پس گرفتن استعفاي خود از کمیسیون اساننامه را پذیرفته بود) بعد از پایان کار کمیسیون اساننامه، از دادن تغییرات طلب شده توسط دفترسیاسی در مقاله اش برای انتشار بیرونی، امتناع کرده و پاسخ داد: "باید مجدداً تأکید کنیم که برای من توافقات مباحثات وحدت یگانه مبنای تبعیت از تصمیمات مرکزیت است و لا غیر".

اما در "جمع بندی مباحثات وحدت" در فصلی تحت عنوان "در باره برخی از مهمترین اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی" نه از "بی چون و چرا" و "بی قید و شرط" بودن مبارزه ایدئولوژیک علنی کلمه ای میتوان یافت، و نه به طریق اولی از اعلام مباحثاتی قید و شرط علنی، بعنوان یکی از اصول وحدت حزبی بطور کلی، و وحدت "راه فدائی" و سازمان کارگران انقلابی ایران بطور اخص. اما رفیق "باباعلی" تازه از سال ۶۶ و بطور رسمی و مشخص، از مقاله دی ماه ۶۶ خود که برای انتشار بیرونی آن اولتیماتوم دو ماهه داده بود - مدعی شد که کویا پانشاری او بر اصل بودن مبارزه ایدئولوژیک بی قید و شرط علنی در "مباحثات وحدت" مبتنی است؛ و گویا منظور از "آزادی انتقاد" در آن، آزادی بی قید و شرط مباحثه علنی بوده است! این تفسیری کاملاً جدید از بخش مربوطه "جمع بندی مباحثات وحدت" بود، و بر مبنای این تفسیر دلخواهی و این مصادره به مطلوب، رفیق "باباعلی" شروع کرد به متهم ساختن اکثریت دفتر سیاسی و سپس اکثریت کمیته مرکزی، به نقض "توافقات وحدت"!

با این تفسیر جدید از "جمع بندی مباحثات وحدت"، اکثریت دفتر سیاسی و اکثریت کمیته مرکزی مخالف بودند؛ و گفتن اینکه تنها بر مبنای "مباحثات وحدت" حاضریه تبعیت از تصمیمات مرکزیت خواهم بوده معنائی نداشت بجز اعلام عدم تبعیت از تصمیمات مرکزیت، مگر در صورت تبعیت اکثریت مرکزیت از نظر (تفسیر) او!!

این انضباط شکلی آشکاراً اعلام شده، بلافاصله با تحریم کردن جلسات کمیته مرکزی و تحریم کفرانس تشکیلاتی (که برای بررسی اوضاع و وظائف دوران پس از آتش بس ایران و عراق دعوت شده بود) و پاتهییه مقاله ای کاملاً فرصت

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) از تاریخ ۱۰ بهمن به عضویت رفیق "باباعلی" در کمیته مرکزی و همچنین در سازمان، بخاطر انضباط شکلی، تبلیغ و فعالیت و فعالیت انشعاب طلبانه؛ و ایجاد فراکسیون در داخل تشکیلات، پایان داد.

رفیق "باباعلی" از طریق ادغام گروه "راه فدائی" در سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در سال ۱۳۶۳ بر پایه "بیانیه وحدت"، به عضویت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) درآمد. این رفیق، علیرغم نظرات لیبرالی اش در حوزه تشکیلات و تمایلات فراکسیونی اش، در عمل تشکیلاتی تاهمین اواخر مرتکب انضباط شکلی نشده بود و از جانب همه رفقای نیز که با آن نظرات و تمایلات وی آشنائی داشتند، رفیقی منضبط، مسئول و باارزش شناخته میشد. اگرچه انضباط شکلی و فعالیت انشعاب طلبانه و فراکسیونیستی این رفیق در این اواخر، از جهاتی "ناگهانی" و غافلگیر کننده به نظر برسد، اما بی زمینه و بی مقدمه نبوده است.

پس از ادغام و از همان نخستین روزهای فعالیت مشترک، رفیق "باباعلی" ایده "حق گزایی" را (نصیحتگر با این نام که در مقطع ادغام مطرح ساخته بود، بلکه تحت عنوان "عدم الزام اقلیت به تبلیغ و ترویج مواضع اکثریت" و "اصولی بودن تبلیغ و ترویج نظرات خود بجای نظرات اکثریت و در مخالفت با آن در سازمانها و ارگانهای تشکیلاتی و در بیرون"، گاه و بیگاه و در اینجا و آنجا مطرح میکرد؛ و در مقابل مخالفت رفقای دیگر با این ایده ای که بوی فراکسیونیسم از آن می آمد، در هر يك از این بحث ها دست به عقب نشینی میزد و مدتی موضوع را مسکوت میگذاشت.

یکبار در انتهای چندین جلسه بحث مفصل در شورای نویسندگان "راه کارگر" - که رفیق "باباعلی" نیز از اعضای آن بود - وی با این ادعا که همه دیگران نظرش را نفهمیده بودند، از ایده معافیت اقلیت از تبلیغ و ترویج مواضع اکثریت عقب نشست. اما از ایده دیگر خود "آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی" همچنان دفاع میکرد:

از جمله در جریان "اصلاح سبک کار"، رفیق "باباعلی" برای کمیسیون اصلاح سبک کار، ترهائی تهیه کرده بود که جز تر "آزادی بی قید و شرط مباحثات علنی"، تمام ترهائی آن توسط کمیسیون یاد شده تصویب شده بود. کمیسیون با موافقت خود رفیق "باباعلی" این نکته مورد اختلاف را از تره حذف کرده و مبارزه ایدئولوژیک بر سر آن را به بحث های مربوط به اساننامه احاله کرده بود. در کفرانس مشورتی سال ۶۶، رفیق "باباعلی" علیرغم موافقت خود در کمیسیون، برگرداندن موضوع حذف شده ترهائی سبک کار اصرار کرد، ولی اکثریت کفرانس نیز به حذف این نکته و احاله آن به بحث های اساننامه رای داد. در دی ماه ۶۶ و در حالی که کمیسیون اساننامه برای تدوین پیش نویس اساننامه جدید سازمان با عضویت رفیق "باباعلی" در آن تشکیل شده بود، این رفیق مقاله ای در دفاع از نظر خودش مبنی بر "آزادی بی قید و شرط مباحثات علنی" نوشته و بازیرای گذاشتن توافقات قبلی خود با تصمیمات اکثریت کمیسیون سبک کار کفرانس مبنی بر احاله این موضوع به زمان جاری شدن بحث اساننامه در کل سازمان، ضمن نامه ای به دفتر سیاسی خواهان انتشار علنی این نوشته تادوما نگردیده، و ضمناً از عضویت کمیسیون اساننامه هم استعفا داده بود. دفتر سیاسی در صحبت حضوری با رفیق، نادرست بودن این شیوه کار و صدمات آن بر وحدت و انسجام تشکیلاتی را به او گوشزد کرده و در فضائی کاملاً رفیقانه و صمیمانه به او توضیح داد که آغاز چنین بحثی و انتشار دو ماهه این مقاله در شرائطی که تدوین پیش نویس اساننامه هنوز تازه شروع شده و کمیته مرکزی قصد دارد پیش از تدوین پیش نویس، بحث های وسیعی را حول آن سازمان دهد، کاری

امارتیق "باباعلی" نه تنها شیوه ها و اقدامات خود را اصلاح نکرد و به نامه نك-م پاسخ نداد ، بلکه با صدور يك قطعنامه به امضای خود و چهار نفر از اعضای دیگر ، یعنی رفقائی که از ادغام "راه فدائی" در سازمان باقی مانده بودند ، موجودیت تشکیلاتی فراکسیون را با امضای خود نیز اثبات و غیر قابل انکار کرد .

در این قطعنامه ۵ نفره که به تاریخ ششم بهمن صادر شد ، ابقاً بدون قیدوشرط رفیق "باباعلی" ، "لغو سانسور مقدماتی" (انتشار بدون قیدوشرط مقالات مباحثاتی) و فراخوان يك کنفرانس سراسری برای انتخاب مرکزیت موقت درخواست شده و امضای کنندگان اعلام کرده بودند که از تاریخ صدور اطلاعیه ، به مدت ۱۰ روز دست از فعالیت های تشکیلاتی خود میکشند تا منتظر پاسخ کمیته مرکزی به درخواست خود باشند رفیق "باباعلی" از مدتی پیش به تلاش برای ایجاد شعبات فراکسیون در جاهای دیگر هم اقدام کرده بود و از طریق نصب نماینده ، ارتباطات تلفنی ، مسافرت ها و تشکیل جلسات ، توزیع مخفیانه نوارها و نوشته ، به سازماندهی فعالانه فراکسیون و تدارک انشعاب مشغول بود و در همین تظاهرات به خیال خودش مخفیانه بود که در جلسات مختلف ، با نهایت بی برنسی و بیخاطر تسویه حساب با اعضای کمیته مرکزی ، در مورد مشخصات آنان به دادن اطلاعات میپرداخت ؛ و از طریق یکی از رفقا که میدانست ارتباط تلفنی با سازمانهای داخل کشور بخاطر تمرکز پلیس رژیم روی کانالهای تلفنی ، از مدتها پیش اکیدامنوع است ، اقدام به کسب شماره تلفن از یکی از روابط داخل کشور بمنظور تماس با داخل کرده ؛ و نیز اقدام به ضبط برخی از اسناد و اموال تشکیلاتی نموده بود .

کمیته مرکزی پس از دریافت قطعنامه ۵ نفره فراکسیون ، تصمیم به اخراج رفیق "بابا علی" سازمانده اصلی فراکسیون از کمیته مرکزی و همچنین از سازمان ، بخاطر انضباط شکنی ، انشعاب طلبی و سازماندهی فراکسیون در داخل تشکیلات گرفت و حکم اخراج را در پانزدهم بهمن ماه ۶۷ به وی ابلاغ نمود .

پلاتفرم فراکسیونی : پلاتفرم انشعاب

همانطور که ذکر شد ، رفیق "باباعلی" نوشته ای عمدتاً خارج از دستور جلسه را برای تدارک بحث های کنفرانس دی ماه ارسال کرد تحت عنوان "چگونه باید سهم خود را در بنای يك حزب انقلابی توده ای ادانائیم؟" و این نوشته ، بخاطر تعدادی از تزهائی که در آن مطرح کرده بود ، چیزی جز پیش نویس يك پلاتفرم برای انشعاب نبود . وی این تزهار را در جزوه ای در داخل فراکسیون با تیتراژ "نامه به يك رفیق" با صراحت و تفصیل باز کرده و پلاتفرم انشعاب خود را عرضه کرده است . این جزوه که تاریخ آن ۶۷/۱۱/۲ است برخلاف کلیه نوشته های درون تشکیلاتی وی ، امضای "باباعلی" را که او فقط برای نوشته های علنی اش بکار میبرد نارد ؛ اما پیش از آنکه نوبت انتشار علنی آن برسد ، نسخه های تکثیر شده آن پیش از اخراج وی ، بطور مخفیانه به روزن دبیرخانه وارکان های تشکیلات ، مستقیماً و از دستی به دستی داده میشد ؛ و البته انتخاب عنوان "نامه به يك رفیق" نیز برای این پلاتفرم فراکسیونیستی ، يك "کلاه شرعی" بوده است تا اگر تشکیلات به توزیع مخفیانه این جزوه بعنوان يك اقدام فراکسیونیستی استناد کند ، گفته شود که این چیزی جز يك نامه به يك رفیق نبوده است ؛ این همان داستان مشهور بقالی است که روی جعبه خرما ایتیکت "نخود" زده بود تا مگس ها روی آن ننشینند ؛ این یکی از الگوهای مطروذبك کار حزبی است که رفیق "باباعلی" متأسفانه نظایر متعددی از آن را در جریان اختلافات اخیر بکار بسته و با عمل خود نشان داده است که در واقع در عمل ، از چه سبک کاری ، از چه روشهایی و از چه الگوی حزبی دفاع میکند .

طلبانه و به بهانه کنفرانس ، تحت عنوان "چگونه باید سهم خود را در بنای يك حزب انقلابی توده ای ادانائیم؟" تکمیل شد ؛ مقاله ای که در آن بشیوه ای نارفقانه و غیراخلاقی و با توسل به تهمت های ناروا ، برای درهم شکستن اعتماد رزمنده بدنه نسبت به رهبری تلاش شده ؛ و با طنز و تحقیر و تمسخر ، مبارزات انقلابی ، دستاوردها و ارزشهای مبارزاتی سازمان مازیرسؤال برده شده بود . این مقاله در عین حال رهبری سازمان را به تجدید نظر در برنامه و تاکتیک پرولتاریاد انقلاب آتی متهم ساخته ، و در هر زمینه ای ، علت را عدم پایبندی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی به "بیانیه وحدت" قلمداد کرده بود . با وجود این ، دفتر سیاسی این مقاله را که ربطی به دستور جلسه کنفرانس نداشت و در واقع چیزی جز پیش نویس يك پلاتفرم انشعاب طلبانه نبود ، در اختیار نه فقط شرکت کنندگان کنفرانس ، بلکه همه اعضا سازمان تا جائیکه امکان پذیر بود قرار داد . کمیته مرکزی در نشست فوق العاده ۶ دیماه خود تصمیم گرفت که کلیه اسناد و مکاتبات کتبی بین دفتر سیاسی ، کمیته مرکزی و رفیق "باباعلی" را نیز بعنوان سوابق مسئله ، به همراه جزوه کامل وی درباره مبارزه بی قیدوشرط علنی ، برای اطلاع کامل از چندوچون مسائل ، در اختیار اعضای سازمان قرار دهد . کمیته مرکزی با بررسی تمامی جوانب مسئله ، رفیق "باباعلی" را بخاطر برخورد ناسالم و ناصادقانه در نوشته اش به کنفرانس ("حکونه سیم خود را ۰۰۰") ؛ برخورد انضباط شکنانه و انشعاب طلبانه با کمیته مرکزی ؛ برخورد انضباط شکنانه و انشعاب کرایانه با کنفرانس مشورتی و بخاطر امتیاز طلبی تشکیلاتی ، نکوهش کرده ، ادامه عضویت وی را در کمیته مرکزی سازمان منوط به انتقاد از این شیوه ها و اقدامات خود ؛ و عضویت وی در سازمان را منوط به اعلام تبعیثیت از انضباط سازمانی و از جمله تبعیثیت از تصمیمات اکثریت کمیته مرکزی در عمل ، و پذیرش صریح اصل تبعیثیت اقلیت از اکثریت اعلام کرده .

امارتیق "باباعلی" در پاسخ ۱۲ دیماه خود هیچ انتقادی را بر شیوه ها و اقدامات خود وارد نداشت ؛ و از طرف دیگر نیز در عین اعلام آنکه تانصویب اساسنامه جدید سازمان حاضراست به "تفسیر" اکثریت کمیته مرکزی از "جمع بندی مباحثات وحدت" پیرامون مباحثات علنی "احترام" بگذارد ، شرط "اجتناب از انشعاب" را به انتشار بی قیدوشرط ("بدون هرگونه سانسور مقدماتی") مقاله خود (و بطور کلی مقالات مباحثاتی) درباره مبارزه بی قیدوشرط علنی اعلام کرد . و این اولانقشی همان "احترام" به "تفسیر" اکثریت کمیته مرکزی بود که "بی قیدوشرط" را نادرست میدانست و میگفت نظم و انضباط معمول از طرف مرکزیت باید شرایط مبارزه ایدئولوژیک را تعیین کند ، ثانیاً يك امتیاز طلبی بود که میخواست سازمانی که اکثریت کمیته مرکزی اش مخالف تفسیر مباحثه بی قیدوشرط علنی از پلاتفرم وحدت است و انضباط معمول از طرف آن تاروشن شدن نظر اکثریت سازمان درباره اساسنامه جدید بر همین مدار خواهد بود ، در مورد او استثناء قائل شود و نوشته او را بی قیدوشرط بصورت علنی منتشر سازد ؛ و ثالثاً يك اولانقش توم تهدید آمیز برای انشعاب بود .

با اینحال ، کمیته مرکزی بیکار دیگر و به رفیقانه ترین شکل ممکن ، در ۲۵ دیماه از رفیق دعوت کرد که دست از انضباط شکنی ، امتیاز طلبی و انشعاب طلبی بکشد و بدون کوچکترین سازش بر سر نظرات و اعتقاداتش انضباط تشکیلاتی را بکشد و آن هیچ تشکیلاتی نمیتواند پابرجا بماند . رعایت کند و به شیوه ای اصولی برای دفاع از نظرات و مواضع خود تلاش کند . در این نامه صراحتاً اعلام شد که کمیته مرکزی چه در این بحث مشخصی و چه در هر بحث دیگری چه در بحث علنی و چه در بحث درونی ؛ چه در مورد این رفیق ، و چه در مورد هر عضو دیگر سازمان ؛ با سانسور حتی يك کلمه از استدلالها و مطالبی که در اثبات نظر مورد دفاع ارائه میشود کاملاً مخالف است ؛ اما پاسداری از فضای رفیقانه بحث ها ، تعیین موضوع بحث و تشخیص مسائل خارج از موضوع را از جمله وظائف و حقوق کمیته مرکزی در سازماندهی بحثهای تشکیلاتی میدانند .

در "جمعبندي مباحثات وحدت" - که با زناظر بر چگونگی و شروط مبارزه ایدئولوژیک و تشریح معنی "آزادی انتقاد" است، چنین گفته میشود:

"سانترالیسم دمکراتیک بمثابة وحدت در عمل و آزادی در انتقاد، در عین حال بمعنای پذیرش حق "اقلیت" برای مخالفت اصولی با تصمیماتی است که توسط "اکثریت" در کنگره ها، کنفرانسها یا پیکره های سازمانی اتخاذ میگردد. مخالفت اصولی به چه معناست؟ (تأکیدات روی کلمه اصولی، از خود سند است) این به معنای به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل، تبعیت از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت، و عدم ایجاد فراکسیون از یکطرف، و پذیرش حق ابراز مخالفت و انتقاد آشکار در مطبوعات و ارگانهای سازمان، تبلیغ و ترویج نظریات اقلیت توسط اکثریت. اقلیت حق دارد از طریق ارگانهای مطبوعاتی تشکیلات، ترویج نظرات خود را سازمان دهد، این شیوه اصولی سازمان دادن مبارزه نظری اقلیت با اکثریت میباشد. مرکزیت موظف است با هرگونه دسته بندی های جداگانه اقلیت برای ایجاد تشکیلاتی در تشکیلات بمثابة سازمان دادن فراکسیون و عدول از مبارزه اصولی و انضباط و دیسیپلین لازم برای وحدت رزمنده، مبارزه کند." (صفحه ۱۵ ضمیمه)

آشکار است که در اینجا هم سخنی از آزادی بی قید و شرط انتقاد و مخالفت علنی نیست و حق اقلیت برای مخالفت ضمن آنکه مورد پذیرش بوده، به نه فقط "چهارچوب وحدت اصولی تشکیلات" و "رعایت انضباط تعیین شده در اساسنامه"، بلکه همچنین به "به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل"، به "تبعیت از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت" و "عدم ایجاد فراکسیون" نیز مقید و مشروط شده است.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد و انتقاد از خود را یک پرنسیپ کمونیستی و یک اصل لنینی میدانند، اما آن را فقط به شکل مبارزه ایدئولوژیک علنی معرفی نمیکند، بلکه برای آن اشکالی متعدد و شیوه های متنوعی را به رسمیت میشناسد که یکی از آنها شکل و شیوه علنی است. به عبارت دیگر شکل علنی مباحثات و مبارزات ایدئولوژیک را به سطح "پرنسیپ کمونیستی" و "اصل لنینی" ارتقا نمیدهد و معتقد نیست که هر انتقاد و مخالفت یا مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک اگر علنی نباشد، پرنسیپ کمونیستی و اصل لنینی در تشکیلات نقض شده است. در هیچ کجای اسناد وحدت نیز پذیرش حق اقلیت برای "انتقاد آشکار"، مبین آن نیست که پرنسیپ مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد، در شکل علنی آن است و طبیعی است تا تصویب اساسنامه جدید این تفسیر اکثریت کمیته مرکزی مبنای هدایت مبارزه ایدئولوژیک باشد مخالفت اصولی اقلیت که در جمع بندی مباحثات وحدت، قید شده است بچه معنی است؟ فرض کنید اکثریت تصمیم به اقدامی گرفته باشد که اقلیت با آن مخالف است و حتی آن را خودکشی میدانند. اما علنی شدن این تصمیم، دشمن را متوجه کرده و اقدام راناممکن میسازد. آیا باز هم مخالفت علنی با تصمیم اکثریت حق اقلیت است؟ آیا این مخالفت علنی، "اصولی" است؟ مسلمانان، چرا که شرط اول اصولی بودن، یعنی "به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل" را نقض میکند. علنی بودن انتقاد تا جایی مجاز است که مانع اقدام معین نشود و هرگونه انتقادی (ونه فقط شکل علنی آن) که مزاحم اتحاد در اقدام مورد تصویب حزب باشد، غیر مجاز است. پس علنی بودن، اصل و پرنسیپ نیست.

اما از کجا معلوم که این یا آن انتقاد و مباحثه، این یا آن شکل (مثلاً عرونی یا علنی) و در این یا آن زمان معین، به وحدت اراده حزبی و به علنی شدن اراده اکثریت لطمه میزند یا نمیزند؟ آیا این تشخیص حق فردی اعضا حزب است و هر فرد بنابه تشخیص و ارزیابی خود میتواند انضباط و دیسیپلینی بر مباحثات و انتقادات اعمال کند یا ارگان تشخیصی، کمیته مرکزی است و مبارزه ایدئولوژیک و مخالفتی "اصولی" است که از بقیه در صفحه ۲۴

یکی دیگر از این نمونه جا بجا کردن اتیکت ها - و مهمترین آن - ادعای رفیق "باباعلی" در همین جزوه باصطلاح "نامه به یک رفیق" است مبنی بر اینکه رهبری سازمان "راست" شده است و من سخنگوی اپوزیسیون "چپ" هستم! و همینطور او ادعا کرده است که رهبری سازمان در "بیانیه وحدت" و "جمعبندي مباحثات وحدت" تجدید نظر کرده، ولی من کفاکان پایبند به این اسناد هستم. مواردی که رفیق "باباعلی" بعنوان تجدید نظر رهبری سازمان در اسناد وحدت و شاهدهی برای "راست" شدن رهبری ذکر کرده و دیدگاههای خود را نیز برای نخستین بار با صراحت بی - کرده است، اثبات میکند که حقیقتاً یک تجدید نظر اساسی در اصول و مبنای وحدت حزبی مایک انحراف به راست جدی در کار است؛ اما فقط اتیکت خرما با نخود عوض شده است! همانطور که توضیح داده شد، اخراج رفیق "باباعلی" فقط بخاطر انضباط شکنی و فعالیت های فراکسیونیستی و انشعاب طلبانه، و خودداری از ترغیب روشها و اقدامات و انتقاد از خود در این زمینه صورت گرفت. اما او بر جزوه "نامه به یک رفیق"، کوشیده است به اختلافات جنبه مضمونی و سیاسی بدهد بدستی هم نشان داده است که بر سر اصول و مبنای وحدت، با سازمان اختلاف دارد و نمیتواند در چهارچوب وحدت های حزبی مورد قبول سازمان جا داشته باشد.

بررسی مواضع رفیق "باباعلی" و ادعاهایی که مبنی بر پایبندی خود بر اسناد وحدت و تجدید نظر رهبری سازمان در آن و انحراف به راست کرده است، مستلزم پرداخت مستند و مفصل است که انجام خواهد شد و در اینجا فقط به یک توضیح مقدماتی کوتاه میپردازیم. ابتدا ببینیم چه کسی در "بیانیه وحدت" و در "جمعبندي مباحثات وحدت" تجدید نظر کرده است؟ * و پس از آن ببینیم چه کسی راست شده است! رفیق "باباعلی" علاوه بر مسئله "آزادی بی قید و شرط مباحثه علنی"، چند موضوع برنامه ای و تاکتیکی را نیز مطرح کرده است که به آنها میپردازیم. ابتدا از همان "آزادی بی قید و شرط مباحثه علنی" شروع کنیم.

(*) "بیانیه وحدت" و "جمعبندي مباحثات وحدت" در اسناد شماره ۴ - دوره دوم - تیرماه ۱۳۶۲ و ضمیمه آن چاپ شده است.

الف - آزادی بی قید و شرط مباحثات علنی

در اسناد وحدت، به مسائل تشکیلاتی فقط در سند "جمعبندي مباحثات وحدت" پرداخته شده است. در این قسمت وحدت حول ۴ مسئله مهم اعلام موضع شده است که در هیچیک حتی کلامی از آزادی بی قید و شرط مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد، یافت نمیشود، بلکه عکس آن صراحت کامل دارد:

"اصل تنظیم کننده فعالیت یک تشکیلات کمونیستی سانترالیسم دمکراتیک میباشد. سانترالیسم دمکراتیک بمعنای وحدت در عمل و آزادی در انتقاد در چهارچوب وحدت اصولی تشکیلات و با رعایت انضباط تعیین شده در اساسنامه است." (صفحه ۱۴ ضمیمه)

بقر کافی صراحت دارد که آزادی انتقاد، نه بی قید و شرط، بلکه مقید به "وحدت اصولی تشکیلات"، و مشروط به "رعایت انضباط تعیین شده در اساسنامه" مورد توافق قرار گرفته است. در اساسنامه مصوب سال ۱۳۶۰ سازمان نیز که در زمان تنظیم این اسناد معتبر بوده و تا تصویب اساسنامه جدید (کمپیش نویسی آن انتشار بیرونی یافته است) کفاکان ماخذ خواهد بود، نه تنها از بی قید و شرط بودن بحث و انتقاد کلامی گفته نشده، بلکه شرایط و ضوابط آن در مواد ۲۹ و ۳۰ قید شده است.

در بند ۴ مربوط به اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشانشان

اعتصاب یکروزه کارگران نازخ

کارگران کارخانه نازخ در تجمعی که جهت بقرقه اعزامین به جیبه صورت گرفته بود، درخواستهای خود را به مسئولین انجمن و شورا و مدیریت مطرح میکنند. این خواستها عبارت بودند از طرح طبقه بندی، شیر، لباس کار ۰۰ کارگران بدنبال طرح این خواستها از رفتن بسه سرکار خودداری کردند از قسمتهای زنان نیز خواستند که به اعتصاب ایشان بپیوندند.

مسئولین شورا و نمایندگان مدیریت بنوبت سعی میکنند کارگران را بسرکار خودبازگردانند اما ضمن اینکه از جانب کارگران افشا میشوند، بگوشه ای میروند. نماینده دادستانی از قزوین میاید و تهدید و ارباب به ضدانقلابی بودن کارگران تلاش میکند تا اعتصاب را به پایان برساند که موفق نمیشود. تا اینکه مهندس برق کارخانه که نماینده و نایب مدیرعامل است با وعده رسیدگی ظرف ۲ هفته، موفق میشود کارگران را به سرکار خودبازگرداند. این اعتصاب از ۱۰ صبح تا ۳ بعدازظهر ادامه داشته است.

بعد از آن روز لباس کار به کارگران داده میشود و در ضمن ۶ نفر از اعضای انجمن و شورا و کارگران دستگیر میشوند و بعد از آزادی نیز از کارخانه اخراج میشوند که علت آن معلوم نیست. در ضمن مهندس برق نیز از سمت خود استعفا داده و به کارگران گفته است تا زمانی که قدرت داشته نمیتوانستم به وعده های خود عمل کنم.

اعتراض کارگران مانع اخراج شد

دو تن از کارگران کارخانه شاهد به اتهام شایعه پراکنی علیه یکی از کارکنان زن در معرفی اخراج قرار گرفتند. آنها که بدلیل مخالفتهای قبلی مورد خشم انجمن و شورا قرار داشتند، با پراکندن شایعه مزبور، بمدت دو هفته از کار معلق شده و توسط مدیریت تهدید به اخراج شدند. کارگران در مقابل اخراج همکارانشان ایستادند و با مراجعه به شورا و انجمن و فشار آوردن به آنان مانع اخراج دو کارگر مزبور گشتند. هئیت مدیره نیز که بطور جدی قصد اخراج آنان را داشت در مقابل فشار کارگران عقب نشینی نمود و دو کارگر را با گرفتن تعهد و تعویبی قسمتهایشان بسرکار بازگرداند.

اخراج و تسویه حساب کارگران

ما را نیز باید اخراج و تسویه حساب کنید. وهمگی به دفتر قسمت میروند و به این وضع اعتراض میکنند. در نتیجه سرپرست قسمت مداخله کرده و مسئول مزبور را ملامت میکند. کارگران نیز بسرکار خود باز میگردند.

قسمت سرکشی میکرد متوجه شد که عده ای کارگر، نشستند و کار نمیکنند. مسئول مزبور به این وضع اعتراض میکند اما کارگران کار خود را که قبلا انجام داده بودند به وی تحویل میدهند. مسئول شروع به تهدید میکند و میگوید میخواهد که این کارگران را اخراج کند. کارگران دیگر به حمایت از همکاران خود برمیخیزند و میگویند اگر اینها تسویه شوند

طی هفته اول آذرماه تقریباً ۳۰۰ نفر از کارگران کارخانه آزمایش را یک یا دویز در میان اخراج نمودند. کارگران هر روز با دلهره اخراج و تسویه حساب به سرکار میآیند. کارگران میگویند چون همه باهم نیستیم و اتحاد نداریم نمیتوانیم در مقابل اخراجها بایستیم.

در هفته اول آذرماه یکی از مسئولین که به

هو کردن و سوت زدن

جهت تامین حق افزایش تولید

کارگران کارخانه آزاده که مدتهاست خواهان حق افزایش تولید خود هستند آخرین مهلت را پایان دی ماه تعیین کرده بودند و مسئولین نیز این مهلت را پذیرفته بودند. اما در ۲۵ دی ماه، کارگران با خبر میشوند که لیست حقوقی رد شده ولی افزایش تولید در آن منظور نگردیده است. این خبر دهان به دهان میپیچد و کارگران دسته جمعی به اعتراض و سوت زدن و هو کردن میپردازند. و دخالت مسئولین نیز نتیجهای نمیبخشد. کارگران اعتراض خود را تا فردا ۲۶ دی ماه نیز ادامه میدهند و همچنان به هو کردن و سوت زدن میپردازند و مطرح میکنند تا زمانی که به خواستمان جواب مساعد ندهید اینکار را ادامه میدهیم.

از قرار معلوم، شورای اسلامی و مدیرعامل کارخانه نیز در روز ۲۵ دی ماه بهمین علت جلسه مشترکی برگزار میکنند که فعلا نتایج آن روشن نشده است.

اقدامات کارگران باعث بازگشت به کار شد

چند تن از کارگران کارخانه آزمایش که در معرفی اخراج قرار داشتند. تصمیم گرفتند با اقداماتی مانع اخراج خود شوند. آنها روزهای خاصی از هفته را به کارخانه آمده و به همه قسمتها میروند و وضعیت خود را به سایر کارگران توضیح میدادند. و تصمیم گرفتند که پای هیچگونه ورته تسویه حساب را امضا نکنند و در آخر نیز به وزارت کار شکایت نمایند. مسئولان که از حرکت این کارگران بلا تکلیف نگران شده بودند، اصرار میکردند که حق ندارید در محوطه بگردید و به کارگران سر بزنید، یا در گوشهای بنشینید و یا اصلاً بر سر کار نیایید تا تکلیفتان روشن شود. سایر کارگران که نگران وضع همکاران خود بودند با سؤال و جواب و اطلاع از آخرین وضعیت آنان میگفتند نگران نباشید ما پشت شما هستیم. بالاخره تمامی این مسائل باعث شد که مسئولین این کارگران را بسر کار خود بازگردانند.

اجبار کارگران به استعفا^۱

کمبود تولید

در تاریخ ۲۵ آذر ۶۷ دومین مجمع عمومی کارخانه گکش صنعتی برگزار گردید. رئیس شورا ضمن صحبت اساسا به اجرای طبقه بندی اشاره کرد و گفت چرا کارگران نزدستشویی شعار مینویسند که "طبقه بندی، خالی بندی" و غیره. بهتر است کارگران بیایند و با ما صحبت کنند. و در این رابطه وعده‌های زیادی داد، بطوریکه وقت مجمع رو به اتمام بود. کارگران سؤالات خود را که در این فاصله نوشته بودند به رئیس شورا دادند. اما وی بدلیل وقت کم به توجیه قضایا و جمله پردازی، پرداخت که کارگران مجمع را ترک کرده و به سخنرانی گوش ندادند. سؤالات کارگران در مورد طبقه بندی، کسر اجباری ماهانه ۱۰ تومان برای حق عضویت در شورا و غیره بود.

کارخانه از نظر تولیدات نیز وضع خوبی ندارد و بعلت کمبود ماهه (بی یو)، تولید آن از ۱۲ هزار جفت گکش به ۶ تا ۷ هزار جفت رسیده است و به همین علت تعدادی از کارگران بعنوان ماموریت به کارخانه های دیگر فرستاده شدند. و یکی از ناراضیهای کارگران نیز همین امر میباشد.

کارخانه صنایع چوب ایران که بالاتر از سه راه تهران پاری واقع است، دست به اخراج کارگران خود زده است و در مدتی کمتر از یکسال، بیشتر از ۱۰۰ نفر را اخراج کرده است.

این کارخانه نمایندگی صنایع چوب را با اعتباری بیش از نیم میلیون تومان به افراد مختلف در سر تا سر کشور داده است و ۷۰٪ سهام آن متعلق به بانک ملی و باقی متعلق به بانک مسکن میباشد. با وضعیت خرابی که کارخانه دارد، حتی جوابگوی نمایندگیهای خود نیز نمیشود. چندی پیش کلیه نمایندگان با امضای طوماری شکایت خود را از این کارخانه به بانک ملی و مسکن تسلیم کردند و تصمیم گرفتند با تشکیل مجمع عمومی نمایندگی خود را پس گرفته و نیاز چوب خود را از کارخانه چوب رجالی تامین نمایند.

مسئولین کارخانه جدید کارگران را مجبور به استعفا میکنند تا موظف به رسیدگی قانونی به کارگر اخراج شده، نباشند. برای مثال، کارگری را که دیپلمه بود ابتدا به قسمت کارمندی منتقل میکنند و پس از چندی مجدداً وی را به قسمت کارگری بازگردانند.

کارگر مزبور که از این وضع ناراحت و صعبانی بود به مدیرعامل میگوید که به قسمت کارگری باز نگیرند و اگر به وی احتیاج ندارند، اخراجش کنند. مدیرعامل گفت، هنوز از دست آنها تیکه اخراج کردیم و به وزارت کار شکایت کردیم، رها نشدیم، اگر نمیخواهی کارکنی باید استعفا بدهی. وی در ضمن کلت خود را به کارگر مزبور نشان داده و گفت، اسم تو در لیست سیاه ما میباشد، کاری نکن، جایی بروی که عرب نی نینداخته. کارگر در مقابل تهدید مدیرعامل تسلیم شده و مجبور به استعفا میشود.

سیاستهای مدیرعامل جدید کارخانه سایپا

و باید وجه آن پرداخت شود تا مواد ترخیص گردد. از اینجهت بهتر است کارگران توقع خود را پائین بیاورند. از عقب افتادگیهای طرح طبقه بندی و وام خیری نیست و حتی انتظار نداشته باشید که حقوقتان را بدهیم. وی در آخر میگوید، بهتر است تمام صندوقهای قرض الحسنه در بخشهای مختلف کارخانه با هم یکی شوند و با مسئولیت دوماهه از مدیریت و سه نفر از کارگران کارکنند تا بتوانیم قرض کارخانه را بپردازیم.

کارگران که بخوبی متوجه سیاستهای ضد کارگری این مدیر عامل نیز هستند، با اینکار مخالفت کردند. این صندوقها ۱۲ عدد هستند و توسط خود کارگران تشکیل شدند. کارگران میگویند، مدیرعامل قصد دارد صندوقهای ما را منحل کند و با تشکیل صندوق مرکزی، رهبری صندوقها را از دست ما بیرون آورد.

مدیرعامل جدید کارخانه سایپا که وی نیز از اقوام بهزادنبوی است. بطور غیر مستقیم از مدیرعامل سابق دفاع میکند و میگوید تمامی فروشهای رنو بصورت ارزی به ریال بدستور نخست وزیر بوده که مدیر عامل قبلی انجام داده و وی در این مورد تقصیری نداشته. و با اینکه از تواناییهای وی در مدیریت و راه اندازی کارها، تعریف و تمجید میکند. البته پس از روی کار آمدن مدیر عامل جدید، وضعیت کارخانه نیز وخیم گردیده بطوریکه روزانه کمتر از ۱۰ دستگاه نیسان و نزدیک ۱۵ دستگاه رنو، تولید میگردد. این مدیرعامل ترتیبی داده است تا با کارگران ملاقات حضوری نداشته باشد. کارگران نیز جهت این ملاقات باید از قبل وقت بگیرند. مدیرعامل توانسته است به این ترتیب به تمام مسائل کارخانه وارد شود. مدیرعامل در سخنرانی ای که برای کارگران ترتیب داده بود، گفت وضعیت کارخانه بسیار بد است، مواد اولیه ندارد و هر چه را که وارد کرده در گمرک توفیف شده

اخراج کارگران روزمزد

● اطلاعیه ای مبنی بر بازخرید داوطلبانه کارگران از جانب مدیریت در تاریخ ۱۵ آذر در کارخانه سایپا نصب گردید. که به ازای هر سال، ۲ ماه حقوق و مزایا به کارگر بازخریدی داده خواهد شد. کارگران که از تجارب همکاران خود در کارخانه های دیگر آموخته بودند، اعتنایی به اطلاعیه نکردند. مدیریت ۲ ماهه ۲/۵ ماه افزایش داد، اما احتی یک کارگر نیز داوطلب نگشت. و مسئله فعلا راکمانده است.

کارگران کارخانه جولائی اخراج گردیدند و در آنراهِ نیز موج اخراج در کارخانه باقری شروع شد. و هفته اول آذر ۴۰ نفر از کارگران این کارخانه که سنشان بالای ۵۰ سال بود اخراج گردیدند. شایع است که کارخانه جولائی کلیه کارگران خود را اخراج کرده و تعطیل گردیده است.

بعد از آتش بس تولیدات کارخانههای شهید باقری، جولائی و کلاهدوز که قالیچهای تندرو و ساختنهای پیش ساخته و غیره میباشد، بسرعت پائین آمد، این کارخانهها تحت پوشش سپاه استو سپاه نیز بمحی پائین آمدن تولید، شروع به اخراج کارگران روزمزد و قراردادی این کارخانهها نمود. در آبانماه تعداد ۷۰۰ نفر از

طومارعلیه نذریهای تعاونی مصرف

امیدکارگران به صاحب مسکن شدن

تعاونی مسکن از سال ۵۲ در کارخانه ایران یاساتاسیس شده بود اما کارگران کارخانه تا چندماه پیش از وجود آن بیخبر بودند. در آذرماه هیئت مدیره برائش کارگران مجبور شد اولین مجمع عمومی تعاونی را در تاریخ ۱۵ آذر برگزار کند. و قبل از آن نیز طی اطلاعیه ای از کارگران خواست که برای انتخابات جدید هیئت مدیره کاندید شوند.

کارگران نیز به امید صاحب زمین و مسکن شدن، با پرداخت ۱۰۰ تومان به عضویت تعاونی در آمدند و تعاونی هم اکنون نزدیک ۵۰۰ تن عضو دارد.

در مجمع عمومی، رئیس هیئت مدیره از کارگشته تعاونی انتقاد کرد و گفت اگر کاغذهایی که در این دور رد و بدل شده میفروختیم، سود بیشتری میبردیم...

سپس کارگران به رای دادن پرداختند و هیئت مدیره جدید را انتخاب کردند. نفر اول انتخاب شدگان ۱۷۷ رأی آورد.

تعاونی مصرف کارخانه آزمایش که اعضای زیادی دارد، با آوردن اجناس برای کارگران، به قرعه کشی میپردازد تا جنس را بین کارگران تقسیم نماید. اما این قرعه کشی شامل کارگران عضو از سال ۶۰ به بعد نمیشود. به اینجهت در آخر ماه ۱۰۰ نفر از کارگرانی که از سال ۶۰ به بعد شافل شده بودند با امضای طوماری به این امر اعتراض میکنند اما چون کارگران دیگر که شامل قرعه کشی میشوند از اینان حمایت نکردند، موفق نمیشوند که کاری صورت دهند.

بعد از مدتی کارگران بیشتری جهت اعتراضی به گرانی اجناس تعاونی و ترکیب هیئت مدیره، طومار دیگری تهیه میکنند و در آن چند فقره از نذریهای تعاونی را افشا میکنند. ۴۰۰ کارگر این طومار را امضا میکنند. در روز دوشنبه ۲۸ آذرماه جلسهای از نمایندگان کارگران و انجمن اسلامی و هیئت مدیره تعاونی تشکیل میشود. این جلسه بیشتر به جلسه محاکمه هیئت مدیره تعاونی شبیه بود. اکثر سئوالات مربوط به نذریها و ورود و خروج اجناس تعاونی و غیره بود. کارگران در این جلسه موفق میشوند بازرسی تعاونی را برقرار کنند و در ضمن شکایت خود را تسلیم وزارت کار نمودند، قرار است در روزهای آینده یک مجمع عمومی با حضور نماینده وزارت کار جهت رسیدگی به این مسائل تشکیل شود.

نذری رسمی تعاونی

کارخانه قرقره زیبا در جاده کرج واقع است و بیش از ۱۵۰۰ نفر کارگر دارد. مسئولین تعاونی مصرف این کارخانه بکم مدیریت تصمیم گرفتند بخشی از کالاهای بن نوبت چهارم سال ۶۶ را که عبارت از سه عدد شامپو، یک عدد خمیر دندان، سه عدد مسواک، سه عدد صابون، ۲/۴۰۰ گرم کره و اردا تی و ۱۵۰۰ گرم پنیر و اردا تی بود، بپردازند. کارگران که از مقدار کالاها توسط همکارانشان در کارخانههای دیگر مطلع شدند، به این امر اعتراض کردند و مدیر عامل که خود نیز در ماجرا دست داشت، قول رسیدگی داد.

در ضمن اطلاعیهای در تعاونی نصب کردید که بنابه آن قرار شده بود از مقدار کره کم کرده و به مقدار پنیر اضافه نمایند. کارگران به این نذری رسمی، شدیدا اعتراض کردند.

افشای ماهیت مدیریت

تعداد حدود ۱۵ عدد چهارپایه به کارگران کارخانه شاهد داده شد که بین آنها شیکه چهارپایه نداشتند تقسیم گردید. بعد از چند روز مدیر عامل بدلیل بزرگی چهارپایهها دستور جمعآوری آنها را داد. کارگران به این امر شدیدا اعتراض کرده و با ترک کردن کار خود به دنبال سرپرستها میروند تا چهارپایهها را برگردانند. مدیرعامل نیز از ترس تعطیل شدن کار با برگشت چهارپایهها موافقت میکند.

کارگران میگفتند، این مدیرعامل نیز که خود را دلسوز کارگران نشان میداد، ماهیت خود را نشان داد، لابد میخواهد ضرب شمت کارگران رانوش جان کند تا تجربهای بیندوزد.

مسمومیت کارگران فیلیپس

سرخ حصار منتقل میشوند و سرم وصل میکنند. جریان از اینقرار بوده که مقداری مرغ از سال پیش در یخچال نگهداری شده بود، اما با قطع و وصل برق، مرغها نیز در یخچال فاسد گشته بودند. رئیس کارگرینی که مرغها را تست کرده بود، بدون احساس مسئولیت، خوردن آنها را بی مانع تشخیص داده بود و در نتیجه کارگران از همه جا بی خبر با خوردن مرغها مسموم گشته بودند.

کارخانه فیلیپس ساعت پایان کار را از ساعت ۴ به ۲ بعد از ظهر تغییر داده و در نتیجه ناهار را نیز قطع نموده و فقط در ساعت ۱۰ صبح به کارگران صبحانه میدهند. در روز شنبه ۶۷/۹/۱۲ کارگران متوجه میشوند که برای ساعت ۱۰، مرغ داده میشود. کارگران با خوشحالی شروع به خوردن میکنند. نیم ساعت بعد از خوردن مرغها، حال چند کارگر بهم میخورد و معلوم میشود که مرغها مسموم بوده است. تعداد زیادی از کارگران به بیمارستان

نذری از حقوق کارگران

در دی ماه سال ۶۶ به کارگران کارخانه ایران یاسا، نفری ۵۰ کیلو برنج داده شد که قرار شد کارگران پول آنرا بطور قسطی بپردازند. در آبانماه ۶۷ کارگران کارخانه متوجه شدند با اینکه قسطها تمام شده اما همچنان از حقوقشان بابت قسط کسر میکرد. کارگران، همگی به مسئولین تعاونی اعتراض کردند و پرده از این نذری برداشتند. مسئولین تعاونی نیز از ترس افشا شدن، اعلام کردند که اشتباه شده و کارگران به تعاونی مراجعه کرده تا پول خود را پس بگیرند.

کارخانه شاهد

مدیر عامل کارخانه شاهد طی یک سخنرانی برای سرپرستان مطرح کرد که تعداد تولیدات کارخانه خوب است اما بعلت کیفیت پائین آن، گاهی جنس پس از رسیدن بدست مشتری، به کارخانه عودت داده میشود. و باید سعی شود با حفظ کمیت، کیفیت تولیدات نیز بالا رود. سرپرستان که میدانستند کارگران بعلت اعتراضی به مشکلاتشان حاضر به بالا بردن کیفیت تولیدات نیستند، مطرح کردند، عامل اصلی، عدم پرداخت حق تولید کارگران است و اگر این وجه پرداخت شود کارگران نیز حاضر به بالا بردن کیفیت میشوند. مدیرعامل مطرح کرد، قصد داریم پس از بیلان، بخشی از حق تولید را به کارگران بدهیم.

انتخابات شورای اسلامی ایران یاسا . انحلال مجمع عمومی توسط هوکردن کارگران

در تاریخ ۶۷/۹/۲۲ دومین مجمع عمومی شورای اسلامی کارخانه شاهد برگزار گردید. رئیس شورا و نماینده وزارت کار سخنرانی نمودند و صرفاً از فواید شورا سخن رانده و مطرح کردند که باید نفری ماهانه ۱۵۰ ریال حق عضویت به شورا بپردازید. کارگران که تا این لحظه با بیحوصلگی به سخنرانی گوش میدادند با شنیدن حق عضویت ۱۵ تومانی عصبانی شده و با هو کشیدن مانع ادامه سخنرانی شدند و سپس دسته دسته در حال هو کردن سالن را ترک نمودند و فقط رئیس شورا و نماینده وزارت کار باقیماندند. لازم به ذکر است که کارگران کارخانه شاهد در مجمع عمومی اول نیز با پرداخت حق عضویت مخالفت کرده و به این امر اعتراضی نموده بودند.

انتخابات فرمایشی

در تاریخ ۶۷/۹/۲۲ کارخانه ایران یاسا، انتخابات بازرسی و هیئت مدیره تعاونی صرف را برگزار کرد. حدود ۲۳ نفر کاندید بودند که ۴ نفر نیز نمایندگان کارگران بودند. کارگران باشوق فراوان به تبلیغات قبل از انتخابات میپرداختند. در روز انتخابات نماینده اداره کار پشت تریبون رفته و گفت، ۴ نماینده بعلت عضویت در تعاونی مسکن، نمیتوانند در این انتخابات شرکت کنند. رئیس انجمن اسلامی در مقابل چشمان حیرت زده کارگران به طرف لیست اسامی رفته و اسامی ۴ کاندید را که آخرازمه و جداگانه نوشته شده بود قلم زده و پاره کرد. کارگران با عصبانیت شروع به اعتراضی کردند و اکثری ورقه های خود را پاره کرده و تعدادی نیز با همان اسامی بداخل صندوق انداختند.

کارگران بدور نماینده وزارت کار حلقه زده و وی را سؤال باران کردند. کارگران می گفتند اگر اینطور است چرا اعضا شورا میتوانند در انتخابات شرکت کنند؟ چرا انتخابات را بعقب نیانداختید که نماینده های ما از تعاونی مسکن استعفا دهند؟ چرا زودتر ن گفتید و تا آخرین لحظه ما را فریب ندادید؟ و از این قبیل سئوالات.

از تعداد کل کارگران کارخانه که ۱۳۵۰ نفر هستند تعداد ۷۷۵ نفر در روز رأی گیری شرکت داشتند. اما تعداد ورقه های آرا داخل صندوق گفته نشد. ولی معلوم بود که بیش از ۳۰۰ نفر در رأی گیری شرکت نکردند. و نفر اول تنها ۲۶۹ رأی آورد.

انتخابات شورای اسلامی پارس الکتریک

شوم. برخی می گفتند رأی دادن بهتر از رأی سفید است، چون بهرحال آنها انتخاب میشوند. پس بهتر است کسی که بهتر است انتخاب شود. برخی فقط نام همان کارگر مورد اعتماد خود را ۱۳ بار نوشتند. برخی نیز بدلیل جو اختناق و فشار اتاق رأی مجبور شدند برخلاف میل خود اسامی کاندیداها را در ورقه خود بنویسند. نتایج نشان داد که در مجموع ۱۹۰۸ نفر شرکت کردند در حالیکه شرکت کنندگان در مجمع ۲۰۸۹ نفر بود. بیشترین رأی را همان کارگر مورد اعتماد کارگران آورد که ۱۴۲۱ رأی بود.

کارگرنی و سپس نماینده وزارت کار ضرورت تشکیل شورای اسلامی و اهمیت آنرا توضیح دادند و سپس کاندیداها خود را معرفی نمودند. تنها عکس العمل کارگران، مسخره کردن، خندیدن و شلوغ نمودن بود. و فقط به یکی از کاندیداها اعتماد داشتند. این کاندید به محض معرفی خود از لزوم اجرای طرح طبقه بندی و احقاق حق کارگران و ۰۰۰ صحبت نمود که با کف زدن کارگران مواجه شد.

سپس از هر قسمت بطور جداگانه رأی گیری شد. کارگران می گفتند ما مجبور به رأی دادن هستیم زیرا در صورت ندادن رأی، دردمرمان شروع میشود و ممکن است اخراج

هیئت موسس شورای اسلامی کارخانه ایران یاسا بعد از تمام دوره فعالیت دوساله این کارخانه، طی اطلاعیه ای از کارگران خواستند که اسامی خود را جهت کاندید شدن در انتخابات هیئت تشخیص صلاحیت شورا، به یکی از اعضا هیئت موسس بدهند؛ و قرار شد روز یکشنبه ۲۹ آبان انتخابات صورت بگیرد. به این جهت سر ویسها ۲ ساعت زودتر از معمول کارگران را به کارخانه آوردند. در ساعت ۱ بعد از ظهر نماینده وزارت کار برای برگزاری انتخابات وارد کارخانه میشود. هیئت موسس از کارگران میخواهد که با کارت هایشان برای رأی دادن بیایند و به اینوسیله کارگران را مجبور به رأی دادن میکنند چراکه نداشتن مهر برگزرت هر کارگر، چه بسا باعث حساسیتهایی گردد.

هنگام رأی دادن، کارگران به صندوقها هجوم آوردند تا هر چه زودتر به کارت خود مهر بزنند. در این میان یکی از شیشه ها شکست و نمایانان سر سینه و کارگران را به عقب رانند. مسئولین کارخانه مجبور شدند رأیها را قسمت به قسمت بگیرند.

در تاریخ ۳۰ آبان نتایج رأی گیری معلوم شد. از ۲۰۰۰ نفر کارگر این کارخانه، فقط ۹۶۵ نفر شرکت کردند که نفر اول ۴۵۵، نفر دوم ۲۱۳ و نفر سوم ۸۷ رأی آوردند. برخی نیز در برکه رأی، شعار مرگ بر شورا، مرگ بر خمینی و حق افزایش تولید را بدهید و ۰۰۰ را نوشته بودند.

اعتراضیه ندادن شیر در کارخانه

کارگران کارخانه ایران یاسا در شرایط بسیار بدی کار میکنند. تمامی قسمتها، هوای آلوده و بسیار کثیفی دارند و برای اینکه کارگران مبتلا به سل نشوند باید حتما شیر بخورند. چند سال پیش به هر کارگر يك چهارم شیر پاستوریزه میدادند اما از سال پیش به هر دو کارگر يك شیشه شیر يك دوم لیتری دادند. تا اینکه از تاریخ ۱۴ آذر این مقدار را نیز کمتر کرده و به قسمتهایی که درصد آلودگی هوایش بیشتر بود به هر سه نفر يك شیشه يك دوم لیتری و در قسمتهای دیگر به هر ۵ نفر همین مقدار شیر دادند. کارگران جهت اعتراضی به این وضعیت از خوردن شیر خودداری ورزیدند.

در روز چهارشنبه ۲۶ آبان ۶۷، اطلاعاتی مبنی بر اعلام اسامی ۱۸ تن از کاندیدهای شورای اسلامی که توسط نماینده وزارت کار، نماینده مجمع کارگران (که بطور فرمایشی انتخاب شده بود زیرا اکثریت کارگران مجمع را منحل کردند) و نماینده مدیریت تأیید شده بودند به محل اعلانات نصب شد و از کارگران خواسته شد تا در روز چهارشنبه ۲ آذر به حداکثر ۱۳ تن از اینان رأی بدهند.

کاندیداها معرفی شده بعد از گذراندن امتحان ایدئولوژیک کتبی و شفاهی و گذشتن از صافی های مختلف موفق شده بودند خود را کاندید نمایند. در روز چهارشنبه ۲ آذر، ابتدا مدیرکل

اعتراضیه شورای اسلامی

شرکت فعال کارگران در مجمع عمومی

شورای اسلامی کارخانه ایران یاسا، بعلمت اتمام دوره دوساله فعالیت خود در تاریخ ۶۷/۹/۹ آخرین مجمع عمومی خود را برگزار نمود و به سئوالات کارگران پاسخ داد. ابتدا "زمان" مدیرعامل جدید که تا کنون کارگران وی را ندیده بودند بمدت چند دقیقه سخنرانی نمود. کارگران با طنز می گفتند "بالاخره امام زمان ظهور کرد". آنگاه رئیس شورا پشت تریبون قرار گرفت و ضمن ارائه فعالیتهای شورا در این دوسال، طرح کرد، قبلا دولت برای این کارخانه شش میلیون دلار ارز میداد وهم اکنون این مبلغ به چهار میلیون دلار رسیده است، با اینوجود وضعیت مواد خوب است و کمبودها رفع گردیده. کارگران که میدیدند رئیس شورا با توجیهگری، مشکلات کارخانه و کارگران را نادیده میگیرد سئوالات خود را کتبا به رئیس شورا دادند. سئوالات در مورد حق بهره وری، معافیت مالیاتی، وام، کمک اجباری به جنگ، انتخابات تعاونی مصرف، مشکل رفت و آمد و سرویس بود. رئیس شورا در مورد حق بهره وری گفت که این امر در حال انجام است و در همین ماه مقداری از آن داده خواهد شد و پس از تصویب جدول بهره وری و اجازه آن از سوی سازمان صنایع، بقیه را تسویه خواهیم نمود. در مورد کمک اجباری به جنگ، گفت، این کمک اجباری نیست و هر کس میخواهد میتواند کمکش را پس بگیرد.

مجمع عمومی که در ساعت سه بعد از ظهر پایان یافت در مجموع بنفع کارگران بود. کارگران توانستند با سئوالات صریح خود رئیس شورا را تحت فشار قرار دهند و خوشحال مجمع را ترک کردند.

بدنبال اعتراضی کارگران اعزامی از کارخانه ارج به سازمان صنایع دفاع و تهیه طومار جهت بازگشت به کارخانه، مدیریت و شورای اسلامی کارخانه ابتدا تصمیم گرفتند در تاریخ ۲۶ آذرماه مجمعی برگزارکنند تا کارگران به کارخانه آمده و حرفهایشان را بزنند ولی بعد از اعلام آن به کارگران، از ترس تحریک کارگران دینور، پشیمان شده و در تاریخ ۲۰ آذرماه خودبه سازمان صنایع رفته و برای کارگران سخنرانی میکنند. این تجمع که حدود ۴۰۰ نفر بوده، به تجمع اعتراضی کارگران تبدیل میشود، بطوریکه انتظامات صنایع دفاع مداخله کرده و کارگران را به پناهگاه راهنمایی میکنند. در پناهگاه نیز، کارگران با اعتراضات وسیع و خشمگینانه خود اجازه ادامه صحبت به نماینده شورا نمیدهند و با طرح سئوالات مختلف و پی در پی، خواهان بازگشت به کارخانه و اجرای خواستههایشان بودند.

این بار نیز رئیس انتظامات سازمان صنایع مداخله کرده و به کارگران قول داد که به مسئله رسیدگی کند و نتیجه را بزودی به اطلاع کارگران برساند.

سپس روز ۶ دی ماه، در سالن آملی نتاثر وزارت کار کرج نشستی با کارگران و نمایندگان شورا و وزارت کار تشکیل شد. که در آنجا نماینده شورا گفت که برای سال آینده ۳۰ ساعت اضافه کاری داده خواهد شد. اما کارگران با فریاد، اعتراضشان را بیان میکردند. پس از صحبتهای شورا و وزارت کار که تماما توجیه، عوامفریبی و تهدید بود، کارگران نیز پشت تریبون رفته و به انشای اینان پرداختند. در آخر نیز کارگران طرح کردند، وزارت کار میبایست طی نامه ای رسمی کلیه مزایا و حقوق کارگران و از جمله تاریخ قطعی پایان دوره ماموریت در سال ۶۸ را در آن قیصر کرده و ابلاغ کنند.

اعزام اجباری به بازسازی

دور سوم اعزام کارگران گروه صنعتی ملی به مجتمع سیدالشهدا، جهت بازسازی اعلام شد اما کسی حاضر به ثبت نام نکشت. اما مسئولین گروه ۱۲۰ نفر از اسامی کارگرانی را که برای دور دوم نامنویسی کرده بودند با اجبار به مجتمع اعزام نمودند.

کارگرانی که از دور دوم بازگشته بودند مطرح میکردند ساعات کار از ۵/۵ صبح تا ۵/۵ بعد از ظهر شده و فشار کار نیز شدیدتر گشته است. همچنین مجروحین نیز تعدادشان بیشتر شده و با دست و پای عده دیده بدون برگ ماموریت و یا حق و حقوق اضافه به خانه خود برگشتهاند.

اعزام تیمهای آگاهی برای جاسوسی در کارخانهها

رژیم فاشیستی فقهی، بعلمت ترس از اوگیری جنبی طبقه کارگر میهنان، یک تیم سه نفره از ماموران مخفی نایره آگاهی شهرانیا، تشکیل میدهد که در مواقع اعتراضی و اعتصاب بداخل کارخانهها بروند و افراد فعال و معترض را شناسایی و سپس دستگیر نمایند. این امر در یک جلسه شوراها ی اسلامی در کارخانه کارگر افضا شد.

در این جلسه که همه کارگران شرکت کننده نام و وابستگی خود به شورای کارخانه شان را دردفتری نوشته و امضا کرده بودند، متوجه شدند که سه نفر امضا نکردهاند. بعد از سئوالات از این سه نفر، یکی از آنها به معرفی خودش،

برداخت و گفت که "مامامورین آگاهی هستیم و از کارگران و بخصوص شوراها میخواهیم که برای شناسایی ضدانقلابیون همکاری لازم را داشته باشند". آنها در ضمن گفتند که از این پس به کارخانهها خواهند آمد و هدفشان جلوگیری از تشنج، مبارزه با مواد مخدر، شعار نویسی و غیره میباشد.

کارگران بعلمت حضور این جاسوسان، نتوانستند بخوبی در مورد قانون کار و اخراجهای تازه که دستور جلسه بود، صحبت نمایند. در پایان جلسه نیز اکثر کارگران پلیسی کردن جو جلسه را محکوم نمودند.

دست اندازی خانه کارگر بر صنوف

از کانال برخی عناصر مزدور و حزب الهی شرکت تعاونی مصرف کارگران صنوف چاپ و خباز راقبضه کرده و در نظم تعاونیهای کارگران درودگر و صنعت ساختمان نیز اخلال ایجاد نمایند. اما خانه کارگر بصره داشتن امکانات نمیتواند حتی گوشه ای از مشکلات این صنوف را پاسخ گوید. پراکندگی که وجه مشخصه صنوف است، چیزی نیست که یکشنبه، یک ساله و حتی چند ساله بدون یک راه حل عینی و همه جانبه بتوان بر آن فائق آمد. از این گذشته مسئله بن کارگری که فعلا تنها نقطه اتکا خانه کارگر است با توجه به وضعیت جامعه نمیتواند برای منتهی حداقل بشکل فعلی ادامه یابد. برواضح است این سنگ بزرگی که خانه کارگر اقدام به بلند کردنش نموده بروی دست و پایش کوبیده خواهد شد.

خانه کارگر در اواخر سال ۶۶، یکشنبه! دست به ایجاد شرکت تعاونی مصرف صنوف تهران و حومه زد که بزعیم مسئولان مرتجع خانه کارگر، سنگ بنایی بود برای تشکیل اتحادیه سراسری صنوف ایران. تشکیل این شرکت تعاونی در ضمن وسیله ای بود جهت متشکل نمودن خیل وسیع و بی شکل صنوف حول برنامه های خانه کارگر. لذا با در اختیار گرفتن ۱۱ واحد از شرکت های تعاونی مصرف شهر و روستا در نقاط مختلف شهر همچون تجریش، اسکندری، شوش، راه آهن، دوره قیان، قرچک و رامین، شهریارکرج و ۰۰۰ و تبدیل آن به واحدهای توزیع اجناس سعی در جذب نیروهای فعال صنوف جهت مقاصد ضدکارگری نمود.

طی سه چهار سال اخیر خانه کارگر و وزارت کار موفق شده اند

اخبار کوتاه

● کارگران کارگاه کفش پویا در شاد شهر که یکی از شعبات کارخانه کفش پویا است، با نوشتن طوماری علیه سرپرست خود باعث اخراج وی از کارگاه گردیدند. این فرد بنام بهروز قلی نژاد که یکی از دست پروردگان زنجانی مدیر عامل سابق گروه صنعتی ملی بود در هر کارخانهای که مشغول بکار شد توسط کارگران آن کارخانه طرد و اخراج گردید.

● تولید در کارخانه لیلاند موتور بشدت پائین آمده و به کارگران قراردادی که ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر هستند اطلاع داده شد که باید تسویه حساب کنند.

همچنین در این کارخانه، کارگران را به نوبت، هر هفته جهت آموزش نظامی به کارخانه کفش ملی میبرند.

● بعد از مدتها بر اثر فشار کارگران در تاریخ ۱۹ آذرماه حق بهره وری سه ماهه اول و دوم سال ۶۷ را به کارگران کارخانه ایران یاسا دادند. این مبلغ که از ۱۸۰۰ تا ۲۷۰۰ تومان بود مورد اعتراضی کارگران قرار گرفت. کارگران می گفتند د رده سوم و چهارم چون پنجشنبه ها تعطیل شده است، لابد ما باید چیزی هم از جیب خود بدهیم!

● کارگران کارخانه ایران یاسا بعلت مشکل رفت و آمد و عدم وجود سرویس مناسب، بارها بطور دسته جمعی به مسئولان مربوطه مراجعه کرده اند، اما نتیجهای حاصل نشده است. کارگران مجبورند، گاهی ۲ کیلومتر پیاده طی کنند تا به ایستگاه سرویس برسند و با وجود سرمای زمستان، رفت و آمد برای کارگران جانفرسا شده است.

تعداد ۲۵ نفر از کارگران به همین جهت، طوماری امضا کرده و آنرا به معاون مدیر عامل کارخانه تسلیم نمودند.

● جلسهای در روز ۱۲ آبان با حضور تعداد ۲۰ هزار کارگر شهرداری تهران، نماینده شوراهای اسلامی آنها، نماینده وزارت کار و مسئولین شهرداریهای تهران تشکیل گردید. طی این جلسه معلوم شد طرح طبقه بندی که به امضا وزارت کار رسیده از ماه آبان به کارگران پرداخت خواهد شد.

کارگران مطرح میکردند، عقب افتادگی طرح باید از ابتدای سال ۶۷ پرداخت گردد.

● کارگران راه آهن از اینکه مسئولان مملکتی از وضعیت راه آهن و عدم سوددهی آن گله میکنند، ناراحتند و میگویند، این آخوندها هنوز فرق خر و راه آهن را نمیفهمند و با این حرفها میخواهند حق ما را بخورند. در حالیکه زمان جنگ روزانه بیش از ۵ هزار کشته توسط واگنهای یخچال دار حمل میکردیم و همیشه کارما نسیه بود. اما حالا عیدی سال ۶۷ را هنوز نمانداند. کلاً ۴۷ هزار پرسنل راه آهن این وضعیت را دارند.

● کارگری که باسه سال کارازکارخانه زامیاد بازخریدشده و ۸۰ هزار تومان گرفتسه بودبعنادزیکسال بیگاری و دستفروشی به استخدام کارخانه قرقه زیبادرآمد، وی میگفت، بقدری وضعیت کارگران دراین کارخانه خراب است که با دستفروشی بهریمیتوان هزینه زندگی راتامین کرد. دراین کارخانه ازناهاروصبحانه خبری نیست. کارگران باید غذای خودرابه همراه ببرند درحالیکه چراغ ووسیلله گرم کننده نیز درکارخانه وجودندارد.

● زدی در ایران بیداد میکند. زدان حتی از زدمیدن کپسول گاز نیز نمیکنند. اخیراً زدی بچه شایع شده است. زدها بچه را که از قبل شناسائی شده است در راه مدرسه میزدند و بعد از والدین تقاضای پول میکنند. این شکل از زدی در شهریار کرج و در شمال تهران دیده شده است. از جمله وسائلی که در تعدادی از منازل بسرقت رفته، یک کونی که در آن روغن و وسائل خرد و ریز بود، یک فرش ماشینی کوچک که تازه شسته شده بود و از این قبیل. یکی از زدهایی که در محلهای دستگیر شده شخصی معتاد و بیبکاری است که در همان محله زندگی میکند.

● کارخانه قایق سازی که تحت پوشش سپاه گارمیکند، بعد از پایان جنگ، با کم شدن تولیداتش، شروع به اخراج کارگران نمود. در اواخر آبان ماه تعداد ۳۰۰ نفر از کارگران این کارخانه اخراج شدند.

● کارگران تمامی بخشهای بیمارستان شریعتی تهران، بعلت کمبود مستزدد دست به اعتصاب زده و حاضر به کار نشدند، بطوریکه پرستاران و پزشکان، خود مجبور به انتقال بیماران و کارهای دیگر بیمارستان شدند.

مسئولین بیمارستان طی صحبت با کارگران اعتصابی و دادن قول رسیدگی به مشکلات، موفق شدند بعد از یکروز، به اعتصاب کارگران پایان دهند.

● در تاریخ ۶۷/۸/۲۱ شهرداری با کلی اوباش همراه با ۱۵-۱۰ دستگاه کامیونهای زباله کشی کوچک و بزرگ و دیگر وسایط نقلیه، دست فروشیهای افسریه را مورد تهاجم خود قرار داد. این حمله بقدری گسترده بود که توجه مردم رهگنر را جلب کرده بود. مزدوران بر سر هر چرخ دستی که هجوم آوردند با مقاومت سرسختانه مردم مواجه شدند و بناچار عقب نشستند. مردم با هو و جنجال و فحش به مزدوران برخورد میکردند و میگفتند: "اگر راست میگوئید بروید جلو زدیهای بزرگ را بگیرید".

بالاخره مزدوران شهرداری، بدون مصادره حتی یک چرخ دستی با قطار کامیونهای خالیشان، خود را از محاصره جمعیت خارج کردند و رفتند.

● اخیراً یک باند اقامت به زدمیدن دخترها کرده است و با دادن اعلامیه و پخش آن در شهریار کرج، مطرح کرده اند، تا زمانیکه شرایط ازدواج از نظر مسکن، هزینه ازدواج و کار و... اینچنین است، زدی دختران را ادامه خواهند داد. دراین رابطه جسد چند دختر جوان نیز در زیر پل سیخندان و اطراف جاده کرج پیدا شده و بتازگی مینی بوسی را که سرویس دختران راهنمایی بوده توسط تهدید، رانندگاش را به بیرون انداخته و زدمیدماند.

کارگران، با هر عقیده و مرامی، در جبهه واحد کارگری علیه استبداد و استثمار متحد شوید!

نقش عطفی توافقات در محکوم دانستن صریح و مکرر فراکسیونیسیم و تلقی آن بمثابة اپورتونیسیم تشکیلاتی و ایجاد دسته بندی های جداگانه ، که بسه صراحت و به تفصیل در بند سوم "جمع بندی مباحثات وحدت" بر آن تاکید شده نیز شاهد دیگری بر عدم پایبندی رفیق "باباعلی" به توافقات مربوط به اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی است. و این درحالیست که در تشکیلات مادرتمام سطوح از سطوح رهبری گرفته تا اعضا حوزه ها، هستند کسانی که از مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قیدو شرط بدون آنکه آثرا به یک پرنسیپ حزبی ارتقا دهند، دفاع کرده و تاروشن شدن نظر حاکم بر سازمان توسط اعضای سازمان، تبعیت از نظم معمول و اقلیت از اکثریت را بدیی میدانند.

ب - تجدید نظر در "جمهوری دمکراتیک خلق" ؟

رفیق "باباعلی" در پلاتفرم انشعاب خود، به دفتر سیاسی افترا زده است که گویاشعار جمهوری دمکراتیک خلق و برنامه انتقالی را به آینده موکل کرده؛ و شعار جمهوری (بورژوازی) و برنامه حداقل را بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی جایگزین آن کرده است. او نوشته است:

" اکثریتد - س (دفتر سیاسی) در "بیانیه وحدت" تجدید نظر کرده اندو براین باورند که اولا جمهوری ، آلترناتیو بلافضل رژیم ج.ا.و میباشد. یعنی شعار قدرتی بی واسطه ما باید مرک بر رژیم ج.ا.و و زنده باد حکومت موقت و جمهوری باشد؛ ثانیا جمهوری بنابه ترکیب طبقاتی خودبربرگیرنده کارگران ، خرده بورژواها و گل بورژوا دمکراتهاست. (اکثریتد - س هنوز مشخص نکرده که آیا بخشی از لیبرال هانیز درحکومت وی میکنجد یا نه ؛ اما لیبرال - دمکراتها" یا جناح "چپ" طیف لیبرالیسم، باید قاعدتا از نظرآنان دراین حکومت حضور داشته باشند). ثالثا مطالبات اصلی که بر پایتآنها بلوک قدرت مذکور میتوانند شکل گیرند، همانا برنامه حداقل یا همان پلاتفرم جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی محسوب میشود؛ رابعا جمهوری بورژوازی، جمهوری دمکراتیک یا حکومت موقت محسوب میشود که قرار است، پرولتاریادر آن هژمونی را کسب کند."

رفیق "باباعلی" سپس میافزاید: "این چکیده ای از اختلافات ما" است. وی این ادعاهای سراسر دروغ و سراسر ساختگی خود را به شکلی بیان کرده است که خواننده بی خبر، تصور کند که در بحث بر سر جمهوری دمکراتیک خلق میان اعضای دفتر سیاسی و رفیق "باباعلی"، کسی یا کسانی از دفتر سیاسی، واقعا چنین نظراتی ابراز کرده اندو رفیق "باباعلی"، شنیده های خود را از زبان آنان بیان میکند!

سقوط اخلاقی رفیق "باباعلی" تا این حد که دست به عوام فریبی بزند، برای همزمان او که به صداقت انقلابی وی اعتماد و باورداشتند، بیش از سقوط اودرنحرفات سیاسی و تشکیلاتی غیر منتظره ، ناباورانه ، شوکه کننده وتاسف بار بوده است.

باری؛ حقیقت این است که اختلافی بوجود آمده است، اختلافی بسیار جسدی ، امانه اختلافی کسه رفیق "باباعلی" با بی اخلاقی تمام "چکیده" ای وارونه و عوامفریبانه از آن ارائه داده است.

اختلاف واقعی برسر شرکت یا عدم شرکت خرده بورژوازی بطور کلی، یادقیقت، خرده بورژوازی میانی در ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق است. رفیق "باباعلی" مدتی است این عقیده را ابراز میکند که ترکیب دولت در جمهوری دمکراتیک خلق عبارتست از پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی میانی. حال آنکه نظر رسمی سازمان این است که ترکیب جمهوری دمکراتیک خلق ، عبارتست از پرولتاریا، نیمه پرولتاریا، و خرده بورژوازی تبییدست. به عبارت دیگر، سازمان ماهواره از "اتحاد کارگران و زحمتکشان شیرو روستا" بعنوان پایه جمهوری دمکراتیک خلق یاد کرده است. و در طرح

توضیح دربرامون اخراج ... د'باله از صفحه ۱۷

دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت تبعیت کند؟ در اینجانبین اصل و پرنسیپ، تبعیت مرکزیت از حق اقلیت برای مخالفت علنی نیست؛ بلکه اصل و پرنسیپ، تبعیت این حق مسلم، از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت است. و بنابراین این حق، باید مزاحم اتحاد در اقدام و مخایرباد دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت نباشدو در صورتی مشروع است که وسیله ای برای ایجاد فراکسیون و دسته بندی در داخل تشکیلات قرار نگیرد.

در نر صریح "بیانیه وحدت" و "جمع بندی مباحثات وحدت" از مباحثه و مخالفت و انتقاد علنی بعنوان یک پرنسیپ کمونیستی، بعنوان "حزبی چون و چرای اقلیت و هر عضو تشکیلات" کلمه ای نیست ومعنائی که "جمع بندی مباحثات" از " مخالفت اولی" ارائه میدهد نیز به وضوح و بی نیاز از هرگونه "تفسیری" شاهد و گواه آنست که مباحثه و انتقاد ایدئولوژیک و انتقاد و مخالفت علنی و بی قیدو شرط بودن آن بعنوان "یکی از اصول وحدت های حزبی" در توافقات بین راه کارگر و راه فدائیک طرح نبوده است و برخلاف ادعای کاملا جدید رفیق "باباعلی" ، چنین توافقی وجود نداشته است تا دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی راه کارگر آن رانقض کرده باشد. برعکس ، این خود رفیق "باباعلی" است که نظر جدیدی تدوین کرده* ، و با ارتقاء مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد علنی به سطح یک پرنسیپ کمونیستی و به سطح یک اصل وحدت حزبی ، در اسناد توافقات وحدت تجدید نظر کرده است.

برسیدنی است که اگر حقیقتا مباحثه بی قیدو شرط علنی، در مذاکرات وحدت، یکی از "اصول وحدت حزبی" ما" تلقی شده بود، پس چرا چنین "اصلی" در "بیانیه وحدت" (مثل اصول چهارگانه وحدت حزبی) قید نشده است؟! چرا حتی در "جمع بندی مباحثات وحدت" نیز بعنوان یک "اصل وحدت حزبی" قید نشده است؟! و برسیدنی است که اگر رفیق "باباعلی" حقیقتا خودش هم از همان ابتدای انعام، چنین برداشتی از توافقات وحدت داشت که مبارزه ایدئولوژیک علنی ، یکی از اصول وحدت حزبی ماست، به انگای کدام اصولیت به خود اجازه داد که تا به امروز در سازمانی که این باصطلاح "اصل وحدت حزبی" راراعایت نمیکرد، باقی بماند؟! اگر تصدوا و آن بود که این ایده رادر سازمان "جابیندازد" راه اصولی و شرافتمندانه آن این بود که صادقانه بگوید که به چنین اعتقادی دست یافته است، و در بحث های اساسنامه ، به توضیح و تبلیغ این ایده خود بپردازد؛ و نه اینکه ادعا کند که انعام بر مبنای پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی بعنوان یکی از اصول وحدت حزبی صورت گرفته بوده و حالا کمیته مرکزی در آن تجدید نظر کرده است و با تهدید به انشعاب، ایده خود را به اکثریت کمیته مرکزی تحمیل کند.

(*) بعنوان مثال ، در نوشته ای که رفیق برای کنفرانس تشکیلاتی در تاریخ ۹ شهریور ۶۴ نوشته است چنین میگوید:

"... از نقطه نظر لنینیسم مبارزه ایدئولوژیک علنی یک پرنسیپ کمونیستی است که در صورت لزوم میتوان صحت آثرا باتوجه به نظرگاه لنینی نشان داد. سازمان دادن بولتن بحث درون سازمانی سراسری و تخصیص ستونی بر ارگان مرکزی تشکیلات و در صورت لزوم استفاده از جزوات برای پلمیک های رفیقانسه ابزارهای اصلی چنین مبارزه ای میباشد که میباید به لحاظ اصولی مورد تأکید مرکزیت قرار گیرندو جهت توجه آنها بادیدگاههای رایج پوپولیستی در باره "تقیب مبارزه حزبی" مبارزه شود. در عین حال باید این نکته نیز روشن گردد که سازمان دادن این مبارزه به لحاظ شکل مباحثه (علنی یا درونی) زمان شروع و مدت آن ، وموضوع بعهده مرکزیت است . البته واضح است که "موضوع مورد مباحثه" از راه مرکزیت نمیتراود بلکه باید ناظر بر مسائل دارای اهمیت به لحاظ تئوریک و سیاسی باشد..."

که در "بیانیه وحدت" گفته شده ، این انقلاب برپایه بلوک دمکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شهروستا میتواند بوجود آید. (هم خرده بورژوازی میانی و هم بطریق اولی، خرده بورژوازی تهیدست).

امادردولت چه؟ باید پرسید کدام دولت؟ بیانیه وحدت میگوید: "دولتی که برپایه اتحاد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شیرو روستا ایجاد میگردد، دولت اکثریت استثمار شوندهگان بر اقلیت استثمار کننده است".

حال مقایسه کنید: ائتلاف در انقلاب: "پرولتاریا با خرده بورژوازی شهروستا"؛ ولی در دولت: اتحاد کارگران و زحمتکشان شهر روستا. فرق در این است که خرده بورژوازی ، شامل اقشار میانی هم میشود؛ اما زحمتکشان ، یا همانطور که بلافاصله قید شده ، اکثریت استثمار شوندهگان ، شامل اقشار میانی خرده بورژوازی نمیشود و فقط به معنی نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست است.

چرا فقط اکثریت استثمار شوندهگان ، یعنی زحمتکشان میتوانند متحد طبقه کارگر در جمهوری دمکراتیک خلق باشند و خرده بورژوازی؟ چون همانطور که در آغاز اولین اصل "بیانیه وحدت" (ص ۱۲) باتاکید عنوان شده است، ما به "دولت نوع پرولتری و انتقال به سوسیالیسم" اعتقاد داریم. خرده بورژوازی میانی نمیتواند در وظیفه این دولت که همانا انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم است با پرولتاریا دارای اراده مشترک باشد. خرده بورژوازی میانی میتواند در جنبش شورایی در شورهائی که هنوز فقط نطفه دولت شورایی اند ، در قیام مسلحانه ، و در درهم شکستن ماشین استبدادی - نظامی دولت بورژوازی شرکت کند؛ اما ساختن دولت شورایی؛ در ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق که بعد از درهم شکستن ماشین استبدادی - نظامی دولت بورژوازی بمثابة یک دولت نوع پرولتری و شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا جای ماشین درهم شکسته دولت را میگیرد؛ و در وظیفه اصلی آن که درهم شکستن همه امکانات، زمینه ها و شرایط بازسازی ماشین دولت بورژوازی (حتی به شکل دمکراتیک آن) است؛ نمیتواند شرکت کند و با پرولتاریا دارای اراده واحد باشد.

اما ما از اینجا چه نتیجه ای میگیریم؟ این نتیجه را که پس برنامه انتقالی را به آینده موکول کنیم و جمهوری را جایگزین جمهوری دمکراتیک خلق کنیم؟! ابتدا! چنین نتیجه ای را فقط کسی میتواند بگیرد که برای تشکیل حکومت با خرده بورژوازی میانی خود را مکلف و متعهد بداند و بگوید چون اون نمیتواند به جمهوری دمکراتیک خلق بیاید، پس ما به جمهوری بورژوازی برویم! - یعنی نتیجه ای که از مخیله رفیق "باباعلی" تراویده است.

اما نتیجه ای که ما میگیریم، همان چیزی است که دهسال است اعتقاد داشته و گفتیم: در جنبش دمکراتیک با خرده بورژوازی ائتلاف میکنیم ، در جنبش ضد سرمایه داری، در وظائف و برنامه انتقالی، با نیمه پرولتاریا و تهیدستان (زحمتکشان) یعنی تاسرنکونی رژیم، چه در جنبه دمکراتیک ضد امپریالیستی - چه در جنبش شورایی) با خرده بورژوازی میانی بلوک ائتلافی تشکیل میدهمیم؛ ولی در تشکیل دولت جایگزین ، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق، این بلوک تجزیه میشود و ما بر پایه بلونکارگران، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست دولت شورایی را میسازیم. با درهم شکستن ماشین استبدادی - نظامی بورژوازی (که خرده بورژوازی میانی هم در آن نقش فعال و انقلابی دارد)، راه خرده بورژوازی میانی و اکثریت استثمار شوندهگان از هم جدا میشود؛ اولی دنبال بازسازی دمکراتیک ماشین بورژوازی را میگیرد، و دومی، راه درهم شکستن این باز سازی را، یعنی راه درهم شکستن تام و تمام ماشین دولتی بورژوازی به تمام معنی را. این دوره نمیتواند برهم منطبق باشند و ایندو نمیتوانند در جمهوری دمکراتیک خلق بکنند.

اما رفیق "باباعلی" ، زحمتکشان شهر و روستا را که در رابطه با

برنامه جدید که خود رفیق هم عضو کمیسیون برنامه بود همین فرمولبندی آمده است. اختلاف بر سر این بروز کرده است که آیا منظور از زحمتکشان شهروستا چیست؟ رفیق "باباعلی" آن را شامل خرده بورژوازی میانی هم میداند، حال آنکه در نظریه رسمی و تاکوینی سازمان زحمتکشان شیرو روستا به نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست شیرو روستا (که عمدتاً ناظر بر توده های خرده بورژوازی خانه خراب و تهیدست حاشیه شهروستا) اطلاق میشده است.

در رابطه با این اختلاف نظر، سه نکته وجود دارد. اول ، نحوه معرفی این اختلاف از طرف رفیق "باباعلی" و مقاصدی است که از طریق تحریف و بیعتن زدن تعقیب میکند. دوم ، این مسئله است که کدامیک از طرفین اختلاف ، در "بیانیه وحدت" تجدید نظر کرده اند؟ سوم ، مباحثه ایدئولوژیک بر سر این دو نگرش نسبت به جمهوری دمکراتیک خلق است. در مورد نکته اول باید تصریح کنیم که آنچه وی با عبارات "آنها میگویند" ، "بر این باورند" ، "دفاع میکنند" و نظایر اینها از قول اعضای دفتر سیاسی بیان کرده است، تفسیر کاملاً جدید و تاکوین در مباحثات تاکوینی مطرح نشده خود اوست از دیدگاه رسمی سازمان. او بجای آنکه بگوید: "من فکر میکنم اگر کسی معتقد باشد که خرده بورژوازی میانی در دولت جمهوری دمکراتیک خلق حضور ندارد، در آن صورت، راهی نخواهد داشت جز اینکه با خرده بورژوازی برای جمهوری بورژوازی وحدت کندو شعار جمهوری را جایگزین جمهوری دمکراتیک خلق سازد و غیره... این تفسیر نادرست و شخصی خود را بعنوان نظری که گویا اعضای دفتر سیاسی آن را بیان یا مطرح کرده اند به مخاطبین خود تحویل میدهد.

اما چرا این تفسیر؟! مگر نمیتوان اعتقاد به عدم حضور خرده بورژوازی میانی در جمهوری دمکراتیک خلق را "چپ روی" و "انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه" و "بی اعتقادی به ائتلاف با خرده بورژوازی بر سر دمکراسی" تفسیر کرد؟! مگر راه کارگر از ابتدای موجودیت خود به همین دلیل از جانب رفرمیست ها به "چپ روی" متهم نبوده است؟ رفیق "باباعلی" انتخاب خود را از میان این دو تفسیر غلط - اما ممکن - کاملاً سنجیده و از روی حساب ، کرده است که رهبری سازمان را به "راست روی" متهم سازد، تا شاید در سایه آن لقب "سخنگوی اپوزیسیون چپ" را که به خود داده است بعدیگران بقبولاند!

در مورد نکته دوم، باید به تصریح اولین اصل از چهار اصل وحدت حزبی مادر "بیانیه وحدت" رجوع کرد، که استراتژی ما را در انقلاب ایران مشخص کرده است. در این اصل چنین آمده است:

"د) در انقلاب ایران، پرولتاریا نمیتواند تنها به ائتلاف با نیمه پرولتاریا بسنده کند، بلکه این انقلاب ، برپایه بلوک دمکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شهروستا میتواند بوجود آید. اگر طبقه کارگر ایران نتواند اقشار خرده بورژوازی (شهروستا) را بطرف خود جلب کرده و بلوک دمکراتیک انقلابی تشکیل دهد، نخواهد توانست هرزه منی پایدار و مستحکم در میان اکثریت جمعیت کشور بدست آورد. قدرت دولتی کمپریا با اتحاد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شهروستا ایجاد میگردد، دولت اکثریت استثمار شوندهگان بر اقلیت استثمار کننده است." (صفحه ۲۱ ، راه کارگر ۴ - دوره دوم)

معنی این مطالب چیست؟ در این قسمت ، یکبار از "بوجود آمدن انقلاب" صحبت شده ، یکبار هم از "دولتی" که میخواهیم بوجود آوریم. فکر نمیکنیم هیچیک از راه کارگری ها فرق این دو مطلب و اهمیت این تفکیک را در نیابند. ماهیسه و هر بار جویده ترو صریح تر گفته و تشریح کرده ایم که انقلاب ایران و وظائف مرکب دارد، یعنی انقلابی است اجتماعی با وظائف موقته دمکراتیک. بارها تصریح و تاکید کرده ایم که این انقلاب ، با جنبش عمومی دمکراتیک و بر سر مطالبات بورژوازمکراتیک آغاز میشود. پس طبیعی است که پرولتاریا نتواند در این انقلاب ، به ائتلاف با نیمه پرولتاریا بسنده کند و همانطور

این قبیل، نه تنها حمایت نکرده‌ایم و نمیکنیم؛ نه تنها همیشه با این انحرافات مرزبندی کرده و موضع‌روشن و کاملاً مستقلی داشته‌ایم، بلکه معتقدیم که از این پس هم باید بسیاری از ارزیابی‌های خود را اصلاح، تکمیل و تدقیق کنیم. سازمان ما باید در این عرصه هم فعال باشد و هیچکس مانع آن نبود که وقتی این مباحثات در سازمان آغاز شود، رفیق "باباعلی" هم اگر حرفی داشت، بزند و هیچکس توقع نمیداشت که او اگر به نظرات قدیمی اش بازگشته بیاهد نظرات جدیدی دست یافته باشد، در آن مباحثات، ایده‌های خود را مطرح نسازد.

اما از این که بگذریم، ایده‌هایی است که رفیق "باباعلی" در پلتفرم انشعاب خود (که به روال یک حزب غیر "استالینی"، یعنی بصورت شینامه آن را پخش کرده است) عنوان کرده است.

رفیق "باباعلی" استالینیسم را در معنایی بکار برده و به نقد کشیده است که تجسم مادی آن احزاب کمونیست رسمی موجود، و دولت‌های سوسیالیستی موجود است. او با نقد آنچه که به آن نام استالینیسم داده، به این نتیجه رسیده است که:

"فراوانش نکنیم که در این کشورها ضرورت ایجاد و یا احیای احزاب کمونیست عموماً وجود ندارد" و "نمی‌توان ضرورت ایجاد دوباره حزب کمونیست در این کشورها، اصلاحات سیاسی - اجتماعی معین و حتی انقلابات سیاسی مجدد را انکار کرد. عبارت دیگر موضع مابعدعنوان کمونیست در مقابل چنین رژیم‌هایی باید نظیر موضع پروژا دمکراتیا در مقابل رژیم‌های استبدادی بورژوازی باشد" (کلیه تأکیدات از خود رفیق "باباعلی")

اما چرا باید این رژیم‌ها سرنگون کرد؟ رفیق "باباعلی" میگوید چون این رژیم‌ها "بنیاد پارتنیستی" اند.

همه میدانند که طرفداری از "انقلابات سیاسی مجدد" در کشورهای سوسیالیستی، و ارزیابی دولت‌های سوسیالیستی موجود بعنوان "دولت‌های مدل استالینی" و "رژیم‌های بنیاد پارتنیستی"، موضع تروتسکیست‌ها است و رفیق "باباعلی" حتی از اینکماز این اصطلاحات مشهور و متداول تروتسکیست‌ها که در نوشته‌های خود تروتسکی و در ادبیات "انترناسیونال ۴" بکار میرود ابائی نداشته است.

بسیار خوب، این حق رفیق "باباعلی" است که به مواضع تروتسکیستی بگریزد و سرنگونی احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی موجود طرفداری کند؛ اما حق ندارد ادعا کند که به "بیانیه وحدت" و "جمع‌بندی مباحثات وحدت" پایبند است و در دعوا با رهبری سازمان، از این توافقات دفاع میکند! بگذارید به این اسناد مراجعه کنیم: در "بیانیه وحدت" در همین اصل از اصول چهارگانه وحدت حزبی ما، تحت عنوان "جایگاه انترناسیونالیستی ما" چنین آمده است:

"الف) ... یکی از شروط اصلی پیروزی قطعی انقلاب اجتماعی در ایران، اتحاد با اردوگاه سوسیالیستی، کارگران کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و جنبش‌های رها تیخ‌ش انقلابی است. بدون این اتحاد، نمیتواند سخنی از تحکیم دولت پرولتری، گذار بی واسطه به سوسیالیسم و شالوده ریزی فنی و مادی سوسیالیسم در میان باشد" ...

"ب) حزب طبقه کارگر ایران میبایست در ایجاد تحکیم همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی پرولتاریای ایران تلاش کند بی آنکه از مواضع انتقادی خود نسبت به انحرافات و ضعف‌های احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیست چشم‌پوشد" ... ("صفحه ۲۱ راه کارگر ۴ - تأکیدات از ما)

تا اینجا روشن است که موضع توافقی شده میان سازمان و راه فدائی، نه طرفداری از ایجاد دوباره احزاب کمونیست و انقلاب سیاسی مجدد در کشورهای سوسیالیستی، بلکه اتحاد با آنها، تحکیم همبستگی با آنها با موضع مستقل و بدون چشم‌پوشی از موضع انتقادی نسبت به آنان بوده و رفیق "باباعلی"

دولت، در "بیانیه وحدت" آمده، با خرده بورژوازی شهر و روستا یکی کرده، و چون معتقد است که هر کس در "کمیته‌های تقسیم آذوقه و نفت و غیره" متشکل شد، پس دولت شورائی هم شرکت خواهد داشت، برای خرده بورژوازی میانی در دولت جمهوری دمکراتیک خلق صندلی رزق میکند. رفیق "باباعلی" اراده مشترک در شوراهای قبل از سرنگونی استبداد بورژوائی، با اراده مشترک در دولت شورائی در برجیدن سلطه نظام سرمایه‌داری فرقی قائل نمیشود و با دعوت از خرده بورژوازی میانی که مثلاً در "کمیته‌های اصنام، آذوقه رسانی و نفت" متشکل میشود به دولت جمهوری دمکراتیک خلق، چه خواهد و چه نخواهد، خرده بورژوازی میانی را به سطح یک نیروی سرمایه‌شکن ارتقا میدهد (هرچند که چنین قصدی را با صدای بلند انکار کند). و این درست آن جوهر راست در نظر رفیق "باباعلی" نسبت به جمهوری دمکراتیک خلق است، که راه کارگر دهسال تمام با هر شکلی از تجلی آن، چه بصورت رویزیونیسم توده‌ای که خرده بورژوازی را از برکت "تغییر دوران" دارای ظرفیت انتقال به سوسیالیسم معرفی کرده؛ و چه بصورت پیوپولیسم رادیکال، که مدعی وحدت اراده خرده بورژوازی میانی با طبقه کارگر در کوبیدن قلعه میتنی بر کار مزدوری" بوده، مبارزه کرده است.

پس دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران، نه در نظر رسمی دهساله سازمان در رابطه با استراتژی انقلاب ایران و ترکیب طبقاتی و ماهیت دولت آلترناتیو خود، و نه در بیانیه وحدت در این مورد (که با نظر رسمی سازمان منطبق است) هیچگونه تجدید نظری نکرده است و این خود رفیق "باباعلی" است که مهمترین اصل از اصول وحدت‌های حزبی مادر "بیانیه وحدت" را مورد تجدید نظر قرار داده و با تبدیل خرده بورژوازی میانی از متحد تاکتیکی، به متحد استراتژیک طبقه کارگر به یک انحراف رویزیونیستی - پیوپولیستی با جوهر راست از استراتژی و تاکتیک اعلام شده سازمان در غلغله است.

در مورد نکته سوم، یعنی مبارزه ایدئولوژیک بر سر این دودیدگاه و این دو استراتژی، حجم این مقاله اجازه ورود به موضوع نمیدهد، و نتجماً دیدگاه رفیق "باباعلی" و اثبات مستند نظر همیشگی و رسمی سازمان را مبنی بر اینکه دولت انتقال به سوسیالیسم که شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست، نه خرده بورژوازی میانی بلکه خرده بورژوازی تبیست میتواند متحد پرولتاریا باشد، به آینده نزدیک و امیدگزاریم.

ج - اردوگاه سوسیالیستی و جایگاه انترناسیونالیستی ما

رفیق "باباعلی" در شینامه خود "به یک رفیق" نوشته است که دعوی او با رهبری سازمان، در کتف خود و در یک کلام، بر سر استالینیسم است: بر سر مدل استالینی از حزب، و انقلاب و دولت و جامعه سوسیالیستی و انترناسیونالیسم.

قبل از هر چیز باید گفت که رفیق "باباعلی" بگونه‌ای طرح دعوا کرده است، که گوئی رهبری سازمان مدافع انحرافات و خطاهای استالین است و بر تمامی نتایج و عواقب این انحرافات و خطاها صحنه میگذارد؛ و این تنها رفیق "باباعلی" است که به این انحرافات و خطاها و عواقب آن و ضرورت نقد آنها پی برده و گویا رهبری سازمان مخالف اصلاح هر چه بیشتر ارزیابی‌های سازمان از مسائل مربوط به استالین بوده است که رفیق "باباعلی" پرچم دعوا بر سر استالینیسم را علیه رهبری بلند کرده است! اینها همه برای فضا سازی است.

ما از کشتارها و فجایع دوران استالینی و از انحرافات و اشکالات در ساختن دولت و جامعه سوسیالیستی، از بوروکراسی حزبی بجای قدرت شورائی، از شکوفان شدن دمکراسی کارگری، از تقلیل انترناسیونالیسم پرولتری به دفاع یکجانبه از دولت‌های سوسیالیستی، یا تبعیت از دیپلماسی آنها و مسائلی از

روشنفکری در چهارچوب "انترناسیونال چهارم" محدود گشته است، از لحاظ طبقاتی قدره اتخاذ مشی مستقل از سوسیال دمکراسی نیست." و "عبارت پردازی های انقلابی" رفیق باباعلی هم در صورت مرزبندی با سوسیال دمکراسی، اندکی این حکم را تغییر نمیدهد!

چه کسی "راست" شده است؟!

تا اینجا نشان دادیم که این نه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان، بلکه خود رفیق "باباعلی" است که در توافقات مباحثات وحدت - تجدید نظر کرده است. برآستی هم باروشدن این تجدید نظرها - که تاکنون بر همه کسی نامعلوم بود، میتوان دریافت که وقتی میگفت "باید مجدداً تأکید نمایم که برای من توافقات مباحثات وحدت یگانه مبنای تبعیت از تصمیمات مرکزیت است و لا غیر"، حتی به این "مبنای تبعیت" هم اعتقادی نداشت و انضباط شکلی، انشعاب طلبی و فراکسیون سازی اش نه تصادفی و "ناگهانی"، بلکه محصول ناکزیر طبیعی تجدید نظر در مبنای وحدت حزبی و توافقات سیاسی بوده است.

ا طرفی "باباعلی" که در مذاکره با دفتر سیاسی گفته بود: "من یک گرایش"، در پلاتفرم انشعاب خویش هم، خود را سخنگوی "اپوزیسیون چپ" در سازمان معرفی کرده است. بدون شك وی یک گرایش است، اما گرایش راست! پلاتفرم انشعاب وی، یک پلاتفرم راست است، هر قدر هم که با عبارت پردازی های ظاهراً "چپ" تنظیم و تبلیغ شده باشد:

مدل حزبی، رفیق "باباعلی" در کلام نهائی الگوی یک حزب پلورالیستی، یسک حزب لیبرالیستی است که در آن، اصل اساسی خدشه دار نشدن حق فردی هر عضو، و پرنسپ اصلی، حق بی چون و چرای هر عضو برای انتقاد علنی است و بزعم او فراکسیونیم از نظر لنین صرفاً بمثابة یک اضطرار مورد مخالفت قرار گرفته است و نه بمثابة یک قاعده حزبی و هرگونه انضباط و دیسیپلین حزبی در این مورد، برایش حکم "استالینسیم" و "دهن بند" را دارد! این مدل پلورالیستی و لیبرالیستی حزب (و حتی فوق لیبرالیستی)، یلگرایش به راست از الگوی حزب لنینی است، که از حق گرایش، از پلورالیسم ایدئولوژیک، از لیبرالیسم تشکیلاتی بجای انضباط آهنین، از نفی هرگونه انتصاب در شرایط مبارزه زیر زمینی، از فراکسیون در داخل حزب و نظایر آن دفاع میکند.

در سازمان ما اصلاح سبک کار حزبی، گسترش و تحقق واقعی دمکراسی حزبی، و رفع تمامی بقایای ساختاروسبک کار پوپولیستی و محفلی، که در دوره گذار به ساختاروسبک کار حزبی، هرچه بیشتر نقش مختل کننده خود را بروز میدهد، یک نیاز حیاتی است که باید بویژه با مداخله، مشارکت و تلاش جدی و مستمر تمامی اعضا پیکره های سازمان برآورده شود، یکی از گام های مهم در برطرف کردن این بقایا، تصمیم کمیته مرکزی به اصلاح اساسنامه سازمان بوده است که پیش نویس آن بطور علنی منتشر شده است. شرکت فعال و خلاق در مباحثات اساسنامه، ضرورت مداخله و مشارکت جدی اعضا سازمان در رفع اشکالات موجود تشکیلاتی ما است.

ا طرفی "باباعلی" در این میان چه نقشی برعهده گرفته است؟ او خواسته است بایره برداری از نهضت اصلاح سبک کار حزبی و نیازی که برای اصلاحات اساسنامه وجود دارد، به بیان مبارزه با "فوق سانترالیسم" و دفاع از "دمکراسی حزبی"، با تعریف صریح دمکراسی حزبی بصورت "حق بی چون و چرای هر عضو برای انتقاد علنی"، و ابداع از "حق گرایش"، فراکسیون، پلورالیسم ایدئولوژیک و غیره، لیبرالیسم، و ارجحیت حق فرد بر حق جمع را بعنوان ضابطه دمکراسی تبلیغ کند؛ آنگاه البته در طوفانی از

در این اصل وحدت حزبی تجدید نظر آشکار کرده است. تأثیرات و عواقب این تجدید نظر، روی دیدگاه مورد توافق ما از لحاظ نقش دولت های سوسیالیستی در پیروزی قطعی انقلاب اجتماعی کشورهای در حال گذار (از جمله ایران) چه میتواند باشد، چیزی است که باید بازم به پاسخ تروتسکیست ها مراجعه کرد. کما فرارسیدن "انقلاب جهانی"، این انقلابات، و از جمله انقلاب اجتماعی در ایران را حکوم به شکست میدانند... و از اینجاست نتایج زنجیرهای دیگری حاصل میشود که باید منتظر صراحت یافتن آن در نظر رفیق "باباعلی" ماند. اما در مورد توافقات در اسناد وحدت بر سر "استالینسیم" و تروتسکیسم، در "جمع بندی مباحثات وحدت" تصریح شده است که بررسی زمینه ها اختلافاتی در ارزیابی از مشی استالین بین طرفین مذاکره وجود دارد و نظرات مختلف، جداگانه ذکر شده اند. اما بخشی هم به نقطه نظرات مشترک و مورد توافق اختتام یافته که رفیق "باباعلی" درست در همین توافقات دست به تجدید نظر زده است. در آنجا گفته میشود:

"۲- در مباحثات مابین اپوزیسیون (ترتسکی، زینوویف، گامف و بوخارین) با رفیق استالین در باب امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان، رفیق استالین بمثابة شاگرد وفادار لنین، از لنینیزم جانبداری کرد..."

"۳- ما با تمامی انتقادات جنبش تروتسکیستی که تحت عنوان مبارزه با "استالینیزم"، لنینیزم را مورد حمله قرار میدهند، مرزبندی مشخص نداریم. مرزبندی که بر پایه امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان استوار است. در این معنی آنچه کما ز جنبش تروتسکیستی بعنوان استالینیزم درود تلقی میشود برای ما بعنوان لنینیزم مورد قبول است. بعلاوه، ما بهیچوجه بارودگاه بورژوازی و جریانات خرده بورژوا در برخورد به مشی استالین، همصدا نمی شویم، زیرا آنچه مورد دشمنی آنانست، ضرورت دیکتاتوری پرولتاریای انقلابی و آشتی دادن دمکراسی بورژوازی با حاکمیت طبقه کارگر است." (صفحه ۲- ضمیمه راه کارگر ۴- تأکیدات از ماست).

اما رفیق "باباعلی" حالا با جنبش تروتسکیستی در ارزیابی دول سوسیالیستی بعنوان "دول منحن کارگری" و "رژیم های بناپارتیستی" هم نظره و همصدا شده و شعار سرنگونی این "دولت های مدل استالینی" و "احزاب مدل استالینی" را میدهد و میگوید: "من یک گرایش" اما "بیانیه وحدت" چه میگوید!:

"د) ما دارای وحدت حزبی با کلیه جریانات و گرایشاتی که با جنبش بین المللی کمونیستی ضدیت دارند، یعنی وجود اردوگاه سوسیالیستی را بیانجا، کوناگون ("سوسیال امپریالیسم"، "دول کارگری منحن" و...) نفی کرده و آن را دشمن انقلاب جهانی قلمداد میکنند، نیستیم. برآستی ما چگونه میتوانیم با کسانی که در حرف شعار نابودی سرمایه داری و تاسیس سوسیالیزم را میدهند، اما با قلمداد کردن اردوگاه سوسیالیزم بعنوان "سوسیال امپریالیسم"، و "امپریالیسم"، آن را آماج دشمنی کینه و نفرت خویش قرار دادند، دارای وحدت حزبی باشیم؟! "بیانیه وحدت"، "جایگاه انترناسیونالیستی" ما، صفحه ۲۲- تأکیدات از ما).

این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت کما هم این تجدید نظر، "چپ" نیست، "راست" است! همانطور که در بند "ب" از ماده ۲۷ طرح برنامه سازمان هم آمده است:

"تروتسکیسم، انحرافی سانتریستی تحت لفافه ای از عبارات پردازی های انقلابی در جنبش کارگری است... تروتسکیسم، که امروزه به یک جریان

(* رفیق باباعلی در پیش نویس کفرانس مشورتی اخیر در صفحه ۳ نوشته خود تحت عنوان "چگونه سهم خود را در بنای یک حزب انقلابی توده ای انالکتیم" در مورد دول سوسیالیستی اصطلاح فوق را بکار گرفته است.

(* در مباحثات وحدت، "حق گرایش" از طرف نمایندگان راه کارگر صراحتاً رد شده بود.

پلورالیسم پرولتری تنها میتواند براساس گسترش بی قید و شرط مبارزه طبقاتی و آزادی بی قید و شرط استوار باشد.

این است تفاوت دیدگاه بورژوازی و پرولتریانستیت به پلورالیسم. دو شعار مقابل هم قرار میگیرند آزادی بی قید و شرط یا پورالیسم. رفرمیستها در اینجا به شعار بورژوازی میپیوندند. در مقابل آزادی بی قید و شرط، در مقابل حق انقلاب تودهها به پلورالیسم بورژوازی دخیل مینندند. ماهیت را رها میکنند و شکل را به اصل تبدیل میکنند. پس ناگزیرند به قانون بیچون و چرای پلورالیسم بورژوازی تن در دهند، یعنی در چارچوب منازعات درون طبقه حاکم حرکت کنند و در مقابل یک جناح از طبقه حاکم، به دنبال جناح دیگر صف ببندند. نصیب پرولتاریا و تپه داستان از این پلورالیسم چیست؟ اینکه از حاکمیت سرمایهداران تقاضا کنند که به آنها هم حق بیان، حق رای، حق تشکل و حزب اعطا کند. این تصادفی نیست که رفرمیستها در طول انقلاب ایران به دامان حاکمیت قرون وسطایی آویزان شدند و آن فضاقت رفت بار و بی شرمانه را ببار آوردند. سرگذشت رفرمیسم "سوسیالیستی" در طول صد سال اخیر تکرار مکرر یک داستان بوده است که بسته به شرایط گاه به افتضاح و گاه به فاجعه کشیده شده است. لاسالون در حزب کارگری آلمان در دهه ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در مقابل آیزناخیستها صف بستند و شعار انتخابات عمومی و راه پارلماناریستی را تبلیغ کردند و از کارگران خواستند دست از مبارزه انقلابی بشویند و عاقبت به آلت دست بیسمارک تبدیل شدند.

برنشتین در سالهای پایانی قرن نوزدهم مقابل سوسیال دمکراسی انقلابی آلمان قرار گرفت و بیپایه نو کردن مارکسیسم و انتقاد از کهنه پرستی دکماتیستی شعار مبارزه پارلمانی را برافراشت و خود سر بر دامن ارتجاع آلمان نهاد، میلیون با شعار انتقاد از دکماتیسم مارکسیستی به کابین ارتجاع فرانسه رفت و به همکاری با قاتلان کوناردها روی آورد، منشویکیا به طناب "دمکراسی" آویختند و سر به دامان کرنسکی گذارند، کائوتسکی شعار آزادی و انتخابات سرداد و به همکاری با ارتجاعی روی آورد که خون روزالوکزامبورگ و لیبیکخت رابر سنگرش خیابانها جاری کرد و میلیونها کارگر را به گوشت دم توپ بورژوازی هاری تبدیل کرد که برای تقسیم جهان آتش جنگ جهانی را برافراشته بود، حزب توده خودمان در بحبوحه انقلاب تودهای علیه دیکتاتوری پهلوی به دامان دربار آویخت که شاه باید سلطنت کند تا حکومت پلورالیستی باقی بماند. و چرا اکنون همه رفرمیستها - چه آنها که از "چپ" آمدهاند و چه آنها که از راست در فکر استحالهاند؟ به این سؤال باید واضح پاسخ داد. پاسخ این سؤال این است که ترجمان عملی شعار "پلورالیسم" در جامعه کنونی ایران این است: آقای رفسنجانی شل کنید، کمی کوتاه بیاوید تا ما هم حزبمان را داشته باشیم. و پاسخ حکومت خمینی - رفسنجانی به آنها چنین است: کمی کوتاه بیاوید، ولایت فقیه را بپذیرید، تا حزبتان را داشته باشید. منازله اخیر اکثریت و ری شهری، منازله آقای قاسم با سرمنظران جمهوری اسلامی بیچ وجه غافلگیر کننده نیست. "سوسیالیسم" دمکراتیک همیشه چنین پیانه شده است و خواهد شد. زیرا این نوع دمکراسی خود را در چارچوب پلورالیسم مقید میکند و بناگیز استراتژی مستقل مبتنی بر انقلاب تودهای را که بر قهر تودهها متکی باشد رها میکند. نتیجه آن چیست؟ درخواست برسمیت شناخته شدن حقوق بورژوائی از دیکتاتوری حاکم. از این روست که ری شهری، از اکثریت بعنوان سازمانی که میتواند در چارچوب پذیرش فقیه، فعالیت قانونی داشته باشد نام میبرد. زیرا این سازمان از پیش پرچم سفید را در برابر رفرمیسم بورژوائی برافراشته است و نشریه کار - ارگان اکثریت (شماره ۵۷) در جواب به کرشمه پاسخ میدهد قانون ولایت فقیه هنگامی مشروعیت دارد، که

حق فعالیت سیاسی احزاب برسمیت شناخته شود؛ از این روست که آقای قاسم در مصاحبهای اعلام میکند که خود مختاری را میتوان از ولایت فقیه

حفظ تعادل قوا و اخذ رای مردم، به آن اتکا داشته اند. هم اکنون نیروهای فاشیست در اروپا - با پارلماناریسم موافقت و آرا آنها با تکیه بر انتخابات بورژوائی روز بروز افزایش مییابد. انتخابات اخیر فرانسه و ماجرای حزب آقای لوپن - که برای بسیاری از فرانسویان تکان دهنده بود، بتنهائی نشان میدهد که آرا انتخابات بورژوائی "چگونه میتواند بر عقب ماندمترین و سعبانه ترین و کثیف ترین احساسات انسانی استوار باشد و البته رای دهندگان لوپن، همه بورژوازی محترم فرانسه نبودند، همه میدانند که بورژوازی محترم اروپا، با استفاده از ابزارهای غول آسای مدرن، چگونه جوانان نگون بخت بیکار را، از جایگاه طبقاتی خود بیخیر نگاهداشته و آنها را در دستجات راسیست و فاشیست سازمان میدهد. در چنین شرایطی آزادی احزاب کارگری چه نقشی بازی میکند بجز سوپاپ اطمینانی برای اینکه بورژوازی در یابد که باید دولت خود را چگونه سازمان دهد: با فاشیستها، با "بازها" یا با "کوترها"؟

اکنون باید رفرمیستها را دعوت کنیم برخلاف عادت، برای یکبار هم شده در کنار پرولتاریا و تپه داستان بایستند و به مساله پلورالیسم بنگرند. پرولتاریانها همای دمکراتیک، حق رای، آزادی احزاب را میخواهد چه کند؟ پرولتاریا از این حقوق و تاهین آنها دفاع میکند تا تضاد خصومت آمیز خود با بورژوازی را بنفع خود حل کند، یعنی دیکتاتوری بورژوازی را براندازد و دولت خود را مستقر کند، کمونیستها آزادی احزاب را برای چه میخواهند، برای آنکه هر لحظه این تضاد خصومت آمیز را برای تودههای عقب مانده کارگر و تپه دست افشا کنند. استقلال طبقاتی فقط و فقط یعنی همین، استقلال حزب پرولتری فقط و فقط یعنی همین. حزب پرولتاریا در هر شرایطی ناگزیر است توده پرولتری را متناسب با شرایط مبارزاتش برای همین هدف، یعنی سرنگونی حاکمیت بورژوازی سازمان دهد. از این رو نمیتواند خود را به "پلورالیسم" یعنی شعاری که هر کس بنا به نیروی خود و بنا بر منافع خویش تعبیری خاصی از آن دارد، محدود کند، بلکه مجبور است دامنه آزادی را آنقدر بگسترده، که مفهوم واقعی آزادی، یعنی حق اعمال اراده اکثریت تپه دست در چارچوب آن بگنجد، پس شعار پرولتاریا در جامعه سرمایهکاری، نه "پلورالیسم" که شعاری است کنگ و مفهوم کمیتواند وحشیانه ترین شیوههای سلب اراده از مردم هم در آن بگنجد، بلکه آزادی بی قید و شرط سیاسی است. آری شعار بورژوازی برای آزادی در جامعه سرمایهکاری "پلورالیسم" است و شعار پرولتاریا آزادی بی قید و شرط سیاسی. آزادی بی قید و شرط سیاسی یعنی دامنه آزادی را آنقدر وسعت دهید تا راه برای حاکمیت اکثریت کشوده شود. ارتش و پلیس و دستگاههای امنیتی را منحل کنید و سپس رای بگیریید. بگذارید توده مردم خودشان، با سلاح های خودشان از حق رای خود دفاع کنند. آیا بورژوازی حاضر است در چنین شرایطی به مردم حق رای بدهد؟ وظیفه اصلی ارتش و پلیس دستگاه امنیتی اساسا جلوگیری از چنین روز مبادایی است که مردم حق رای خود را بدست آورند. پس پرولتاریا ناگزیر است برای واقعیت دادن به رای مردم تپه دست، حتی فقط برای آنکه در چارچوب پلورالیسم بورژوائی حق رای واقعی داشته باشند، تودههای وسیع مردم را به میدان بکشد، یعنی انقلاب را سازمان دهد البته چنین روشی اختلافات احزاب بورژوائی را تیز خواهد کرد. آنها به افشای یکدیگر خواهند پرداخت یا در صورت احساس خطریا یکدیگر علیه انقلاب متحد خواهند شد. اما تنها بر پایه چنین روشی است که تودههای عقب مانده تر نیز نیروهای معارض واقعی اجتماعی را خواهند شناخت و خواهند دانست که اکثریت خاموش و محروم، تنها پس از انحلال ارگانهای سرکوب بورژوازی است که حق رای بدست میآورد و خواهد دانست که حق رای که بورژوازی میدهد متکی است بر ارگانهای سرکوب و وسایل تحمیق، که پلورالیسم بورژوائی، آزادی سر و گوش و دم بریدهای است که مشروط است به سکوت در مقابل دیکتاتوری طبقاتی و

توضیح دیرامون . . .

دنباله از صفحه ۲۷

جمله پردازی های "انقلابی" خبلی روشن است که در نیضت اصلاح سبک کار در سازمان ما، رفیق "باباعلی" نمیتواند سخنگوی چپ باشد، زیرا این نیضت، خواهان پیاده کردن الگوی حزب لنینی است؛ و رفیق "باباعلی" در این نیضت چیزی جز یک "گرایش" نیست: گرایش راست.

در رابطه با استراتژی انقلاب ما و ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق نیز، همانطور که اشاره کردیم (و در آینده به تفصیل شرح خواهیم کرد) رفیق "باباعلی" با دفاع از حق حاکمیت خرده بورژوازی میانی در دولت انتقالی یعنی نظام سیاسی آینده ای که جایگزین رژیم اسلامی باید گردد، استراتژی انقلاب ایران را با وراثت سوئی میدهد، و با ارتقا خرده بورژوازی میانی به متحد دولتی (استراتژیک) پرولتاریا، او را در وظیفه سرمایه شکنی دولت انتقالی سهیم میسازد. از این نظر نیز او به نگرش های راست رویزیونیستی و پوپولیستی رایج منحرف میشود. صاحب چنین دیدگاهی نیز نمیتواند "سخنگوی اپوزیسیون چپ" در سازمان ما باشد، زیرا از این نظر همه راهکارگری هادهمسال است که بدون استثنا از پائین تا بالا "چپ بونه"، و از جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کرده اند. در این جمع، رفیق "باباعلی" البته یک "گرایش" است، اما گرایش راست.

از لحاظ متحدین بین‌المللی پرولتاریای ایران و نگرش به اردوگاه کشورهای سوسیالیستی هم طرفداری از انقلابات سیاسی در کشورهای سوسیالیستی و سرنگونی رژیمهای آنها، یک گرایش تروتسکیستی و سانتریستی است، که بخاطر جوهر کاملاراست خود، چیزی جز هم صدائی با سوسیال دمکراسی کین توزعلیه سوسیالیسم نیست. "این گرایش" رفیق "باباعلی" هم یک گرایش راست است.

همانطور که گفتیم، اخراج رفیق "بابا علی" بخاطری انضباطی، انشعاب طلبی و فراکسیون سازی صورت گرفت؛ اما مواضع جدیدی که در پلاتفرم انشعاب خود ("نامه به یلرفیق") مطرح کرده است، نشان داد که وی توافقات وحدت را هم زیرپانواده؛ مهمترین اصول وحدت های حزبی ما را مورد تجدید نظر قرار داده، و یک سیستم نظری راست و خارج از اصول وحدت های حزبی ماتدوین کرده است. اکنون کاملاً روشن شده است که نیت واقعی وی از آنهمه اصرار بر نقض انضباط و عدم تبعیت از نظم معمول چه بوده است پس خواه ناخواه جای او دیگر نمیتوانست در صفوف ما باشد.

دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۳۶۷/۱۱/۲۵

"فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده ها باشد"

این کلام جاودانه مروج بزرگ مارکسیسم دکتر تقی ایرانی است؛ کمونیست بزرگی که با وفاداری به آرمانهای طبقه کارگر علیه دیکتاتوری جنایت پیشه رضاخان جنگید و بالاخره در چهاردهم بهمن ماه ۱۳۱۸ توسط جلادان رضاخان به شهادت رسید. دفاع قاطع ایرانی از منافع توده های محروم و زحمتکش، او را از فرمیستهای خیانت پیشه توده ای و اکثریتی جدا میکند و او را در صف اول کمونیستایی قرار میدهد که قاطعانه علیه نظام جنایتکار ولایت فقیه جنگیدند. بی شک مبارزه قاطعانه و تابه آخر علیه تمام مظاهر ستم سیاسی و اجتماعی تنهاراه بزرگداشت این کمونیست انقلابی است، بدین طریق ما یادارانی را با ادامه راهی که او آغاز کرده است ادامه میدهم!

امنیتی و چه بلحاظ تدارکاتی و چه بلحاظ پیشبرد مسائل تبلیغی و سازمانگانه بدون توده ها نفوذ کنیم و از نیروی لایزال ایشان استفاده کنیم. در میان ایشان بهترین مبلغین و مجربترین سازمانگران توده ای وجود دارند که در پیوند با سازمان و بر بستر مبارزه، استعدادهایشان میتواند شکوفا گردد.

تقاضا کرد و برای اعلام این تاکتیک دمکراتیک نشریه گروهی را انتخاب میکند که خود از قبل به استحاله امید بسته و آزادی احزاب را از منیها و بازگان ها طلب میکند (رجوع کنید به راه ایرانی شماره ۶). از این روست که خط استحاله در میان طیف تودهای که خود در حال استحاله سوسیال دمکراتیک هستند، رواج مییابد، از این روست که کپک تئوری های فرسودگی طبقات و خطرناک بودن انقلاب در شرایط کنونی ایران هم در میان سوسیال دمکراتهای سنتی، هم در میان سوسیال دمکراتهای تازه نفس رواج مییابد. وقتی رفرمیستها اصل دیکتاتوری طبقاتی را مکتوم میدانند و پلورالیسم را به اصل ارتقا میدهند، ناچارند بگردند و جستجو کنند تا ببینند، که بر راس هرم قدرت می نشیند، بازگان؟ رجوی؟ رفسدجانی؟ آنگاه آزادی احزاب را از او طلب میکنند. از این روست که رفرمیستها آماده اند با هر شیطنانی دست دهند و برای اینکه صلح و صفا با این شیاطین مرتجع برقرار شود، از پرولتاریا و تپی دستان میخوانند از استراتژی مستقل خود، از اصل مبارزه طبقاتی دست بردارند، ما را فضای ایجاد شود که "حکومت آزادی احزاب را نپذیرد".

جالب این که این تره های خبلی "دمکراتیک" در شرایطی عنوان میشوند که جانوران خون آشام حاکم بر ایران چنان کشتار فجیعی براه انداخته اند که روی فاشیستهای هیتر را در پیشگاه تاریخ سفید کرده است و با این تره های خبلی "دمکراتیک" است که رفرمیستها قرار است مارکسیسم را مورد انتقاد قرار دهند و سوسیالیسم خشونت آمیز یک قرن پیش را دمکراتیزه کنند!

براستی چه کسی از آزادی دفاع میکند، ما - مارکسیست - لنینیستها که تا پای جان و با همه توان، بدون هر گونه قید و شرطی برای آزادی میجنگیم و نقطه اتکالمان سازماندهی مستقل پرولتاریا و تپی دستانی است که آزادی شان هیچ مفهومی به جز حاکمیت اکثریت ندارد، یا رفرمیستایی که آزادی را مقید و مشروط به پذیرش پلورالیسم از طرف طبقات حاکم میدانند و نقطه اتکالشان کرم و سخاوت دولت های حاکم است؟ "پلورالیسم سیاسی" یا "آزادی بی قید و شرط" کدام یک آزادی مردم را تامین میکند؟ آزادی سر و گوش و دم بریده متکی بر قانونیت بورژوازی، یا آزادی کامل متکی بر مشروعیت انقلابی؟

ادامه دارد

از تجارب کمیته ها و . . .

دنباله از صفحه ۶
به همین خاطر همیشه وقت کم داریم. اما چه باید کرد؟ مجموع کارها را میتوان به سه دسته تقسیم کرد: اول - آن دسته ای که طی تقسیم کار تشکیلاتی میتوان انجام داد و در عین حفظ کیفیت لازم و به لحاظ زمانی خود را سبک کرد. مثلاً هر رفیق بجای آنکه مجبور باشد خود به سراغ تحقیق حول فلان مسئله برود. با مطالعه و کار بروی مواضع و مقالات مندرج در اسناد سازمان میتواند عصاره و چکیده مطالعاتی را که با صرف وقت و زحمات زیاد تهیه شده است را پیش روی خود داشته باشد و . . .

دسته دوم - آن کارهاییست که فقط خود رفیق میتواند و میبایست انجام دهد مثلاً شرکت در نشست ها و بحث ها و . . .
دسته سوم - آن بخش از کارهاییست که میتوانیم با استفاده از امکانات و توانائی های تودهای انجامشان دهیم و اگر امروز چنین نیست ناشی از ویژگی ۱ - دوره گذار از سازمان پوپولیست به سازمان کمونیستی و سمت گیری بسوی ایجاد حزب کمونیست و ۲ - عدم درک همه جانبه مقوله "توده ها" و امکانات و توانائی های ایشان و استفاده عملی از آنهاست. بعنوان مثال ما میتوانیم از امکانات تودهای برای حمل و نقل و انتقال اسناد، جذب و تشویق ایشان برای مکاتبه با رادیو، سازماندهی مستقیم و غیر مستقیم ایشان در ارتباط با امر تبلیغ یا در بحث هایی در امر سازمانگری و . . . استفاده کنیم. ما میبایست هر چه بیشتر چه بلحاظ

اسامی تعدادی دیگر از شهدای قتل عام اخیر رژیم سفاک جمهوری اسلامی

چاوهران باد یاد رفیق

احمد بیگدلو

رفیق احمد بیگدلو در یک خانواده زحمتکش بدینا آمد زندگی در محیط زحمتکشان در سیما و شخصیت او نقش بسته بود بطوریکه از همان نگاه اول زندگی توأم با رنج و مرارت در رخسار او قابل بازشناسی بود. محرک های مبارزجویی آینده او نیز در همین محیط سرشته شد. رفیق بیگدلو در ضمن تحصیل علاقه زیادی به ادبیات و هنر و بویژه ادبیات معاصر ایران پیدا کرد و با عطش سیری ناپذیری به مطالعه در این قلمرو پرداخت. علاقه به مطالعه و ژرفاندن آگاهی او را به محافل مطالعاتی اواخر دهه ۴۰ وارد ساخت و در همین رابطه با رفیق عبدالحمید روشنفکر که از بانیان اصلی یکی از محافل مبارز بود آشنا شد. در میان محفل که رفیق بیگدلو از اعضای آن بود گرایش به مبارزه مسلحانه شکل گرفت و بتدریج فعالین آن به تدارک عملی مبارزه مسلحانه پرداختند. در سال ۵۰ این محفل از سوی ساواک رژیم ستم شاهی شناسائی شد و فعالین آن دستگیر و سپس به ناگاههای نمایشی شاه سپرده شدند. رفیق بیگدلو نیز همانند یار و همسنگر مبارزش عبدالحمید روشنفکر در مواضع انقلابی خود استقامت ورزید و به ۸ سال زندان محکوم شد.

دوران زندان، کوران آزمایش جدیدی برای رفیق احمد بیگدلو بود. او در کلیه حرکات زندان شرکت میجست و با علاقه و شور فراوان تحولات ایدئولوژیک درون مبارزه مسلحانه را در راستای نست یابی به یک شی کونیستی دنبال مینمود. رفیق بیگدلو همانند رفیق روشنفکر به انتقاد انقلابی از شی مسلحانه در راستای خط کمونیستی پرداخت و بدین ترتیب در صف رفقای قرار گرفت که پس از رهائی از زندان سازمان مارا

اخباری از زندانها

روحیه مقاومت و ایستادگی زندانیان علیرغم تشدید جوخفقان، شکجه و اعدام، بسیار قوی است. و در موارد زیادی محکومین، خانوادههایشان را به امید، تحمل و ایستادگی دعوت نمودهاند. مادر ناگذاری گفتههای فرزندش را که در آستانه آزادی اعدام شده بود، چنین نقل میکرد: "آنها از من چیزی را میخواهند که من نمیتوانم آنها بپذیرم حتی اگر سرم برود نمیتوانم قبول کنم." مادر بگنار با شرافت بیرون بیایم، میخواهم وقتی تو را در آغوش میگیرم شرافتمند باشم."

- ۱- محسن رجب زاده
- ۲- علی محمد پژمان
- ۳- حسین حاج محسن
- ۴- ساسان قندی
- ۵- بیژن بازگان
- ۶- محمد علیزاده
- ۷- یونس قنبری
- ۸- کریم چراغی
- ۹- حسن نظام پسند
- ۱۰- فریبرز ایلیگی
- ۱۱- حسین محسنی کبیر
- ۱۲- یوسف گلریز
- ۱۳- مهرداد راستگو
- ۱۴- ابراهیم اکبری
- ۱۵- علی نیکخواه
- ۱۶- محمد طبرسی
- ۱۷- یزدانی
- ۱۸- فرشته بابایی
- ۱۹- فخری واحدی
- ۲۰- بهرام قنک
- ۲۱- بهرام طالبی
- ۲۲- حسین راسخ
- ۲۳- رضا گلریز
- ۲۴- غلام رضوی
- ۲۵- ابراهیم طالبی
- ۲۶- امیری فرد
- ۲۷- کتابیون راد
- ۲۸- زهرا سیدی
- ۲۹- خدیجه گلچین
- ۳۰- طاهره موسوی
- ۳۱- حسن شیرخانی
- ۳۲- زهرا خبازگار
- ۳۳- احمد اشراقی
- ۳۴- مرضیه فلاح
- ۳۵- آشتیانی
- ۳۶- صدقی
- ۳۷- علمداری
- ۳۸- باقری
- ۳۹- بهروز رجائی سراوانی
- ۴۰- رضا متقی طلب
- ۴۱- امیر متقی طلب
- ۴۲- نوشین لاهیجانی
- ۴۳- یوسف خوشخوی جعفرآبادی
- ۴۴- قنبری گیلوایی
- ۴۵- چراغی پشه ای
- ۴۶- مهرداد باقری
- ۸- سال محکومیت داشت که ۷ سال و ۹ ماه را گذرانده بود.
- ۱۵- سال محکومیت داشت که بیش از ۴ سال را گذرانده بود.
- راه کارگر، ۱۵ سال محکومیت داشت، ۶ سال را گذرانده بود.
- حزب توده، ۵ سال زندان را گذرانده بود.
- اتحادیه کمونیستها، ۱۰ سال محکومیت داشت و ۶ سال آنرا گذرانده بود.
- مجاهد
- مجاهد
- مجاهد
- مجاهد
- اهل آستانه اشرفیه، ۲۲ ساله، ورزشکار و نقاش دارای کربند سیاه.
- رانگرگر، لاهیجانی، دبیر دبیرستان، برادر رفیق شهید حجت محسنی کبیر
- مجاهد، اهل کوچصفهان، ۱۰ سال محکومیت داشت.
- مجاهد
- مجاهد، اهل کوچصفهان، ۱۰ سال محکومیت داشت.
- مجاهد
- اتحادیه کمونیستها، در اوین تیرباران گردید.
- مجاهد که به همراه شهید علی نیکخواه دستگیر و باوی تیرباران گشت.
- حزب توده
- در زندان رشت اعدام شد.
- مجاهد، ۱۵ سال محکومیت داشت، ۷ سال را گذرانده بود و در اوین اعدام شد.
- اکثریت، اهل بهشهر، در سال ۶۴ دستگیر و در ۶۶ آزاد میشود. وی در سال ۶۷ مجددا دستگیر و در اوین اعدام میشود.
- کارگر قسمت برق کارخانه ایران یاسا.
- خواهر رفیق شهید محمود فلاح، در شیراز اعدام گشت.
- وی در اوین تیرباران گشت.
- یکی از فرزندان سیاهکل
- از جوانان شهرک قلعه حسنخان
- حزب توده، لنگرودی، از زندانیان دوران ستمشاهی که ۸ سال در زندان بود. در سال ۵۸ دستگیر شده و به ۸ سال زندان محکوم شده بود. وی پس از پایان محکومیتش از زندان آزاد نشده و در آذرماه ۶۷ اعدام گشت.
- ۱۵ سال محکومیت داشت، ۷ سال را گذرانده بود.
- مجاهد، اهل رشت، ۱۰ سال محکومیت داشت.
- مجاهد، اهل رشت، ۱۵ سال محکومیت داشت.
- مجاهد
- مجاهد، اهل رشت، ۱۵ سال محکومیت داشت.
- مجاهد، اهل کوچصفهان
- مجاهد اهل کوچصفهان ۱۰ سال محکومیت داشت.
- حزب کمونیست، در اهواز اعدام گشت.

- ۴۷- پروین باقری
مجاهد، دراهواز اعدام گشت.
- ۴۸- شهریار اردشیرپور
اتحادیه کمونیستها، درشیراز اعدام گشت.
- ۴۹- حمیدرضا دوست محمدی
مجاهد، درسمنان اعدام گشت.
- ۵۰- محسن عبدالله زاده کاخی
مجاهد، ۱۰ ساله، حکومت داشت و در اولین تیرباران گشت.
- ۵۱- حسن کوچکی
مجاهد، در اولین اعدام گردید.
- ۵۲- زین العابدین خشک بیجاری
مجاهد، در اولین اعدام گردید.
- ۵۳- پیرمزدشتی
چپ، در اولین اعدام گردید.
- ۵۴- نیکوکار
نماینده مجلس دوره دوم.
- ۵۵- خاوری
کاندیدای نمایندگی مجلس از ساوه و مورد حمایت بازاریان.
- ۵۶- محمودی
مجاهد
- ۵۷- اردلان صحت
مجاهد
- ۵۸- یحیی مولازاده
مجاهد
- ۵۹- عسکر مجرد
مجاهد
- ۶۰- داوود تمدنی فر
مجاهد
- ۶۱- بُعینی
(بانام مستعار خانوادگی کامی)
- ۶۲- بُعینی
(بانام مستعار خانوادگی کسری)
- ۶۳- هاشمی
مجاهد، ۸ سال حکومت داشت، ۶ سال را گذرانده بود.
- ۶۴- معینی
اهل کرگان که در یکی از شهرهای مازندران اعدام گشت.
- ۶۵- محسن روزبهانی
مجاهد، ۶ سال از حکومت خود را گذرانده بود.
- ۶۶- بهتاش
مجاهد، اهل کرگان
- ۶۷- رضامیرکریمی
مجاهد، اهل کرگان، ۷/۵ سال از حکومت خود را گذرانده بود.
- ۶۸- محسن مهرانی
مجاهد، اهل علی آباد کرگان.
- ۶۹- حسن دنکوب
مجاهد، اهل کرگان.
- ۷۰- رضا اسدالهی
مجاهد، اهل کرگان
- ۷۱- فرهاد کریمی
مجاهد، اهل کرگان، تعداد دیگری از اعضای خانواده اش
- ۷۲- طهمورث رحیمی نژاد
نیز در سالهای پیش اعدام گردیده بودند.
- ۷۳- حوریه
مجاهد
- ۷۴- علیرضارجانی
مجاهد
- ۷۵- ایرج مایلی

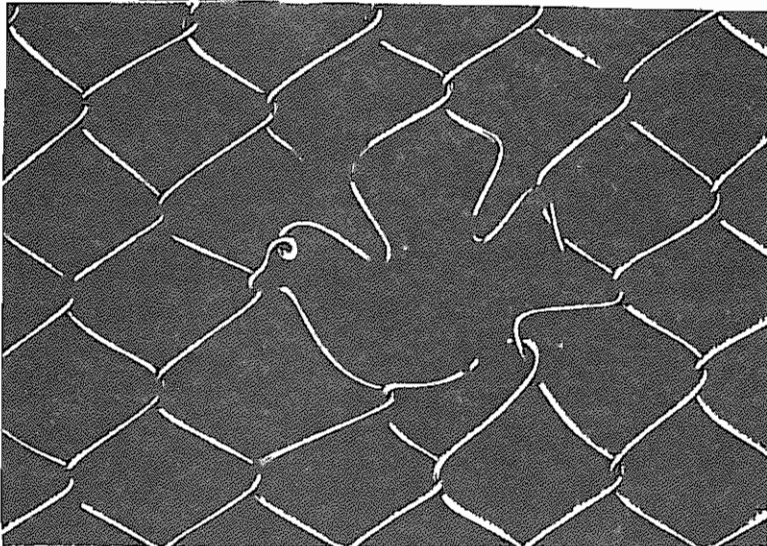
بوجود آوردند. در سخت ترین و سیاه ترین دوران سرکوب شاه و در شرایطی که زندان های سیاسی زیر مهیمن جلادان شاه قرار داشت او با سرودن اشعار انقلابی به ستایش از حماسه مقاومت میپرداخت و از همین رو در میان رفقایش "شاعر" نامیده میشد "شاعر" انسانی بی تکلف، صمیمی بود با قدرت ایجاد رابطه با دیگران و آمیختن با همگان.

بدنبال گشوده شدن درهای زندان، رفیق احمد بیگلرلو به مبارزه بزرگ مردمی علیه رژیم در حال اضمحلال شاه پیوست و فعالانه در قیام بهمن شرکت جست و پس از بقدرت رسیدن رژیم ارتجاعی فقها در صفوف سازمان زیر شعار "انقلاب مرد زنده باد انقلاب"، نیروی سرشار خود را وقف انقلابی دیگر، انقلابی برای به تارک قدرت نشاندن طبقه کارگر بر قدرت سیاسی ساخت. تمام سالهای پس از قیام رفیق بیگلرلو در عرصه های گوناگون مبارزه، در لحظه های فراز و فرود با نبض مبارزه و با نبض تحولات سازمان ما می پیچید و هر آنچه را داشت بی دریغ در خدمت مبارزه سرخ خود می نهاد.

رفیق بیگلرلو در جریان ستمگری کارگری سازمان ما، با توانائی بی نظیری خود را با برنامه نوین سازمان منطبق ساخت زیرا او از میان کارگران و زحمتکشان برخاسته بود و خانه و کاشانه واقعی اش در میان آنها بود.

زندان رژیم فقها آخرین رزمگاه رفیق بیگلرلو بود. رزمنگی دوران نوجوانی، ۷ سال زندان رژیم شاه و سالیان مبارزه پس از قیام توشه پروری برای رزم نهائی او آماده ساخته بود. شکوفه های سرخ به پیراهن سپید و بی تکلف "شاعر" و دیعه بهار آینده، بهار کارگران و زحمتکشان خواهد بود. او سرفرازانه به زمین افتاد تا زندگی را نثار راه سرخ و پیروز کارگران سازد. نامش را همچون سرودی شاعرانه ترنم بخش پیگرهای بزرگ آینده خواهیم ساخت!

قطع شکنجه، اعدام زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



یکی از شیوه های رژیم سفاک ج... ا برای مطلع نمودن خانواده فرد اعدام شده چنین است که تلفن زده و میگویند میخواهیم زندانبانان را آزاد سازیم. یکی از خانواده ها که این خبر را شنیدند با تدارک مهمانی و مراسم حتی قربانی کردن گوسفند به جلوی اوین رفته و میبینند هزاران خانواده در آنجا تجمع کرده اند و همین خبر را شنیده اند. پس از مدتی انتظار پیر خانواده را میخوانند و با بستن چشمانش وی را به وسط بیابانهای اوین برده و وسایل فرزند اعدام شده را به وی داده و میروند.

آقای قاسملو و استراتژی مذاکره

حزب دمکرات هرروز گام بلندتری بسوی لیبرالیزه کردن قطعی مواضع سیاسی خود برمیدارد. پس از تثبیت پراگماتیسم بمتابه جهت دهنده اصلی خط و مشی حزب، پس از تلاوم و تشدید اقدامات ضد دمکراتیک که نهایتاً با سازماندهی جنگ داخلی در کردستان و یوگیری چند ساله آن بعنوان یکی از مهمترین ویژگیهای سیاست عملی حزب جلوهرگر گردید، و بالاخره پس از تجدید نظر در اهداف نهائی حزب و رد ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و قرارگرفتن در اردوی سوسیال دمکراسی بین‌المللی، اینک نوبت چون و چرا در شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تجدید نظر در شعار محوری حزب دمکرات یعنی دمکراسی برای ایران، خود مختاری برای کردستان و به همین ترتیب پذیرش چهارچوب نظام ولایت فقیه رسیده است.

اگر چه این مضامین به مناسبت‌های گوناگون از طریق نشریات و بویژه رادیوی حزب دمکرات طرح و تبلیغ شده است، اما روشنترین و قابل استناد ترین نمونه آن صاحب‌تازه آقای قاسملو با ششمین شماره نشریه "راه ارانی" است و از همین رو ما برای تصویر گامهای تازه حزب دمکرات بسوی لیبرالیزم، آنرا برمی‌گزینیم.

همه میدانیم که امکان مذاکره با جمهوری اسلامی همواره به عنوان یک چشم انداز جدی در مجموعه سیاستهای حزب دمکرات مطرح بوده است. اما این مسئله امروز از زبان آقای قاسملو به صریحترین نحو ممکن بمتابه استراتژی مبارزاتی حزب دمکرات معرفی میگردد. پرسیدنی است علت این صراحت و بی پروائی در بیان، مقاصد چیست؟ اگرچه یکدست شدن رهبری حزب دمکرات پس از انشعاب و تاسیس حزب دمکرات کردستان ایران "رهبری انقلابی" - و بقول معروف فقدان منتقد درونی در بیان صریحتر مقاصد سیاسی بی تاثیر نیست، اما علت اصلی را باید در جای دیگری جستجو کرد. واقعیت این است که پس از پذیرش آتش بس توسط جمهوری اسلامی تمامی طیفهای بورژوازی با انواع توهمات و توقعات و بدرجات متفاوت نسبت به رژیم همگرایی و همدلی نشان میدهند و طبعا این مسئله در مورد بورژوازی کرد نیز صادق است. از نظر اینان پذیرش آتش بس در واقع بیان گسترش روند استحاله در درون جمهوری اسلامی است و از همین رو بمتابه یک نقطه عطف در تعیین سیاستهای تازهتر در قبال آن بشمار می آید. آقای قاسملو این ماجرا را این گونه تبیین میکند: "من فکر میکنم که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی و خود شخصی خمینی عقب نشینی بسیار مهمی در سیاست ج ۱۰ بشمار می‌آید. حتی میخواهم بگویم که این عمل نفی فلسفه ج ۱۰ است، چرا که ج ۱۰ سیاستش بر اساس صدور انقلاب به هر طریق بود و البته همچنانکه میدانید برای این منظور طریق جنگ را انتخاب کرده بود و نفی این طریق نفی کل یا بخشی از سیاست ج ۱۰ را تشکیل میدهد. وقتیکه در مسئله مهمی چون جنگ رژیم عقب نشینی کرد و من فکر میکنم که امکان دارد، اگر اپوزیسیون ایران (مقصود من بیشتر اپوزیسیون داخل ایران است) بتواند تشکل پیدا کند و فعال تر شود، میتوان رژیم را به عقب نشینی های دیگری نیز وادار نمود." (راه ارانی شماره ۶- ص ۱۵)

بدین ترتیب با چنین مقدمات و مفروضاتی، آقای قاسملو وارد بحث دمکراسی و خودمختاری و سرنگونی و مذاکره میگردد تا تجدید نظر در آنها را مستدل سازد:

صاحب‌کران راه ارانی میپرسند: "با توجه به اینکه در گزارش کمیته مرکزی به کنکره هشتم تکرار شده است که در چهارچوب رژیم موجود، هیچکدام از خواستهای مردم کردستان، دمکراسی برای ایران و خود مختاری

برای کردستان تحقق پذیر نیست و از این رو شعار سرنگونی رژیم و بر سرکار آوردن رژیم دمکراتیک را همچنان شعار حزب میدانید، پس چرا مذاکره با آن رژیم راحتی در چهارچوب مذاکره برای خود مختاری مطرح می‌سازید؟" آقای قاسملو چنین پاسخ میدهد: "البته شعار ما هنوز هم سرنگونی رژیم و برسر کار آوردن یک رژیم دمکراتیک است. اما چرا مذاکره را رد نمی‌کنیم؟ سیاست هنر ممکن است. در سیاست نمی‌شود یک چیز را مطلقاً رد کرد. وانگهی هدف یک جنگ پارتیزانی آنها در منطقه ای از ایران نه در سراسر ایران جز این نمی‌تواند باشد که رژیم را وادار به مذاکره بکند." (تاکید از ما - همانجا - ص ۱۶)

اگر این درست است که جمهوری اسلامی سیاست خویش را نفی کرده است و یک قدم به عقب نشسته است و اگر اپوزیسیون ایران میتواند فعالیت کرده و او را وادار به عقب نشینهای بیشتر نماید، پس قاعدتاً باید شعار سرنگونی با قید هنوز مطرح شود و هدف مبارزه خلق کرد نیز نه سرنگونی ج ۱۰ بلکه وادار کردن این رژیم به مذاکره باشد!

در واقع شعار سرنگونی هنوز مطرح میشود تا رژیم از ترس مرگ به تب رضایت دهد و یک قدم دیگر عقب نشینی نماید و بسوی دمکراسی پیشروی کند!

پس از آنکه حتی شعار سرنگونی مزین به قید هنوز هم بمتابه هدف مقدم مبارزه نفی گردید، نوبت به رابطه خود مختاری و دمکراسی میرسد: "رابطه دمکراسی با خود مختاری رابطه جز" با کل است. نمی‌خواهیم وارد مقولات فلسفی بشوم، ولی از نظر فلسفی درست است که کل اساسی است، تعیین کننده است ولی جز" هم تاثیر دارد. در واقع کل از اجزا تشکیل شده یعنی اینکه اخیانا تصور کنیم روزی ما رژیم ج ۱۰ را وادار کنیم آن خود مختاری را که ما در کردستان خواهانش هستیم بپذیرد، به نظر ما این خود پیروزی است برای دمکراسی. برای اینکه در این صورت در داخل بخشی از ایران دمکراسی مستقر شده است." (همانجا - ص ۱۶)

اگر کل از اجزا تشکیل شده و اگر هر اصلاح در اجزا کل را نیز یک قدم بسوی اصلاح پیش میبرد، آیا بهتر آن نیست که بجای نفی کل (سرنگونی رژیم)، سیاست اصلاح گام به گام آنرا (عقب راندن رژیم در کردستان، آنرابیجان، بلوچستان و الی آخر) در دستور کار خود بگذاریم؟

هرگاه نشریه راه ارانی چنین سئوالی را از آقای قاسملو می‌پرسد قطعاً در جواب می‌شنید که: بله آقا جان! سیاست هنر ممکن است. وقتی میشود رژیم را عقب راند و گام به گام آنرا به سمت یک رژیم دمکراتیک به جلو برد، چرا باید بدون احساس هیچ مسئولیتی شعار سرنگونی تمام عیار بدهیم و با دادن "شعارهای افراطی" کار را خراب کنیم! برای همین است که ما شعار سرنگونی را با قید هنوز مطرح می‌سازیم. از کجا معلوم فردا هم باید شعار سرنگونی داد! در سیاست هیچ احتمالی را نباید رد کرد. مایک حزب واقع بین هستیم."

جان کلام آنکه همراه و هماهنگ با تعمیق صف بندی طبقاتی در کشورمان - این صف بندی بویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق و تلاش رژیم فقها برای پاسخگویی به وظایف طبقاتی خویش سیمای روشنتری به خود گرفتار است - بورژوازی کرد نیز همانند سایر طیفهای بورژوازی بسوی سازش و همکاری با رژیم ولایت فقیه تمایل پیدا کرده و این تمایل خود را بیش از هر زمان دیگری با تر استحاله اعلام نشدنی بیان میکند. و بدینسان یکبار دیگر معلوم شده است که آقایان استحاله‌چی قبل از همه خود مستحیل شدتند. کسانی که تا دیروز در میدان می‌جنگیدند، امروز میخواهند

میدان را ترکند و البته به هیچ وجه این هدف خود را نیز پنهان نمی‌کنند: "وانگهی کسی که در میدان، ده سال است می‌جنگد، بعضی اوقات احتیاج به استراحت هم ندارد." (همانجا - ص ۱۶) اصل مطلب همین است و باقی آسمان و ریسمانی که قرار است از گراخت ماجرا بگاهد و یا به چشم تودمها خاک بپاشد!

گزارشی از مبارزات اعتراضی دانشجویان دانشگاه شیراز

موفقیت آمیز جو دانشگاه (چه آموزش عالی و چه علوم پزشکی) تغییر کرده، شعار نویسی بیشتر شده و شعارهای "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و "مرگ بر خمینی" بسیار زیاد نوشته میشود دیگر حتی انجمنی ها هم بلافاصله و در ملاعام اقدام به پاک کردن شعار ها نمیکنند و شعار ها پس از تعطیل کلاسها پاک میشود. حتی چند روز پس از این واقعه دانشجویان در يك تاتر نر نقش رئیس دانشگاه و دانشجویان ظاهر شدند و کابیش ریاست دانشگاه را به صخره گرفتند. شایعه تعویض دکتر ریاضی بر سر زبانهاست. اما از سوی دیگر، وضع در دانشگاه علوم پزشکی فرق داشت. ژتون کران شده بود و کارها طبق معمول پیش میرفت. رئیس جدید دانشگاه علوم پزشکی شخصی است بنام دکتر طالعی که از حزب اللهی های فاشیست و تازه به دوران رسیده میباشد. بالاخره پس از گذشت چند روز از حرکت پیروزمند دانشجویان آموزش عالی، دانشجویان علوم پزشکی نیز به هنگام ناهار در سلف تجمع کرده و همچون دانشجویان آموزش عالی با تحریم خرید ژتون خواستار حضور رئیس دانشگاه (طالعی) در جمع دانشجویان میشوند. دانشجویان چند تن از اعضای انجمن و جهاد دانشگاه را بعنوان نماینده با تلاش بسیار به داخل اتاق رئیس میفرستند چرا که اصلا طالعی گفته بود آنها را راه ندهید، هنگامیکه نمایندگان به داخل اتاق میروند مشاهده میکنند که نمایندگان آیت الله دستغیب، کمیته انقلاب و وزارت اطلاعات نیز حضور دارند. طالعی میگوید شما قصد باج گیری از جمهوری اسلامی را دارید و ما هم نمی‌هیم، شما تنها بگوئید چه کسانی بانی این کار ها بودند. نماینده دستغیب میگوید جنگ تازه تمام شده و بودجه بسیار کم است شما نباید در چنین شرایطی اینطور برخورد کنید. نمایندگان با توضیح اینکه مسئله ما صرفا قیمت ژتون نیست بر تقاضای دانشجویان مبنی بر حضور رئیس دانشگاه در جمع دانشجویان تاکید می‌ورزند و با دادن يك مهلت ده روزه جهت حضور طالعی در جمع دانشجویان اتاق را ترك میکنند. ده روز تمام شد و هیچ خبری نشد. عدم پیگیری نمایندگان انجمنی و جهادی، نبود ارتباط پایدار بین تمام دانشجویان در مدت مهلت ده روزه، به تعلیق در آوردن ۵ دانشجوی ورودی ۶۵ از سوی مدیریت، ترس از اخراج از عوامل ناتمام ماندن این حرکت بود. این حرکت با آنکه تاثیر منفی در جو دانشگاه علوم پزشکی داشته اما چندین تراکت بر دیوار ها زده شده و خواستار بازگشت دانشجویان اخراجی شدند.

شکستن تعدادی از شیشه های دانشکده ادبیات

چند روز از حرکت موفق دانشجویان در پایش آوردن قیمت ژتون غنا گذشته است.

دانشجویان کدر آموزش دانشکده ادبیات برای انتخاب واحد جمع شدند بدلیل شلوفی بیش از حد به مسئولان آموزش فشار آورده یکی از آنها از شدت ناراحتی همه کارتهای انتخاب واحد را به وسط سالن پرتاب میکند. بر اثر جابجائی جمعیت یکی از شیشه ها بطور اتفاقی میشکند، تعدادی دانشجوی که تازه رسیده بودند و در طرف دیگر قرار داشتند فکر میکنند که این کار عمدی بوده و آنها هم به دنبال سنگ رفته و شروع به شکستن چند شیشه دیگر میکنند، همه دانشجویان این اقدام را با هورا تشویق کرده و بدین ترتیب چندین شیشه شکسته میشود، بلافاصله پلیس دانشگاه میرسد و چند نفر را دستگیر میکند اما دانشجویان اجازه نمی‌دهند که آنها را ببرند و بدین ترتیب قضیه خاتمه می‌یابد. این خبر انعکاس وسیعی در سطح دانشگاه داشته است و همه دانشجویان از آن حمایت کردند.

از اوایل ترم جاری جو دانشگاه بطور محسوسی با گذشته تفاوت داشته و دارد، جوی متشنج و حساس. خیلی صریح میتوان گفت که بسیاری از دانشجویان دنبال بهانه میگردند، بهانه‌ای برای اعتراض، برای شروع حرکات دستجمعی و اعتراضی، برای ابراز انزجار از رژیم و مزدورانش. نمونه بارزی از این نوع برخورد را میتوان در اقدام جمعی دانشجویان رشته دامپزشکی در تحریم کلاسهای واحد پاتولوژی مشاهده کرد. دانشجویان به دلیل آنکه آموزش دانشکده استاد با تجربی‌ای را برای تدریس مواد درسی این واحد در نظر نگرفته است کلاسها را تحریم کردند و هنوز پس از گذشت ۵۰ روز از شروع ترم این تحریم کماکان ادامه دارد. این حرکت نوعی مبارزهجویی آگاهانه را در خود دارد. دانشجویان در عین حال که در پیشبرد تحریم تردید نکرده‌اند اما از مری که آموزش دانشکده جهت تدریس فرستاده بوده معذرت خواهی کرده و رسماً اعلام میکنند که قصد در افتادن با آموزش دانشکده را ندارند. با آنکه به احتمال قریب به یقین آموزش برای همه نمره "ه" رد میکند ولی تحریم کماکان ادامه یافته است.

درواخر مه‌ماه در حوالی ظهر، هنگامیکه دانشجویان پس از خاتمه کلاسها از دانشکده های مختلف (آموزش عالی) تدریجا بسوی سلف آموزش عالی میروند، گروه اول دانشجویان که به سلف می‌رسند متوجه میشوند که قیمت ژتون افزایش یافته و از هفتای ۱۶۲ تومان به ۱۸۵ تومان رسیده است. این دسته از دانشجویان خود ژتون نخریده و با تجمع در برابر پیشخوان سلف سایر دانشجویان تازه وارد را از گرانی قیمت ژتون آگاه کرده و از همه میخواهند که ژتون نخریده و غنا را تحریم کنند. بعد از حدود نیم ساعت که سلف ملو از جمعیت میشود حتی يك ژتون هم بفروش نمرود و حدود ۸۰۰ - ۷۰۰ دانشجو در سلف جمع میشوند و جمعا تصمیم بر آن میشود که با دکتر ریاضی، ریاست دانشگاه (آموزش عالی) تماس گرفته و از او بخواهند فوراً در سلف و در جمع دانشجویان حاضر شود. دانشجویان تلفنی با او تماس گرفته و دکتر ریاضی ابتدا با این امر مخالفت کرده و سپس با تهدید تلفنی دانشجویان که در صورت عدم حضور عواقب امور به عهده خودتان است، به هراس افتاده و فوراً خود را به سلف می‌رساند. دانشجویان که در تمام طول یکساعت و نیم مشغول بحث و اعتراض با صدای بلند بودند هنگام ورود ریاضی متوجه او شده و یکی از دانشجویان خطاب به او گفت: اهای مردیکه تو چه رئیس دانشگاهی هستی؟ این چه وضعیه؟ اگر میخواهی اخراجم کنی بکن ولی دیگه گذش را بالا آوردید. "ریاضی که یکه خورده بود جواب داد: " این چه طرز حرف زدن درست حرف بزنی" سر وصدا بالا گرفت و دوباره ریاضی در پاسخ دانشجویان که "چرا قیمت ها بالا رفته" "باید قیمت هامل قبل شود" میگوید بودجه کم است، نمرسد بهتر است این کارها را نکند اگر قیمت ها را کم کنیم نمی‌توانیم تا آخر ترم به شما غنا بدهیم. دانشجویان دوباره به او اعتراض کرده و می‌گویند قیمت ها باید مثل سابق شده، کیفیت غذا خوب بوده و تا آخر هم باید غنا بدهید. دکتر ریاضی بعد از مقارن جری و بحث می‌بیند اوضاع نا جوراست و لاجرم دستور میدهد قیمت ها کاهش یافته و خود سلف سرویس را ترك میکند و دانشجویان در حالیکه مشغول صحبت با یکدیگر بودند به خرید ژتون می‌پردازند. جالب توجه آنست که اعضای انجمن اسلامی و حزب اللهی ها نیز در این حرکت حضور داشتند و حتی بعضی از این افراد جزو فعالترین عناصر بودند. چند عامل میتواند در این همسوئی مطرح باشد (۱) احتمال اختلاف انجمن با مدیریت دانشگاه (۲) پاسیو شدن عناصر انجمن و بریدن آنها از رژیم پس از قبول قطعنامه. پس از این حرکت جمعی

تظاهرات و تعطیلی دانشگاه صنعتی اصفهان

نفرت فروخورده چندین ساله خود را بیابانه ابراز میکنند. رؤسای دانشگاه که از گسترش تظاهرات و سیاسی شدن حرکت سخت بوحشت افتاده بودند بسرعت واکنش نشان داده و میکوشند با اعزام یکی از مسئولین به میان دانشجویان، فریبکارانه آنان را به آرامش دعوت نمایند، اما دانشجویان بطرف وی حمله ور شده و او را متواری میسازند. بلافاصله از نیروهای سرکوب کمیته امداد خواسته میشود و با دخالت ماموران مسلح کمیته، دانشجویان متفرق شده و دانشگاه تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام میگردد.

رژیم فقها در هراس از انعکاس گسترده خبر، ناگزیر پس از چند روز دستور بازگشایی دانشگاه را صادر کرده و دانشگاه از روز یکشنبه ۶ آذرماه مجدداً بازگشایی میشود.

● اخیراً در دانشگاه تبریز بخشنامهای آمده است مبنی بر پرداخت ۲۰۰ هزار تومان برای گرفتن مدرک رشته پزشکی و ۱۶۰ هزار تومان برای گرفتن مدرک رشته های دیگر. در ضمن هیچگونه مدرکی نال بر تحصیل دانشجو در دانشگاه مزبور و مدت تحصیل وی داده نمیشود. رژیم میخواهد به اینوسیله از رفتن دانشجویان به خارج جلوگیری کند.

● اخیراً در مدارس پسرانه انواع و اقسام تنبیه های بدنی از جانب معلمین مرسوم شده است. دانش آموز کلاس اولی میگفت، معلم ما با شلنگ بچهها را کتک میزند و اگر شلنگ پاره شود، از جورابش کابل بیرون میآورد و میزند. محصلین حتی تهدید به زندانی شدن در سیاهچال نیز میشوند. اتفاق تاریکی هم در زیر زمین يك مدرسه بعنوان سیاهچال تعیین گردانند.

● یکی از تاکتیکهای رژیم برای دستگیری جوانان اینستکه، شعار مرگ بر خمینی را بصورت دستنویس تکثیر کرده و در محله پخش میکند. بعد از این حرکت، ماشینهای کمیته سر رسیده و جوانان محل را دستگیر میکنند.

● مزدوران سپاه روز ۲۹ آذر در خیابان ۲۰ متری شیرازی شهرک مسعودیه جوانی را بعنوان منافق هدف گلوله قرار داده و وی را به قتل میرسانند. رژیم سفاک و ددمنش فقها بجز ترور و قتلعام زندانیان، بطور گستردهای به دستگیری جوانان در محلات و خیابانها میپردازد.

● در دبیرستانی در شهرک "الهییه" دانش آموزی در انشا خود، به جنایات رژیم فقها اعتراض میکند. این امر باعث عکس العمل معلم فالانژ میشود و وی تصمیم به مطلع نمودن کمیته و دیگر مزدوران دبیرستان میگردد. اما چند دانش آموز مانع شده و با ضربات چاقو، معلم مزدور را به درک فرستاده و موفق به فرار میشوند. اکنون مسئولان رژیم در شهر و در بخشنامههای خود به آموزش و پرورش اعلام کردهاند که منافقین يك معلم حزب الهی را ترور کردهاند.

● گشتهای مخفی رژیم در تهران افزایش یافته است. مزدوران از ماشینهای پیکان، وانت بار، تاکسی و غیره جهت گشت مخفی استفاده میکنند. بتازگی گشت علنی سپاه نیز که مدتها دیده نمیشد، با ماشینهای تویوتا، نیسان پاترول و با آرم سپاه در شهر مشاهده میشود.

دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان روز چهارشنبه دوم آذرماه در اعتراض به حذف سرویسهای ایاب و ذهاب، در محوطه دانشگاه دست به تظاهرات زده اند. دانشجویان در پی اطلاع از این تصمیم جلوی ساختمان مدیریت دانشگاه تجمع نموده و نسبت به این اقدام اعتراضی مینمایند. در ضمن دانشجویان با طرح مجموعه ای از درخواستهای رفاهی نظیر نامطلوبی وضعیت خوابگاهها، رستوران و غیره، مسائل و مشکلات خود را بیان میکنند. همچنین عده ای از دانشجویان برای بررسی مشکلاتشان به دفتر رئیس دانشگاه مراجعه میکنند، اما رؤسای دانشگاه اعلام میکنند که بودجه برای این منظور در اختیار ندارند، بنابراین قادر به تامین خواستههایشان نیستند. دانشجویان که از بی اعتنائی مسئولین دانشگاه به خشم آمده بودند ابتدا علیه رئیس دانشگاه شعار میدهند و سپس با شعار مرگ بر خمینی خشم و

● دانشجویان دانشگاه تبریز بعلت کیفیت پائین غذا دست به اعتصاب و تظاهرات در دانشگاه میزنند. مسئولین برای جلوگیری از سرایت و انعکاس این امر در بیرون از دانشگاه، درب ورودی را میبندند که دانشجویان اقدام به شکستن در میکنند. دانشجویان حزب الهی که در تظاهرات به همراه سایر دانشجویان شرکت داشتند در این مرحله جدا میشوند و از تظاهرات کناره میگیرند. و سایر دانشجویان نیز بعلت احتمال شناسائی شدن به تظاهرات خاتمه میدهند. در یکی از مناسباتی که مسئولین دانشگاه اعلام برگزاری جشن در تالار دانشگاه میکنند حتی يك دانشجو نیز به دانشگاه نمیآید. رژیم هم اکنون دست به تصفیه دانشجویان حزب الهی افراطی زده است.

● در هفته بسیج، رئیس انجمن اسلامی کارخانه ایران یاسا با مربیگارتاه کارخانه قرار میگنارد تا هرروز صبح کاراته بازان بابسجیها به ورزش صبحگاهی بپردازند. اماهیچیک از کاراته بازان حاضر به اینکار نمیشوند. مربی با توسل به تهدید که در امتحان این نکته را تاثیر خواهد داد تصمیم میگیرد کاراته بازان را به رفتن مجبور سازد. اما بجزچند نفر که بکروز به ورزش رفتند، کسی دیگر حاضر نشد با بسیجیها به ورزش صبحگاهی بپردازد.

دنباله از صفحه ۱۴ توضیح انتقادی . . .

دنباله از صفحه ۳۹ "انتفاضة" . . .

هیات تحریریه حذف تعابیر یادشده در این مقالات رابه دلیلی صلاح نمیدانسته اند، میتوانستند و میبایست آنها را باامضا نویسنده مقاله و همراه بایک یادداشت توضیحی منتشر کنند تا برای خوانندگان نشریه سو تفاهم بوجود نیاید.

از طریق فشار بر غرب، اسرائیل را که سیاست هایش ممکن است بمنافع غرب آسیب رساند بمصالحه با فلسطینی ها وادارد و باینطریق، چاشنی انقلاب فلسطین را نیز خنثی سازد. با اینهمه، تاسیس دولت فلسطین را نه "لیوانی نیمه خالی" بلکه "لیوانی نیمه پر" و يك دست آورد باید تلقی کرد.

● گویا، سه تن از پاسدارانی که در برجکهای اوین مشغول نگهبانی بوده اند بعد از دیدن قتل عامهای جوانان بیگناه، از بالای برجکها، خود را به پائین پرت کرده و جان خود را از دست دادهاند.

انقلاب متناقض

د نباله از صفحه ۶

بورژوازی، جز فاسد ترین و گندیده ترین را بر نمی گرفت و ترویج نمی کرد. از فرهنگ مرفقی و دمکراتیسی که در دهه ۲۰ تا ۳۰ جامعه را در مقیاس وسیع تحت نفوذ خود در آورده بود، تقریباً نشانی باقی نبود. حکومت پلیسی، هر اندیشه دمکراتیک و حتی هر اندیشه درباره دمکراسی را قاطعانه سرکوب میکرد. نه فقط حقوق و نهادهای دمکراتیک در جامعه وجود خارجی نداشت، بلکه با قطعیت میتوان گفت که اکثریت بسیار عظیم جمعیت، در عین حال که از اختناق و بی حقوقی محض در رنج بود، کوچکترین تصور و ذهنیتی از مفهوم و مضمون آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک خود نداشت. حتی بخش اعظم روشنفکران غیر مذهبی و متجدد نیز که در قالب جنبش دانشجوئی، و بخشی از طریق عملیات چریکی با دیکتاتوری دست و پنجه نرم میکردند شناخت درستی از دمکراسی نداشتند (و همین سبب شد که در انقلاب و بعد از قیام بهمن هم ارزش پیگار برای دمکراسی را بعنوان منبع روشنائی تودهها بدروستی نیاقتند و سنگر مبارزه برای (دمکراسی را به بیان مبارزه با امپریالیسم و برای متهم نشدن به همسوئی با لیبرال ها خالی کردند)، حکومت جهل و ظلمت، آنسوی سکه اختناق و استبداد آریامهری بود. گسترش آموزش، توسعه دانشگاهها و کاهش نسبی میزان بیسوادی که بمنظور تأمین کادر و متخصصی و کارگر برای دستگاه استبداد و استعمار صورت گرفت، نتوانست - و در چنبره کنترل پلیسی و وابستگی به دولت نمی توانست - تاثیر زیادی بر ظلمت حاکم بر قلمرو فرهنگ و ایدئولوژی در جامعه بگذارد. اندیشههای مارکسیستی که وسیعاً در میان روشنفکران رادیکال رواج می یافت، در محدوده کوچک دانشگاهها و محافل پراکنده مطلقاً جدا از کارگران و مردم زحمتکش زندانی بود و آنکه که میخواست صدای خود را از پشت دیوار انزوا و اختناق به گوش خلق برساند، جز "تبلیغ مسلحانه" وسیلهای سراغ نمی کرد، و بی آنکه امکان نفوذ در تودهها داشته باشد، در محاصره سرکوب و انزوا به تحلیل میرفت.

اگر چه پانزده خرداد، نقطه عطف مهمی در گسترش نفوذ مذهب سنتی و شخص خمینی در اقصای عقب مانده و سنتی جامعه شد، اما با پیشروی و توسعه سرمایه‌داری، از نفوذ مذهب در میان اقشار متجدد، در محیط های علمی و دانشجوئی، در مدارس کاسته میشد. رژیم شاه تلاش میکرد این خلأ را با تزئین فرهنگ منحل امپریالیستی پر کند و در لایمهای بالای و مرفه نیز استعداد کافی برای جذب آن وجود داشت. اما در میان لایمهای متوسط و پائین که غالباً

فرزندان کارگران و کارمندان یا کسبه و پیشه‌وران بودند، بیشترین جاذبه برای اندیشههای مارکسیستی وجود داشت. رفرماتورهای مذهبی که از سوئی بی خریدار ماندن مذهب سنتی و از سوی دیگر جاذبه مارکسیسم را در این محیط ها میدیدند به تفسیرهای جدیدی از اسلام و به ترویج آن در میان روشنفکران روی آوردند. مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، دکتر علی شریعتی و همینطور مجاهدین خلق هر یک به نحوی در راه پر کردن این خلأ کوشیدند. اگر چه این اقدامات، نوعی مقابله با مذهب سنتی و فاصله گیری از روحانیت بنیاد گرا تلقی میشد، اما از آنجا که مذهب را بطور کلی احیاء میکرد و برای آن اعتبار می تراشید، در عمل و در نهایت جابه را برای خمینی و مذهب سنتی صاف میکرد و هنگامی که جنبش توده‌ای شروع شد، همه این جویبارهایی که نوگرایان مذهبی راه انداخته بودند، در شط عظیم سنت گرائی برخاسته از اعماق، تحت رهبری خمینی ریختند و عملاً نتوانستند نقشی مثبت و مرفقی بازی کنند. رژیم شاه نه مخالف و معارض‌نوسازی مذهبی

و توجیهو احیاء باعاریکرفتن الفاظ و تمایز علمی بود، و نه با مذهب سنتی و روحانیت بنیادگرا مخالفتی اصولی داشت. رژیم شاه در هر دو عرصه سنتی و تجدد گرائی، نه خود مذهب، بلکه مداخلات و مزاحمت های سیاسی آن را سرکوب میکرد؛ و گرنه، در راستای تخمق تودهها و دوام بخشیدن به خودگامگی و حفظ بساط استبداد و استعمار به ائتلاف با مذهب نیاز مبرم داشت و از ترویج کنترل شده مذهب سنتی در میان تودههای وسیع مردم و مذهب "امروزی شده" در محیط های روشنفکری برای سد کردن راه نفوذ مارکسیسم، استقبال هم میکرد. حمایت مالی پنهان و آشکار دربار و ساواک از شبکه وسیعی از روحانیون و ایجاد "سپاه دین" توسط دولت برای ترویج مذهب در روستاها از همین نیاز حکایت میکند. در تمام دوره پانزده ساله پیش از انقلاب، هیچ ایدئولوژی و اندیشه مرفقی و دموکراتیکی نتوانست از محدودههای کوچک فراتر رود و توده گیر شود؛ و این نه بخاطر ناتوانی آنها از تودمگیر شدن، بلکه اساساً بخاطر مانعیت استبداد و حاکمیت اختناق و در درجه بعد، ناتوانی حاملین این اندیشهها از پیوند با تودهها بود. اما برای ترویج و تبلیغ جهل و خرافات نه فقط هیچگونه مانعی وجود نداشت، بلکه هر گونه امکانی برای آن فراهم بود. در مسجدهای بسته میشد که حریف حسابی در آن زده شود، و شرط اجازه منبر این بود که خرافات تبلیغ کند و از آن فراتر نرود. در تمام طول دوره ۲۵ ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد، مذهب و روحانیت مشغول باز تولید و تکثیر خود بودند. حوزههای علمیه؛ مدارس فیضیه؛

موسسات فزاینده انتشارات مذهبی؛ مساجد بی شمار از قلب پایتخت تا پرت ترین قریبها؛ حسینیهها؛ فاطمیها؛ تکیهها؛ تعزیهها؛ هئیت‌های زنجیرزی و سینمائی؛ شبیهخوانیها؛ جلسات تدریس و تفسیر قرآن؛ دستههای عزاداری و مراسم ماه محرم و بسیاری مناسبت ها و اشکال دیگر. تجمع؛ باضافه مالیه بسیار عظیمی که بخش قابل توجهی از آن توسط بازار تأمین میشد، امکانات و اهرمهای يك قدرت غول آسائی بود که مجموعاً در دست روحانیت قرار داشت و روحانیت از این طریق تبلیغ و سازماندهی تودهها را بشکل علنی و قانونی و بدون مانعی جدی و در گسترده ترین مقیاس سراسری انجام میداد؛ و فعالیت‌های مخفی و ضد رژیم خود رانیز در زیر پوشش این شبکه علنی و با تکیه بر امکانات بیگران آن بصیغ میبرد. این امکانات و این شبکه عظیم و سراسری در حالی در اختیار روحانیت قرار داشت که استبداد سلطنتی با برقراری سانسور و کنترل و مراقبت های مختلف قانونی و پلیسی، هرگونه امکان نشر اندیشههای انقلابی و دمکراتیک و هر گونه امکان تشکل بر مبنای اندیشهها، و حتی تشکیل سندیکاها کارگری مستقل حول مطالبات اقتصادی کارگران را از میان برده بود و انقلابیون یکه تازی که با از جان گذستگی ستایش انگیز و با پذیرش مرگ حتمی، به نیابت از جانب توده با استبداد می جنگیدند، نه در جهت ارتباط گرفتن با توده و سازماندهی آن را هجوتی و تلاش میکردند، و نه اصولاً نیازی به این کار احساس میکردند. در حالی که روحانیت با همه ابزارها و امکانات قانونی و غیر قانونی خود را در بافت زندگی طبیعی تودهها تنیده بود و اهرمهای يك بسیج و سازماندهی چندین میلیونی را برای شرایط طوفانی، در اختیار داشت و آن را گسترده تر و محکم تر میکرد، انقلابی یکه تاز مشغول تئوریزه و توجیه کردن گریز خود از سازماندهی توده‌ای بود.

باری، در خلأ ایدئولوژی بورژوازی و سرکوب هر اندیشه و نهاد مرفقی و انقلابی توسط استبداد سلطنتی، و در ضعف و ناتوانی مفرط مخالفین انقلابی و مرفقی رژیم، فقط ایدئولوژی مذهب و نهاد روحانیت بود که امکانات و اهرمهای سازماندهی يك جنبش توده‌ای را در اختیار داشت. در جهل و ظلمت سراسری (که ساعدترین زمینه برای کشت مذهب و افزایش قدرت روحانیت بود) و در فضای اختناق و سرکوب دمکراسی، روحانیت با امکانات وسیع همه جانبه‌ای که سالیان سال برای نفوذ و تبلیغ و سازماندهی توده‌ای در اختیار داشت، رهبر طبیعی و بلامنزاع جنبش خق طلبانه توده خانه خراب و ساقطی شد، که تاریک اندیشی و جهل و مسجد و سینمائی، از دیر باز با روحانیت پیوندش داده بود. این توده

ضد امپریالیستی) و فرصت طلبی‌های مجاهدین برای مشروعیت گرفتن از "آن پدر و رهبر عظیم الشان" شروع شده بود، در ۳۰ خرداد ۶۰ از برکت تاکتیک جنون آسا و ماجراجویانه مجاهدین به پایان قطعی خود رسید.

۳۰ خرداد، اگر پایان "انقلاب دوم خمینی" و آخرین پرده تدفین دموکراسی بود، اما در عین حال آغازی بود برای بیداری تدریجی کارگران، توده‌های مردم و بویژه چپ انقلابی. شکست انقلاب اگر که در اینجا و آنجا،

نومیدی‌ها، لختی‌ها و سیاست‌گریزی‌های هائی را سبب شده باشد، اما در بستر عمومی حیات جامعه درس‌هایی گرانقدر ببار آورده و گرایش به جبران خطاها و اصلاح مسیر و غلبه بر ضعف‌ها،

را در میسان چپ انقلابی و مارکسیست بطور محسوسی تقویت کرده است. جدی گرفتن وظایف و رسالت خود، چیزی است که چپ انقلابی ایران سرانجام به آن کردن می‌گذارد و ناگزیر می‌شود درس‌های شکست را جدی بگیرد و از آن

بیاموزد. مهمترین درس از شکست انقلاب ۵۷، این است که بدون رهبری انقلابی، هر جنبش تودعای سرانجام به قهقرا می‌رود، به ارتجاع می‌کشد و بر ضد آمال و منافع خود عمل می‌کند. اما در

جامعه سرمایه داری رهبری انقلابی فقط می‌تواند رهبری طبقه کارگر باشد. طبقه کارگر برای آنکه بتواند جنبش توده‌ای راهبردی کند باید خودش به آگاهی دست یابد و باید متشکل شود. آگاهی و تشکل طبقه کارگر و توده‌ها، به روشنائی، به روشنائی هر چه بیشتر و به آزادی نیاز دارد. نمیتوان

بدون جنگیدن برای دموکراسی و برای آزادی و روشنائی، طبقه کارگر و توده‌ها را برای انقلاب دیگری که جیرا در راه است آماده و تربیت کرد. نباید خوشخیال بود که چون توهم توده‌ها نسبت

به روحانیت ریخته، پس آگاهی سیاسی و طبقاتی بدست آورده‌اند و اگر یکبار دیگر برخیزند، راه خود را خواهند شناخت! طبقه کارگر و توده‌ها از جمهوری اسلامی نومید شده‌اند، اما هنوز از چنین شناختی بسیار فاصله دارند. آنان برای

کسب آگاهی و یافتن راه خود، به روشنائی نیاز دارند؛ همچنانکه آموزگاران کارگران و توده‌های زحمتکش، خود به روشنائی، و به آموختن نیاز دارند.

در دهمین سالگرد انقلاب، در درس‌های آن تامل و تعمق کنیم و از نتایج آن بیاموزیم!

ارتباط میتوانست معنی و ثمری داشته باشد) قدم به میدان گذارد. انجام این رسالت مستلزم آن بود که چپ انقلابی، هم‌اهمیت حیاتی دموکراسی را برای بیداری و روشنائی توده‌ها؛ برای سازماندهی پرولتاریا و هم‌ومنی، آن در جامعه؛ و برای تربیت و آمادگی طبقه کارگر جهت به انجام رساندن نبرد نهائی با بورژوازی در می‌یافت، و هم در مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه با ستم‌های اجتماعی و طبقاتی، مرزبندی روشنی با روحانیت، با مذهبی‌های بنیادگرا و یا متجدد می‌داشت. اما سازمان

فدائی (بمثابه بزرگترین سازمان چپ انقلابی) که ایدئولوژی‌اش در سالهای قبل از انقلاب طغصای از استبداد ستیزی بی‌نیاز از تدارک برای قدرت؛ ضد امپریالیسم ناسیونالیستی؛ و شبه مارکسیسم

پوپولیستی بوده، در فدائی انقلاب نیز با دموکراتیسم مردم و بی‌هدف، با ضد امپریالیسم احساساتی و شعاری، و با ضد سرمایه‌داری گنگ و "خلق" با حاکمیت جدید روبرو شد و با ضد حرکتی که خمینی در تسخیر سفارت آمریکا و

گسستن ائتلافش با بورژوازی لیبرال ایجاد کرد، درهم شکست و متلاشی شد، زیرا که زبان ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی چپ پوپولیست، با زبان خمینی مرز روشنی نداشت. خمینی که با

شصت هزار طلبه و میلیونها پابره‌نه مرید، سرمایه عظیمی در اختیار داشت، این سرمایه را برای سرکوب انقلاب و دموکراسی و جایگزین کردن مذهب در حکومت و حاکمیت ولایت فقیه بکار گرفت. شکستن ائتلاف با بورژوازی لیبرال و تسخیر سفارت آمریکا که با تکیه بر کوه نشینان" و با زبان مشترک ضد امپریالیستی و ضد

بورژوازی چپ پوپولیست صورت گرفت، بحق همانطور که خمینی ارزیابی کرد، "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" بود. سازمان فدائی بدنبال استکبار ستیزی و طغوت ستیزی خمینی رفت و سرکوب دموکراسی را برای مبارزه با لیبرال‌ها و اعمال امپریالیسم و تقویت دولت ضد امپریالیست، لازم

شمرد! با از هم پاشیدن جنبش فدائی، جنبش مجاهدین رشد کرد و تودعای شد، که سال ۵۹ را به اعتراضی به آزادی کشی و مقابله با تعرضات ارتجاع تبدیل کرد. دفاع از دموکراسی، کلید تودعای شدن بود.

"انقلاب دوم" خمینی که باشکستن مرزبندی‌های سست و پوپولیستی چپ و انفعال آن در قبال سرکوب دموکراسی (به بهانه مبارزه

بی بهره از روشنائی بود که روحانیت را به ایفای نقش تاریخی احضار کرد و او را به مداخله‌ای از ستمگران فرا خواند.

و چنین بود که نطفه انقلاب با تناقض بسته شد و انقلاب ضد استبدادی و ضد سرمایه‌داری ایران؛ در يك جامعه سرمایه‌داری و در پایانه قرن بیستم، و هفتاد سال پس از انقلاب مشروطه، مشروعه خواهی شیخ فضل الله نوری را اختیار کرد، آنرا تودعای ساخت و به قدرت رساند.

ف خضای بازسیاسی برنامه‌های پایانی سال ۵۷، کمتحت فشار انقلاب بر رژیم مستبدتحمیل شد، اگر چه هنوز بسیار محدود بود،

اما در همان مدت کوتاه اهمیت عظیم آزادی‌های سیاسی را در تربیت و پرورش دموکراتیک توده‌ها به نمایش گذاشت. اگر يك موج دموکراسی طلبی و ترقیخواهی در جریان انقلاب برخاست و در کنار شطی که روحانیت و خمینی هدایتش میکرد

جویبارها و باریکه آب‌های زلال و خنکی هم به جریان افتاد که روشنائی و طراوت انقلابی با خود داشتند، همه از برکت همان آزادی‌های سیاسی بود. نیروهای انقلابی و دموکرات که غافلگیر از يك جنبش تودعای عظیم و در سایه فضائی که توده با

پیشروی خود در دل اختناق ایجاد میکرد امکان نفس کشیدن می‌یافتند، نه تنها هیچگونه توان و آمادگی بدست گرفتن رهبری جنبش را نداشتند، بلکه همگی یا به کر عمومی تحت رهبری خمینی ملحق میشدند، یا صدای ضعیفشان در زیر غریو نیرومند آن کم میشد.

نخستین سالهای بعد از قیام بهمن؛ با آزادی‌های سیاسی نسبتا وسیع و هنوز غیر قابل مهار توسط روحانیت؛ با جنبش به میدان آمده کارگری و جنبش شورائی؛ با جنبش دموکراتیک خلق‌ها، با آغاز آشکار شدن ارتجاعیت و ضد دموکراتیسم رژیم جدید، و مقابله آن با جنبش شورائی و جنبش مصادره توسط همان توده

تهدیستان و محرومین و حتی مقابله مسلحانه رژیم با آنان؛ و دیگر شرایط مساعدی که فراهم آمد، فرصتی طلائی بود تا چپ انقلابی ایران برای حل تناقضی انقلاب ۵۷، که ضد انقلاب دیگری را به قدرت رسانده بود، وارد عمل شود و با

استفاده از همه شرایط و امکانات مساعد و موجود، برای پرچمداری هردو وجه انقلاب ایران، یعنی دموکراسی خواهی و برابری طلبی توده‌های مردم (که مبارزه ضد امپریالیستی نیز فقط در این

سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق!

"انتفاضه" و تأسیس دولت فلسطین

فلسطینی‌ها بعد از ۴۱ سال نفی دولت اسرائیل و ۲۵ سال مبارزه مسلحانه علیه آن، به نقطه‌ای بازگشتند که تاریخ خونین ۴۰ ساله خاورمیانه عربی، بنحوی تنگتنگ با آن گره خورده است: قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۷، که تأسیس دو دولت یهودی و فلسطینی را در سرزمین فلسطین اعلام مینماید. فاصله نوامبر ۱۹۴۷ و نوامبر ۱۹۸۸ را چهار جنگ مهم بین ارتش‌های عربی با اسرائیل و نیز مبارزه روزمره فلسطینی‌ها علیه آنرا، رقم میزند. این تغییر مواضع، آن هم بویژه در اوج خیزش توده‌های یکساله فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی، که با اجلاس شورای ملی فلسطین، در الجزایر، رسماً موجودیت دولت اسرائیل و نفی مبارزه مسلحانه (در قالب نفی تروریسم و خشونت) پذیرفته میشود، چگونه رخ داد؟ آیا "دیپلماسی راست روانه عرفات"، توضیحی کافی برای این چرخش تمام عیار در سیاست فلسطینی‌هاست، یا عوامل عینی مهمتری، زمینه ساز این چرخش سیاسی است؟

بی تردید، تأسیس دولت فلسطین بعد از یکسال "انتفاضه" در سرزمین‌های اشغالی، بزرگترین حادثه در زندگی سیاسی فلسطینی‌هاست، و درست باین دلیل مهم است که نتیجه "انتفاضه" است. در حقیقت، "انتفاضه" آن نقطه کانونی است که این تغییر مواضع فلسطینی‌ها را بلوربندی کرده است. این نکته که چرا با تأسیس دولت فلسطین، به پذیرش دولت اسرائیل "در مرزهای امن" اصراحت داده شده است، ریشه در تجزیه و تکلیک طبقاتی و تغییر در ترکیب جمعیتی فلسطینی‌ها، تحولات درونی در کشورهای عربی، و موازنه عمومی بین بلوک کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری دارد که بدون در نظر گرفتن آنها، سیاست "نوره نفی" موجودیت اسرائیل و "پذیرش" موجودیت آن در مرحله فعلی را بدرستی نمیتوان ارزیابی کرد.

عوامل سیاست نفی موجودیت اسرائیل

در نوامبر ۱۹۴۷، که تقسیم سرزمین قدیم فلسطین به دو دولت یهودی و فلسطینی توسط قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل اعلام گردید، ترکیب جمعیتی فلسطینی‌ها اساساً دهقانی بود. با تأسیس دولت اسرائیل، ارتش‌های دولت‌های عربی، وارد جنگ با اسرائیل شدند که نتیجه آن، چیزی جز شکست ارتش‌های عربی، از دست رفتن سرزمین‌های جدید، و رانده شدن بخش مهمی از جمعیت فلسطین بطرف کشورهای

عربی همجوار نبود. با هر جنگی جدید بین اسرائیل و کشورهای عربی، بخش دیگری از سرزمین‌های فلسطین بدست دولت اسرائیل افتاد و موج تازه‌ای از آوارگی فلسطینی‌ها را بدنبال آورد. این جمعیت رانده شده به کشورهای اطراف، در اردوگاه‌هایی اسکان یافتند و امیدوار بودند که بزودی به سرزمین خود برگردند، و اینها فقط در صورتی میتوانستند به سرزمین‌های خود برگردند که اسرائیلی وجود نمیداشت، زیرا جمعیت دهقانی، ضرورتاً با مساله زمین گره خورده است، و زمین تنها در صورتی به آنها باز گردانده میشد که اسرائیل از بین میرفت. از اینرو، این جمعیت دهقانی، در خواسته سیاسی خود دفاع از هویت اجتماعی خود را، با نفی موجودیت سیاسی دولت اسرائیل، پیوند میزد. بدیهی است که در یک جامعه دهقانی پیش سرمایه داری، شکل مبارزه، با قهر مستقیم رابطه نزدیکی دارد، و روی آوردن فلسطینی‌ها به مبارزه. مسلحانه چریکی علیه اسرائیل، تاحدودی از این منظر عینی تبیین مینماید.

عامل مهم دیگر، تقابل ناسیونالیسم عربی با ناسیونالیسم یهود بود. در آن زمان، ساختار اجتماعی غالب کشورهای عربی، توسعه ضعیفی از مناسبات سرمایه‌داری را داشت، و ناسیونالیسم عربی، از ریشه‌های عمیق پوپولیستی تغذیه مینمود. شعار "به دریا ریختن اسرائیلی‌ها" در ناسیونالیسم عرب، بنحوی، تکرار وارونه همان شعار "بیرون راندن" فلسطینی‌ها توسط بورژوازی یهود بود. بورژوازی عرب، بدلیل عدم ادغام کامل در مجموعه مناسبات جهانی سرمایه، هنوز در جایگاه طبیعی خود قرار نگرفته بود، و بورژوازی عرب و یهود، همدیگر را نفی میکردند. همچنین، در بلوک بندی دیپلماسی جهانی در رابطه با مساله اعراب و اسرائیل، کشورهای سوسیالیستی در پشت اعراب و مجموعه بلوک سرمایه‌داری، در پشت اسرائیل قرار گرفتند. شوروی و اکثر کشورهای سوسیالیستی، مخالف موجودیت اسرائیل نبودند، لیکن از آنجائی که دولت اسرائیل از همان ابتدا، جزئی از مجموعه مناسبات سیستم جهانی سرمایه‌داری بود و سیاست‌های امپریالیسم در منطقه را پیش میبرد، و در مقابل، ناسیونالیسم عربی، درگیری‌هایی با سیاست‌های امپریالیسم داشت، بلوک سوسیالیستی، از این زاویه به حمایت از اعراب در برابر اسرائیل برمیخواستند. حمایت‌های سیاسی و تسلیحاتی شوروی از فلسطین و اعراب، با در نظر گرفتن این طیف بندی دیپلماتیک در منطقه انجام

میرفت.

زمینه‌های پذیرش موجودیت اسرائیل و

دولت کوچک فلسطین

هرسه عامل فوق که در جهت سیاست نفی موجودیت اسرائیل عمل میکرد، در دو دهه گذشته، بشدت دگرگون شد. با گسترش سرمایه‌داری در کشورهای عربی و ادغام شتابان آن در سیستم جهانی سرمایه، بویژه بعد از انقلاب در قیمت نفت، مواضع امپریالیسم در منطقه، بشکل عمقی‌تری تحکیم گردید. نه تنها گسترش سرمایه‌داری در کشورهای عربی، بورژوازی آنها را بسوی پیوندهای نزدیکتر با سیستم جهانی سرمایه‌داری سوق میداد، و رادیکالیسم ناسیونالیسم عربی را بتدریج میان تپی میساخت، و از طریق این ادغام در مناسبات جهانی سرمایه‌داری، ضرورت رفع تنشج بین بورژوازی عرب و یهود را در برابر آنها مینهاد، بلکه نقش کشورهای محافظه کار نفی عرب را که پیوندهای نزدیکی با بلوک سرمایه‌داری داشتند، در این ناسیونالیسم بالا برد. اکنون، تولید ناخالص داخلی عربستان، که مبنای اصلی آنرا در آمدهای نفتی تشکیل میدهد، و با جمعیتی حدود ۱۲ میلیون نفر، به تنهایی بیشتر از مجموعه کشورهای سوریه و مصر و اردن و یمن شمالی و جنوبی و لبنان است، و وزن اقتصادی کشورهای "شورای منطقه خلیج" با جمعیتی نزدیک به ۱۷ میلیون نفر، از کلیه جهان عرب (منهای عراق) بیشتر است، و نمیتوان فشار اینها بر روی کشورهای باصطلاح "رادیکال" را نادیده گرفت.

تحول در ناسیونالیسم کشورهای عربی، که هر یک از آنها سابقاً خود را "پدرخوانده" جنبش فلسطین تلقی میکردند، در عین حال با سرکوب فلسطینی‌ها توسط همین کشورها همراه بود. کشتار فلسطینی‌ها توسط اردن و سوریه، کمتر از تلفات حملات هوایی و زمینی اسرائیل به اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی نبوده است. یادآوری چند حادثه تاریخی، این تحول در ناسیونالیسم کشورهای عربی از "پوپولیسم ضد امپریالیستی" و از همسویی با مبارزه ملی فلسطینی‌ها بعنوانه جزئی از ناسیونالیسم عمومی عربی، به همسویی با سیاست‌های امپریالیسم و اسرائیل را نشان میدهد. بعنوان مثال ملک حسن، پادشاه مراکش، در سال گذشته از شیون‌پرز، معاون نخست وزیر و وزیر خارجه وقت اسرائیل، استقبال رسمی بعمل آورد، بی آنکه اعتراضی مهمی را برانگیخته باشد.

از طریق مصالحه با اسرائیل .

۳- فلسطینی‌های ساکن اردوگاهها ————
که در اکثر کشورهای همجوار اسرائیل پراکنده‌اند. از مجموعه فلسطینی‌های ساکن در این کشورها، تقریباً نیمی از آنها در اردوگاهها بسر می‌برند، که از لحاظ سیاسی بیشتر به "ماکسیمالیسم" یا حاکم‌ترطلی متعایل هستند . جنبش چریکی، بیشتر از این طیف تغذیه کرده است .

۴- فلسطینی‌های سرزمین‌های اشغالی
که ۴۱ درصد از جمعیت فلسطینی را در بر می‌گیرند. تعداد آنان در نوار غزه، حدود ۴۷۰ هزار نفر و در ساحل غربی رود اردن، ۸۵۰ هزار نفر می‌باشد، که متراکمترین نقطه جمعیتی در جهان را تشکیل می‌دهند (۱۸۵۰ نفر در یک کیلومتر مربع) . این بخش از فلسطینی‌ها که به آنان "داخلی‌ها" گفته می‌شود، از ۱۹۶۷ ببعده، عمدتاً پرولتریزه شده‌اند، و از ستم طبقاتی، نژادی، و اشغال مستقیم سرزمین خود رنج می‌برند. نسلی که بعد از ژوئن ۱۹۶۷ متولد شده است، تمامی نکبت‌های یک رژیم اشغالگر و نژادپرست را در هر لحظه از زندگی خود تجربه کرده است . بسیاری از آنان، در اسرائیل، در صنایع نساجی، ساختمان و مشاغل خدماتی پائین، نظیر کارگر هتل و رستوران و نظافت شهر وغیره، بکار مشغول هستند. هیچ کارگر فلسطینی حق ندارد که شب را در اسرائیل بماند. مگر اینکه کارفرمای اسرائیلی، او را شب تا صبح در اطاق در بستای نگهداشته و خود کلید آنرا بر دارد. دستمزد کارگر فلسطینی، مستقیماً بخود او پرداخت نمی‌شود، بلکه در اختیار فرماندار نظامی محل سکونت وی قرار می‌گیرد تا پس از کسر ۳۰ درصد آن بعنوان مالیات، بقیه را به وی پرداخت نماید. همچنین، یک فلسطینی اگر بخواهد در خانه خود، یک بوته گوجه فرنگی بکارد، باید اجازه‌نامه رسمی داشته باشد، زیرا "فلسطینی نباید زیاد آب مصرف کند"، حال آنکه برای یک یهودی، محدودیتی در مصرف آب یا استفاده از زمین وجود ندارد. حزب کمونیست فلسطین در ۲۰ سال گذشته، بیشترین فعالیت خود را در بین "داخلی‌ها" متمرکز ساخته است و "جبهه خلق" بهره‌بری جرج حبش نیز بعد از ۱۹۶۶، تلاش فراوانی برای سازماندهی تشکل‌های تودهای، نظیر تشکل‌های اتحادیهای، سازماندهی زنان، کمیته‌های کلتورسانی بهداشتی و آموزش وغیره، بکار برده است. همانطور که در زیر اشاره خواهد شد، فلسطینی‌های "داخلی" بیشترین تاکید را بر ضرورت تشکیل دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن

فلسطینی هستند، با ۸۰۰ هزار نفر، ۱۸/۵ درصد از جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند. زندگی اینان شباهت‌های زیادی با وضعیت سیاه‌پوستان در آفریقای جنوبی دارد: نیروی کاری ارزان، و محروم از هر مرتبت اجتماعی. همانطور که یک سیاه پوستان در رژیم آپارتاید، هرخدمتی هم به رژیم بکند، حق اقامت در ژوهانسبورگ را ندارد، یک فلسطینی نیز، حق استفاده از زمین‌های دولتی را ندارد. در ارتش اسرائیل، چهار سرهنگ فلسطینی تبعه اسرائیل، بخدمت مشغول هستند، ولی چون فلسطینی هستند و شهروند درجه دوم، نمیتوانند از یک متر زمین دولتی نیز استفاده کنند، حال آنکه یک گروهیان یهودی میتواند از همه حقوق و امکانات بهره‌مند شود. یک فلسطینی حتی اگر بخواهد به دین یهود دربیاید، قبلاً باید اجازه نامه رسمی از سرویس‌های امنیتی را به خاخام یهودی تسلیم کند.

فلسطینی‌های ساکن اسرائیل، برای حقوق مدنی برابر در چهارچوب آندولت مبارزه می‌کنند، بی‌آنکه هم‌مدردی با فلسطینی‌های خارج از اسرائیل را برای تاسیس دولتی مستقل برای خود، از دست داده باشند.

۲- فلسطینی‌های ساکن منطقه خلیج، که تعداد آنها حدود ۶۰۰ تا ۶۷۰ هزار نفر بوده و در کویت و امارات متحده عربی و عمان و عربستان پراکنده‌اند. بسیاری از اینها، در دور دوم مهاجرت، یعنی بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، از کشورهای لبنان و سوریه واردن، باین مناطق رفتند. در اصطلاح بین اعراب منطقه خلیج، به این فلسطینی‌ها "جهود" می‌گویند، زیرا اینان، کارهای بالای اداری، آموزشی، فنی، پزشکی، قضائی و تجاری در این کشورها را تشکیل می‌دهند. شبکه فروش بسیاری از کالاها، از جمله کالاهای الکترونیکی، تقریباً در انحصار فلسطینی‌هاست. میتوان گفت که بورژوازی ترین جمعیت فلسطین، در این منطقه زندگی میکنند، و درآمدهای نفتی کلان این کشورها، به فلسطینی‌های ساکن در منطقه خلیج نیز فرصتهای مهم انباشت سرمایه رانده است. با اینهمه، از مجموع این جمعیت، فقط حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر توانستند حق شهروندی از این کشورها بگیرند. هنگامی که یک کارر قضائی یا اداری عالی‌رتبه فلسطینی به سن بازنشستگی میرسد، دوسال پیش از آن، باید کشور میزبانی را ترک بگوید. از اینرو، اینان نیز برغم ادغام شدن در زندگی اقتصادی منطقه و با وجود سطح زندگی و تخصص بالای خود، همواره با فردائی نامطمئن روبرو هستند. تعایل سیاسی بخش قابل توجهی از این فلسطینی‌ها، ناشتن سرزمینی برای خود است، ولی در رسیدن به این ایدئال خود، عمدتاً در جهان بینی عمومی بورژوازی عرب شریکند: تاسیس دولت فلسطین،

همچنین، مبارزه مسلحانه فلسطینی‌ها علیه اسرائیل، که با ایجاد پایگاههای نظامی در کشورهای عربی هم مرز با اسرائیل انجام میگرفت، هم بدلیل واکنش خشن اسرائیل علیه این کشورها، و هم بدلیل اینکه این کشورها، حضور نظامی فلسطینی‌ها را خطری علیه خود تلقی میکردند، بتدریج به بن‌بست رسید، و کشورهای مثل سوریه و اردن و لبنان، بیشتر از اسرائیل، فلسطینی‌ها را تحت حملات نظامی خود قرار دادند. فلسطینی‌ها نه تنها دیگر سرزمینی در اختیار نداشتند که آنجا را پایگاه عملیات نظامی خود علیه اسرائیل قرار دهند، بلکه سیاست کشورهای عربی، روز به روز، برخلاف سلاح فلسطینی‌ها گرایش یافت. حتی نفوذ کنترل شده سابق چریکها به سرزمین‌های اشغالی نیز، با اخراج چریکهای فلسطینی از کشورهای همجوار اسرائیل، بتدریج پایان خود رسید.

دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی در حمایت از جنبش‌های انقلابی، از جمله جنبش مقاومت فلسطین، با تغییر موازنه دیپلماسی جهانی بسود امپریالیسم و با اتخاذ سیاست "تفکر نوین" در عرصه بین‌المللی در چند سال اخیر دگرگون شد، و فلسطینی‌ها دیگر مثل سابق، مورد حمایت نظامی کشورهای سوسیالیستی قرار نگرفتند. باید خاطر نشان ساخت که شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، از همان ابتدا، از حقوق ملی فلسطینی‌ها دفاع میکردند و نه از "به دریاریختن اسرائیلی‌ها". لیکن تغییر موازنه دیپلماسی، نمیتوانست در سرنوشته انقلابات، و از جمله انقلاب فلسطین، بی‌تاثیر باشد. زیرا با تقویت مواضع امپریالیسم در منطقه، افق‌های فلسطینی‌ها که بر نابودی اسرائیل استوار بود، کاملاً بیرنگ و غیر ممکن میشد.

تحول در ترکیب جمعیتی فلسطین

جمعیت دهقانی فلسطین در ۱۹۴۷، امروز به لایه‌ها و طبقات اجتماعی نمونه‌وار جوامع سرمایه‌داری تجزیه شده است، لیکن بدلیل ویژگیهای تاریخی این تجزیه و تفکیک، و محروم بودن بخش مهمی از این جمعیت از سرزمین ملی، گرایشات سیاسی — طبقاتی آنها، ضرورتاً از منشورنگرش به نحوه مبارزه برای حقوق ملی فلسطینی‌ها و مبارزه علیه دولت اسرائیل می‌گذرد. جمعیت فلسطین را میتوان بخاطر پراکندگی جغرافیائی آنها، در چهار رده، تقسیم بندی کرد:

۱- فلسطینی‌های تبعه اسرائیل، که ————
شهروندانی درجه دوم بحساب می‌آیند و عموداً در ساختار اقتصادی اسرائیل ادغام شده‌اند. طبق آمار دولت اسرائیل، اعراب ساکن آن کشور که اکثراً

• رژیم چوبه‌های دارو اعصاب د نباله از صفحه ۲

میلیون دلاری برای قاتل ویاخونده وی تعیین کرده و سپاه پاسداران نیز آمادگی خود را برای اجرای حکم در هر نقطه عالم اعلام داشته است. وزیر امور خارجه ایران نیز درخواست اجلاس کشورهای اسلامی برای برخورد باین مساله را کرده و تظاهرات خیابانی باندهای حزب اللهی در مقابل سفارت انگلیس نیز سازمان داده شده است. ماجرای فوق که بشدت موجب برانگیختگی افکار عمومی مردم جهان شده است موجی گسترده از اعتراضات و محکومیت علیه رژیم تبه گارولایت فقیه را دامن زده است. پلیس اسکاتلند یارد مسئولیت حفظ جان نویسنده را که مجبور باخفا شده بعیده گرفته است.

تروریسم عنان گسیخته رژیم خمینی دیگر حتی آزادی بیان و عقیده را در مورد مذهب اسلام و آخوندها برای شهروندان کشورهای دیگر هم، تحمل نمیتواند بکند مقاصد آخوندهای حاکم پشت این تروریسم عنان گسیخته و هار عبارتند از:

- امت حزب الله را که پس از شکست در جنگ و سیاست بازسازی رژیم بشدت سرخورده شده است باشعارهای توخالی و کشا نندن بخوابانها بسیج کرده واز ریزش توهم در میان آنان جلوگیری کند. رژیم اسلامی برای تداوم حیات خودو شرایط صلح صلح و مقابله باگسترش اعتراضات توده ها به آنها نیازمندا ست .

- ایجاد ترس و رعب تعمیم یافته در توده های که دارند به حرکت در می آیند و به روشنفکران و نویسندگان و ... که اگر هر آینه پای خود را از گلیم خویش دراز تر نکنندو علیه اقتدار روحانیت و مذهب ریاکار آنها مطلبی بنویسند، باید بیادسرنوشت سلطان رشدی باشند .

- تزریق روحیه در طرفداران پان اسلامیم پس از شکست در جنگ ، که ناظر شکست استراتژی صدور انقلابی رژیم خمینی بودند . علاوه بر اینها رژیم خمینی با این اقدامات فاشیستی خود، به مخالفین و جناحهای داخلی و ابوزیسیون قانونی خط و نشان میکشد که تا چه حد نسبت به اقتدار روحانیت و سلطه مذهب حساس است و تخطی از محدوده ممنوعه را بهیچ وجه تحمل نخواهد کرد .

حوادث فوق هم چنین افکار عمومی جهان را یکبار دیگر بر عمق جمود و تاریک اندیشی رژیم تبه کار ولایت فقیه متمرکز ساخته و زمینه مناسبی برای گسترش اعتراضات جهانی و داخلی را فراهم میسازد. بر نیروهای انقلابی و اعضا و هواداران سازمان است که با سازماندهی این اعتراضات، عرصه را به رژیم تبه کار جمهوری اسلامی که بر آنست تا با ایجاد رعب و وحشت تعمیم یافته توده هارا از پیشروی باز داشته و موقعیت متزلزل خود را تحکیم کند، تنگ کرده و کشتارهای فاشیستی و عمق ضد دمکراتیسم رژیم جمهوری اسلامی را به يك کارزار داخلی و جهانی مبدل سازند.

و خواهان دولتی برای فلسطینیها . لیکن فلسطینی ها بخوبی میدانند که انقلاب ، درست در کانون خود در محاصره است و برای آنکه شکست نخورد ناگزیر از تاسیس دولت مستقل فلسطین برای تثبیت دست آوردهای "انتفاضه" و بنای پلی برای گذر به پیروزیهای آینده است .

تاسیس دولت فلسطین را باید يك دست آوردو يك پیروزی برای فلسطینیها بحساب آورد، پیروزی ای که محدودیت های خاص خود را دارد. در گذشته، سازمان های چپ، در برابر مانورهای راست روانه یا امکان پذیرش قطع نامه ۲۴۲ "ساف" را ترك میگردند، حال آنکه امروز نمایندگان سازمانهای چپ، همچنان در صفوف "ساف" باقی مانده اند .

جرج حبش، رهبر "جبهه خلق برای آزادی فلسطین"، در این زمینه میگوید: "من مخالف قطع نامه ۲۴۲ هستم، زیرا حقوق ملی مشروع ما را نادیده میگیرد. من علیه آن رای خواهم داد، ولی در صفوف "ساف" باقی خواهم ماند. من سازمان را ترك نخواهم کرد. و چنین هدیه ای را به اسرائیلی ها نخواهم داد. ما باید به شعار خود، "انقلاب تا پیروزی"، شعار "اتحاد تا پیروزی را نیز بیفزائیم". اقدام بعدی "ساف"، نفی خشونت و تروریسم بود که از طرف آمریکا و برخی از کشورهای غربی، جزو شرط تماس با "ساف" قرار داده شد. پذیرش قطع نامه های سازمان ملل و نفی تروریسم، نه تنها اسرائیل را از نظر دیپلماتیک در انزوا و موضع تدافعی قرار داده است، بلکه گروه فشار یهودی در غرب را نیز فلج کرده است. حتی آمریکا، یعنی بزرگترین حامی اسرائیل نیز، ناگزیر از تغییر سریع در سیاست خود شد و با "ساف" تماس رسمی برقرار کرد. اکنون اسرائیل، دچار کرحتی دیپلماتیک است و بشیوای کور، در برابر اقدام صلح فلسطینیها، پاسخ "نه" میدهد، و افکار عمومی جهانیان را بحمايت از فلسطینی ها بر می انگیزد. اقدامات کور اسرائیل باعث شده است که در بین حامیان آن شکاف بوجود آید. "والد گریو"، مسئول خاورمیانه ای وزارت خارجه انگلیس، در اشاره به طفره رفتن اسرائیل از مذاکره با فلسطینیها میگوید: " شما با مذاکره چیزی را از دست نمی دهید. شما با نائی کردن خشونت و در گیری در ساحل غربی، همه چیز را از دست می دهید." واقعیت اینست که بورژوازی کشورهای عرب، بازار مشترک و ژاپن، ادامه قیام در سرزمین های اشغالی را خطری بیشتر از تاسیس دولت فلسطین برای منافع خود تلقی میکنند، از اینرو، خواهان فیصله دادن هر چه سریع تر آن هستند. گروه فشار بورژوازی عرب که هم اکنون اهمیت عظیمی در غرب یافته است، سعی دارد بقیه در صفحه ۳۴

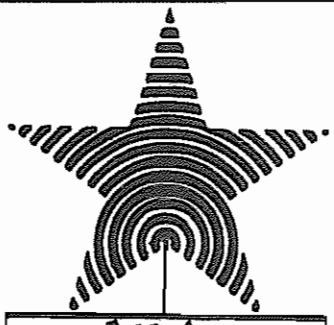
داشتند.

"انتفاضه" و تاسیس دولت فلسطین

در لحظاتی که انقلاب فلسطین از هر طرف محاصره بود، و اردوگاههای فلسطینی در لبنان، زیر آتشبار سوریه، شبه نظامیان اهل و حملات متناوب اسرائیل و فلاتنیست های لبنان قرار داشت، و حافظ اسد و ملک حسین ها، تلاش میکردند که آلترناتیوهای خاص خود را در برابر "سازمان آزادیبخش فلسطین" علم کنند (یکی در چهره "ابو موسی" و احمد جبرئیل ها و دیگری در هیات شیوخ فلسطینی حقوق بگیر اردن در سرزمین های اشغالی) تا در مصالحه با اسرائیل از "برگ" فلسطینی استفاده نمایند. خیزش توده های فلسطینیها در سرزمین های اشغالی، این حلقه محاصره ای را که هر لحظه بر دور انقلاب فلسطین، تنگ تر میشد، در هم شکست. ابعاد توده ای قیام (انتفاضه)، کانون انقلاب را به سرزمین های اشغالی منتقل ساخت و همبستگی تمامی فلسطینی ها را نسبت به خود برانگیخت. اکنون چهارده ماه است که موج سرکش قیام، تمامی شهرها، دهات و اردوگاههای فلسطینی را در می نوردد.

درست در نخستین سالگرد "انتفاضه"، نوزدهمین اجلاس "شورای ملی فلسطین" در الجزایر، با پذیرش قطع نامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۷، و سپس قطع نامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت، تاسیس دولت فلسطین را اعلام کرد. تعداد آرا مثبت نسبت به پذیرش قطع نامه های سازمان ملل ۲۵۳، آرا مخالف ۴۶ و متنع ۱۰ رای بود. باید اضافه کنیم که تعداد نمایندگان "شورای ملی فلسطین" ۴۴۸ نفر می باشد، که ۱۸۶ نماینده آن از سرزمین های اشغالی است، و عده ای از آنها نتوانسته بودند بعلت مانعت دولت اسرائیل، به الجزایر سفر کنند. لیکن خط حاکم بر اجلاس شورا، خط "داخلیها" یا سرزمین های اشغالی بود. "رهبری متحده" داخلیها، در تابستان گذشته، با صراحت تمام، رای به تاسیس دولت فلسطین بر اساس قطع نامه ۱۹۴۷ داده بود.

اگر آتش قیام توده ای در داخل زبانه کشید و بعدی شگرف به پیکار برحق فلسطینیها داد طرح راست روانه "تشکیل کنفدراسیون با اردن" نقش بر آب شد و تشکیل دولت مستقل فلسطین به اتکا يك انقلاب توده ای در دستور قرار گرفت. در حقیقت "انتفاضه" روشن کننده پیشروی و در عین حال محدودیت های انقلاب فلسطین است. "انتفاضه" تاکیدی است بر هویت فلسطین



صدای گلرگ
رابطه‌ی مطربان گلرگان انقلابی ایران دیده‌شده‌ها

برنامه‌های سرتاسری صدای کارگر:

- هر روز ساعت ۵ صبح روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متربرابر با ۲ مگا هرتز پخش میگردد.
- این برنامه ساعت ۱۲ همان شب و ساعت ۷ صبح روز بعد مجدداً تکرار میشود.
- جمعه‌ها برنامه ویژه پخش میگردد.

برنامه‌های صدای کارگر ویژه کردستان:

- روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر برپا می‌گردد و روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متربرابر با ۲ مگا هرتز پخش میشود.
- همین برنامه روزهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه ساعت ۲ تکرار میگردد.
- جمعه‌ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه پخش میشود.
- این برنامه ساعت ۲ بعد از ظهر جمعه تکرار میگردد.

کمک‌های مالی و سبای نشریات
رابطه حساب زیرواریز کرده و رسید سبایی
آن راه آدرس نشره در فرانس را ارسال
کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956^R HASSAN
PARIS - FRANCE

آدرس در خارج از کشور
فرانسه
ALIZADI, BP195
75564 PARIS-Cedex12
France

آلمان
Postfach 650226
1 BERLIN 65
w.Germany



"خاطره نین جاودانه است"

شصت و پنج سال از مرگ نین آموزگار
کبیر پرولتاریای جهان گذشت. شصت و پنج سال که از
مرگ نین میگردد، طبقه کارگر جهان سنگرهای
هرچه بیشتری را فتح کرده و پرچم سرخ رهایی
رابرفراز بیش از یک سوم جهان به اهتزاز درآورده
است. بدین ترتیب طبقه کارگر و کمونیستهای
بیشمار خاطره عظیم نین را بابرافراشتن پرچم نبرد
علیه سرمایه داری و امپریالیسم گرامی می‌دارند!

دوم بهمن ماه سالگرد

هیجدهمین سالگشت

رستاخیز سیاهگل گرامی باد!

تاسیس حکومت خودمختار کردستان گرامی باد!

"بروید و به شاه و اربابان تان بگوئید که بااعتماد و سرکوب ممکن نیست بتوان جلوی مبارزه خلق کرد را که مصمم است آزاد زندگی کنده بگیرد. اگر شما قاضی محمد راهم که یکی از پیشمرگه‌های کردستان است، اعدام بکنید. لیکن درآینده نزدیک، صدها هزاره پیشمرگه دیگری که از قاضی محمد هم قاطع ترند، از این خاك سربلند خواهند کرد. کوشش‌های شما به معنی سررا به سنگ کوبیدن است!" این سخنان قاضی محمد در پای چوبسه دادرخیمان رژیم پهلوی است. خلق قهرمان کرد در چهل و سه سالی که از دوی ری بنان میگذرد با مبارزه قاطعانه خود علیه رژیمهای پهلوی و جمهوری اسلامی این سخنان رئیس جمهور حکومت مختار کردستان را به اثبات رسانده است و حماسه‌های پر شکوهی در مبارزه برای حق تعیین سرنوشت خلقها آفریده است. هرچند این جمهوری کمتراز یکسال دوام نیاموده، اما آنچنان حماسه‌ای بود که اینک نیز الهامبخش خلق قهرمان کرد در مبارزه علیه ستم سیاسی و ملی است. و آنچنان درسهایی در پی داشت که اکنون نیز میتواند رهکشای، جنبش انقلابی خلقهای ایران باشد. یکی از مهمترین درسهای این جمهوری آن بود که بدون پیوند با طبقه کارگر و زحمتکشان سراسریان، کارگران و زحمتکشان کرد نمیتوانند از ستم ملی رهایی یابند، به این لحاظ آزادی کردستان، جدا از آزادی ایران میسر نیست. این درس مهم در جنبش و سومین سالگرد دوی ریبنان الهامبخش رزمندگان کمونیست و انقلابی خلق کرد در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و ستم ملی و طبقاتی است. بی شک این تضمینی راهگشا برای پیروزیهای آینده خواهد بود.

رستاخیز سیاهگل الهامبخش انقلابیون کمونیستی است که یکدم از مبارزه انقلابی همراه آزادی و سوسیالیسم بازنیستاده اند. در شرایطی که ایورتونیسیم بیگران حزب توده جنبش را به لختی و ازهم پاشیدگی کامل کشانده بود، رستاخیز سیاهگل رزمندگی و شوریدگی نسل جوان انقلابیون ایران را بنمایش گذاشت و درمیان روشنفکران پیشرو کشور ما هیجان عظیمی ایجاد کرد طیف هرچه وسیعتری را به مبارزه انقلابی فراخواند. رزمندگی و فداکاری و ایستادگی جنبش چپ ایران درنورده سال گذشته، تا حدود زیادی ادامه رستاخیز سیاهگل است و از پیام خونین آن الهام میگردد. این سنت که از آغاز می بایست در خدمت سازماندهی اراده انقلابی طبقه کارگر ایران قرار میگرفت، اکنون بیش از هر وقت دیگری میتواند و باید الهامبخش رزمندگان کمونیست کشور ما باشد. سازماندهی اراده انقلابی طبقه کارگر علیه سرمایه داری و امپریالیسم بهترین طریق برای گرامیداشت خاطره رزمندگان سیاهگل است. کمونیستهای ایران بدین طریق از رزمندگان قهرمان سیاهگل الهام میگیرند!

مرگ بر امپریالیسم جهانی
به سرکردگی امپریالیسم امریکا